



سیری در معارف اسلام

جایگاه، نشانه‌ها و آثار تقوا

متن سخنرانی‌های

استاد حسین انصاریان

کرج - مسجد حضرت معصومه علیها السلام - صفر - ۱۳۹۲ هـ ش



www.erfan.ir

جایگاه، نشانه‌ها و آثار تقوا

(سیری در معارف اسلامی)

- مؤلف: استاد حسین انصاریان
- پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ویرایش: عسکری‌نیا
- صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ناظر فنی: سید ضیاءالدین پورمحمودیان
- لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷

تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

۹.....	جلسه اول: تقوا، دژی مستحکم در برابر خطرات.....
۱۱.....	مقدمه.....
۱۲.....	تمرین تقوا مسابقه‌ای برای رسیدن به بهشت.....
۱۳.....	ترک گناه بهترین راه برای رسیدن به تقوای الهی و دفع خطرات.....
۱۵.....	شرح حال مرحوم محلاتی.....
۱۵.....	بهترین دعا.....
۱۶.....	داستان عبرت‌آموز قارون.....
۱۷.....	خطرات و آثار شوم انجام دادن گناه.....
۱۸.....	چگونه در راه رسیدن به خدا خود را از خطرات حفظ کنیم.....
۱۹.....	ریاضت‌های غلط.....
۲۰.....	آثار و برکات تمرین ترک گناه.....
۲۱.....	فضیلت گریه بر مسلم بن عقیل <small>علیه السلام</small>
۲۳.....	جلسه دوم: ارزش‌های الهی.....
۲۵.....	دوست داشتن ارزش‌ها و کراهت از پستی‌ها ملاک محبت خداوند متعال.....
۲۶.....	عرش پرودگار عالم چیست.....
۲۸.....	ضرورت بحث از توحید.....
۲۹.....	خداوند همیشه و در همه جا حضور دارد.....
۳۰.....	قرآن و روایات اهل بیت <small>علیهم السلام</small> معیار سنجش اعمال.....
۳۲.....	ارزش‌های الهی.....



جایگاه، نشانه‌ها و آثار تقوا

- ۳۳ ارزش واقعی مؤمن
- ۳۵ روضه حضرت مسلم رضی الله عنه
- جلسه سوم: نقش بدی‌ها و خوبی‌های ریشه‌دار در انسان**
- ۳۷
- ۳۹ باارزش‌ترین فضیلت
- ۴۰ خداوند سرچشمه همه خیرات است؛ هیچ شری از ناحیه او صادر نمی‌شود.
- ۴۱ توبه کردن از انجام دادن گناه سخت‌تر است.
- ۴۳ خوبی و بدی که وقتی ریشه دواند به سختی از آدم زائل می‌شود.
- ۴۵ رابطه اعمال انسان و شیوه مرگ او.
- ۴۵ وابستگی به گناه تا برزخ.
- ۴۷ ادب و دل نبستن به پست و مقام، نجات دهنده حرّ.
- ۴۸ روضه جناب حر بن یزید.
- جلسه چهارم: رابطه عمل و آخرت**
- ۵۱
- ۵۳ مقدمه
- ۵۳ هر ماده‌ای قابلیت تبدیل شدن به انرژی را دارد.
- ۵۵ علم خدا به هر آنچه در زمین فرو می‌رود و از زمین بیرون می‌آید.
- ۵۶ تمام انرژی‌های که از ما خرج می‌شود تبدیل به بهشت می‌شود.
- ۵۷ بعد از مردن دیگر انرژی صرف نمی‌کنیم.
- ۵۸ نیت‌های خوب و بد ما را در بهشت و جهنم ابدی می‌کنند.
- ۶۰ شکل دنیایی و آخرتی اعمال.
- ۶۱ انسان‌ها با کار خوب بهشت را به نزدیک و جهنم را از خود دور می‌کند.
- ۶۲ خداوند از اهل تقوا محافظت می‌کند.
- ۶۳ روضه نوجوانی شجاع.
- جلسه پنجم: اهمیت تقوا در نگاه امیرالمؤمنین رضی الله عنه**
- ۶۵
- ۶۷ اهمیت قرائت قرآن.
- ۶۸ تقوا، بیشترین سفارش خدا و اهل بیت رضی الله عنهم.



فهرست مطالب

- اهمیت تبلیغ دین..... ۶۸
- شفاعت کنندگان روز قیامت..... ۷۰
- ضرورت نوشتن وصیت..... ۷۰
- اهمیت تقوا در نگاه امیرالمؤمنین علیه السلام..... ۷۴
- جوان باهوش..... ۷۴
- تقوا در دعای امیرالمؤمنین علیه السلام..... ۷۶
- روضه حضرت علی اصغر علیه السلام..... ۷۷
- جلسه ششم: تبلیغ عملی دین با رعایت تقوا..... ۷۹**
- تقوای هر کس موجب اصلاح اطرافیان..... ۸۱
- مؤمن باید زینت بخش امام و پیشوای خود باشد..... ۸۲
- مؤمن با عمل خود مردم را به دین خدا دعوت می کند..... ۸۳
- تأثیر اخلاق حسنه در گرایش مردم به دین..... ۸۳
- عالمی زیرک و جوانی گناهکار..... ۸۵
- قدرت جاذبه حضرت علی علیه السلام..... ۹۰
- روضه حضرت علی اکبر علیه السلام..... ۹۲
- جلسه هفتم: آثار تقوا..... ۹۳**
- اخلاقتان را الهی کنید..... ۹۵
- منفعت های تقوا..... ۹۷
- تقوا انسان را از حبس حق مردم باز می دارد..... ۹۸
- تقوا سبب نجات از ذلت روز قیامت..... ۹۹
- دو جوان با تقوا..... ۱۰۲
- روضه امام حسین علیه السلام..... ۱۰۳
- جلسه هشتم: درجات تقوا..... ۱۰۵**
- اهل تقوی صاحب بارزش ترین خصلت ها..... ۱۰۷
- ویژگی های اهل تقوا..... ۱۰۸



جایگاه، نشانه‌ها و آثار تقوا

- ۱۰۹..... گروه‌های مختلف اهل بهشت.....
- ۱۱۰..... آرزوهای پوچ انسان‌های ضعیف‌الایمان.....
- ۱۱۲..... برخی نعمت‌ها به دلیل عدم شایستگی از ما بازداشته می‌شود.....
- ۱۱۳..... پول برخی را جهنمی می‌کند.....
- ۱۱۴..... بی‌ارزشی قضاوت مردم و اهمیّت قضاوت خداوند سبحان.....
- ۱۱۶..... خوبان عالم انسان‌های مؤمن را دوست دارند.....
- جلسه نهم: معنای تقوا.....**
- ۱۱۹.....
- ۱۲۱..... سنگینی دادگاه قیامت.....
- ۱۲۳..... خاصیت غذای جهنمی‌ها.....
- ۱۲۴..... دعوت مردم به سوی حق با زبان نرم.....
- ۱۲۵..... بهترین اخلاق.....
- ۱۲۷..... یکی از بهترین معانی تقوا.....
- ۱۲۷..... شهادت به جرم محبت علی علیه السلام.....
- ۱۲۹..... دعا و روضه.....
- جلسه دهم: نشانه‌های اهل تقوا.....**
- ۱۳۳.....
- ۱۳۵..... دو نشانه کلی اهل تقوا.....
- ۱۳۶..... معنای احسان در عبادت.....
- ۱۳۸..... یک نماز زیبا.....
- ۱۴۰..... در دعا کردن بخیل نباش.....
- ۱۴۲..... احسان در خدمت به خلق.....
- ۱۴۴..... روضه اربعین.....



جلسه اول

تقوا، دژی مستحکم در برابر خطرات

مقدمه

از جمعیت‌هایی که آراسته به خصلت‌های مثبت هستند - که این جمعیت‌های آراسته به خصلت‌های مثبت در طول تاریخ در زمان همه انبیاء و بعد از پیغمبر عظیم الشان اسلام ﷺ تا به امروز همه مورد محبت و لطف و رحمت پروردگار هستند ولی - در میان این جمعیت‌ها از نظر پروردگار با ارزش‌ترین، پرقیمت‌ترین، باشخصیت‌ترین آنها چنان که در قرآن مجید هم مطرح است اهل تقوا می‌باشند. تقواداران و به تعبیر قرآن مجید گروه متقین مردمی هستند که روحیه قوی و سخت و شدید گناه‌ستیزی دارند. یعنی به گونه‌ای در سایه نبوت در سایه امامت، در سایه قرآن کریم، خود را تربیت کردند و به خود رشد دادند و پاکی را در خود آن قدر تقویت کردند که میل به گناه‌شان، میل به معصیت‌شان، بسیار بسیار ضعیف است. اگر هم میل به معصیت در وجودشان بخواهد میدان‌داری بکند و آنها را به اسارت بکشد، به فرموده قرآن مجید ایستادگی می‌کنند، همان وقت به شدت توجه به پروردگار می‌کنند، توجه به قیامت می‌کنند، توجه به عاقبت و پایان کار خودشان می‌کنند و آن میل از تک و تاز می‌افتد، خاموش می‌شود، ضعیف می‌شود، و از اینکه بتواند بر آنها غلبه کند و پیروز بشود و بتواند آنها را به اسارت بکشد، می‌افتد و به حالت مرگ در درون آنها درمی‌آید.



تمرین تقوا مسابقه‌ای برای رسیدن به بهشت

این معنا را خداوند در اواخر سوره مبارکه اعراف می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا﴾ من در همه آیات قرآن مجید گروه‌های مثبتی که خدا نام می‌برد ندیدم، جز اهل تقوا را که پروردگار عالم این گونه از آنها یاد می‌کند و درگیر شدنشان را با شیاطین درونی و شیاطین بیرونی، و پیروزی آنها را بر هر دو طایفه شیطان درون و برون بیان می‌کند. «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا» این «اتقوا» از نظر ادبی فعل ماضی است. یعنی دلالت بر گذشته دارد. «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا» یعنی آنهایی که آن روح ستیز با گناه را و روحیه خودداری از گناه را و روحیه ترک گناه را در خودشان کامل کردند. این قدر تمرین ترک کردند تا حالا شدند یک پهلوان قوی چون در تمرین‌ها انسان قدرت پیدا می‌کند. مخصوصاً تمرین‌هایی که حالت ترکی داشته باشد و حالت خودداری و امتناع داشته باشد، در مسابقاتی که برای اسبدوانی در همه دنیا تشکیل می‌دهند برای اینکه اسب چالاک بشود، چابک بشود، قوی بشود، در دویدن سرعت پیدا بکند و بتواند از موانع بپرد و برود آن طرف مانع، می‌آیند اسب‌های مسابقه را در زمان معینی تمرین ترک می‌دهند یعنی آزادش نمی‌گذارند که هر مقدار غذا بخورد، جو بخورد، یونجه بخورد، آب بخورد، نه نمی‌گذارند. نمی‌گذارند هم استراحت زیادی بکند. در این تمرین دادن به اسب‌ها که تمرین ترکی است، می‌آیند غذایش را محدود می‌کنند، آبش را محدود می‌کنند، ساعت‌هایش را منظم می‌کنند، تا وزن اضافی بدن کم بشود، چربی‌هایش آب بشود، بارهای سنگین بدنش از بین برود و کاملاً با یک وزن معین، با یک چالاک‌ی معین، وارد مسابقه‌اش می‌کنند. در همان مسابقه‌ها اگر گران‌ترین اسب‌ها را که تمرین به آنها ندادند شرکت بدهند، قطعاً در مقابل اسب‌های تمرین داده شده شکست می‌خورند و هیچ‌کدامشان نمی‌توانند مسابقه را ببرند. اهل تقوا هم با روحیه‌شان، با روانشان، با به قول قدیمی‌ها با نفس‌شان، البته در سایه هدایت پیغمبر ﷺ، هدایت ائمه علیهم‌السلام، هدایت قرآن خودشان را تمرین می‌دهند، با قواعد غیر نبوت و امامت و قرآن



اصلا وارد ریاضت نمی‌شوند. برای اینکه ریاضت‌های غیر قرآن و غیر دستورات پیغمبر ﷺ و امام علیؑ ریاضت‌های اختراعی است، ریاضت‌های بدعتی است، ریاضت‌هایی است که خدا قبول ندارد، پیغمبر ﷺ و ائمه طاهرين قبول ندارند، این سختی به خود دادن یا به تعبیر خود پیغمبر ﷺ ریاضت کشیدن، یا به تعبیر ورزشکارها تمرین دادن باید مطابق با وحی الهی باشد، باید مطابق با نظر پیغمبر ﷺ و سنت پیغمبر ﷺ باشد، باید مطابق با نظر ائمه طاهرين باشد. این‌ها بر همین اساس در جوانی، نوجوانی یا از هر وقت عمرشان به خودشان تمرین ترک دادند مثل همان اسبی که می‌خواهند ببرند در مسابقه که تمرین نخوردن، نیاشامیدن به او می‌دهند، و استراحت کامل به او نمی‌دهند. تمرین نخوردن می‌دهند، در حدی باید بخورد، تمرین نیاشامیدن می‌دهند یعنی آزادش نمی‌گذارند، هرچه آب می‌خواهد بخورد، به یا هر مقدار می‌خواهد استراحت بکند، با این تمرین دادن درست، اسب بسیار قوی می‌شود و می‌تواند مسابقه را ببرد.

ترک گناه بهترین راه برای رسیدن به تقوای الهی و دفع خطرات

اهل تقوا، این مایه این سرمایه، و این نیروی تقوا را با همین تمرین ترک به دست آوردند. یعنی با هر گناهی که روبرو شدند حالا گناه پولی بوده، گناه بدنی بوده، یا گناهان دیگر، چه کار کردند در رو به رو شدن با گناه؟ طبق دستور پروردگار و پیغمبر ﷺ و ائمه طاهرين وارد گناه نشدند. یعنی تقوا با انجام ندادن‌ها به دست می‌آید، چون تقوا در اصطلاح قرآن یعنی خود را از افتادن در پرتگاه هلاکت حفظ کن، روحیه تقوا با انجام ندادن‌ها به وجود می‌آید. البته تقوا یک یاری هم برایش قرار داده شده که همین انجام واجبات است، این‌ها انجام دادنی‌هاست، آن انجام ندادنی‌ها یعنی با هر گناهی رو به رو شدن و انجام ندادن. و این انجام دادنی‌ها مثل نماز، روزه، حج، کارهای خیر، این‌ها وقتی که دست به دست هم می‌دهند از انسان در میدان زندگی یک پهلوان قدرتمند شکست‌ناپذیر در برابر خطرات درست می‌کنند. از کجا می‌گوییم پهلوان شکست‌ناپذیر، از متن قرآن شما در آیات قرآن کلمه عزیز را زیاد می‌بینید. البته درباره خدا بیشتر لغت عزیز



آمده، ﴿أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾، عزیز یعنی قدرت شکست‌ناپذیر، یعنی قدرتی که همه قدرت‌ها در مقابل قدرت او صفرند، و هیچ قدرتی نمی‌تواند با این عزیز دست به گریبان بشود و او را شکست بدهد. این معنی عزیز در قرآن است. «أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» این روشن شد. حالا پروردگار در سوره فاطر می‌فرماید: شما عزت می‌خواهید شما بندگانم یعنی یک قدرت شکست‌ناپذیر می‌خواهید، دلتان می‌خواهد این‌گونه بشوید، دلتان می‌خواهد آن‌گونه بشوید، شما در برابر خیلی خطرهای قرار دارید این خطرهای هم دست از سر شما بر نمی‌دارد تا نزدیک مرگ که دیگر آدم توان هیچ کاری را ندارد. این خطرهای پنجه‌شان باز است و این خطرهای به قول امیرالمؤمنین (علیه السلام) تیرهایی را که به کمان دارند، هدفشان در این عالم فقط انسان است. چون خطر سراغ ملائکه نمی‌رود چون ملائکه شهوت ندارد، غریزه ندارد، شکم ندارد، با پول سر و کار ندارد، خطرهای نمی‌توانند بروند سراغ فرشتگان که حالا یک فرشته را با پول بی‌دین کنند. یا فرشته را با شهوات بی‌دین کنند، یا یک فرشته را با یک صندلی بی‌دین بکنند. سراغ مخلوقات دیگر هم نمی‌روند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: هدف خطرات، فقط انسان‌ها هستند چون انسان خطرپذیر است. حالا در سوره فاطر می‌گوید: می‌خواهید خطرناپذیر بشوید، شما خطرپذیرید، اما دلتان می‌خواهد به یک نقطه‌ای برسید که دیگر وجود شما خطر را قبول نکند، نفرت داشته باشد، بدش بیاید، کراهت داشته باشد، و به این خاطر خطر را رد بکند، یعنی کارت‌ان به جایی برسد که واقعا حس بکنید این خطرات زهر است اگر بنوشید، شما را از انسانیت بیرون می‌کند، دلتان می‌خواهد که خطرناپذیر بشوید، ﴿مَنْ كَانَ يَرِدُ الْعِزَّةَ﴾ اگر دلتان می‌خواهد در میدان معنویت در میدان انسانیت یک قدرت شکست‌ناپذیر بشوید، اگر دلتان می‌خواهد که اگر خطر مال به شما هجوم کرد، خردتان نکند، چون یک خطر خیلی سنگین در طول تاریخ برای بشر همین پول بوده.

۱. بقره: ۲۰۹.

۲. فاطر: ۱۰.



شرح حال مرحوم محلاتی

من در یکی از کتاب‌های مرحوم محلاتی خواندم، مرحوم آقا شیخ ذبیح الله محلاتی که در سن نزدیک به صد سالگی از دنیا رفت. فکر می‌کنم بالای ۱۵۰ جلد کتاب نوشت این مرد بزرگ در حضرت عبد العظیم دفن است. از تربیت شدگان حوزه شیعه در عراق بود، انسان بسیار ملایبی بود، بسیار زاهد بود، بسیار وارسته بود، من نوجوان بودم یادم است وقتی عالمان درجه اول تهران روضه داشتند، ایشان را دعوت می‌کردند برای منبر، من در جوانی هم دیده بودم منبرش را، خیلی منبر اثرگذاری داشت، خیلی منبر پاکیزه و قوی داشت، خیلی هم اهل گریه بود برای ابی عبدالله الحسین علیه السلام اتفاقاً از این صد و چهل - پنجاه کتابش یکی از کتاب‌هایش درباره ۷۲ نفر شهید کربلای ابی عبدالله علیه السلام است، به نام "هیجان فرسان"، فرسان الهیجا، پهلوانان روز رزم، این اسم عربی است فرسان، فارس، یعنی سوار شجاع، هیجا یعنی جنگ، و میدان جنگ، فرسان الهیجا، مفصل هم هست، نزدیک هشتصد - نهصد صفحه است، و فکر می‌کنم اولین کسی هم بود که احالات و خصوصیات و شخصیت این ۷۲ نفر را به کتاب مستقلاً کشید. در یکی از کتاب‌های ایشان خواندم خیلی آدم باید مواظب خودش باشد، خیلی، به ما گفتند دعا بکنید اما برای خودتان هم دعا بکنید، نه فقط برای مردم، نه فقط برای دیگران،

بهترین دعا

یکی از دعاهایی که قدیم رایج بود و الآن هم پدران مسنی که در جلسه حضور دارند این‌ها یادشان است و جوانانی که در مجلس حضور دارند، این‌ها هم باید به این معنا توجه بکنند، یک دعایی که قدیمی‌ها به خودشان داشتند، حالا یا فارسی یا عربی، این بود که خدایا! عاقبت ما را ختم به خیر کن. این خیلی دعای مهمی است، و همین دعا را درباره دیگران هم داشتند، یعنی به یکی که می‌خواستند دعا بکنند، یا بچه‌شان، یا دخترشان، یا دامادشان، یا عروسشان، یا شاگرد در مغازه‌شان، یا کسی که کار مثبتی برایشان کرده بود،

یا از خیابان ردشان کرده بود، می‌گفتند برو جوان خدا عاقبتت را به خیر کند. این عاقبت به خیری بسیار بسیار مسئله مهمی است.

داستان عبرت آموز قارون

ایشان (مرحوم محلاتی) نوشتند، ایشان عالم بودند، بی‌ربط هم ننوشتند، بی‌مدرک هم ننوشتند که قارون ۲۵ سال مدیر جلسه تعلیم کتاب خدا تورات، به مردم بود - چه جور ما جلسه قرآن داریم یک نفر با وقار، با ادب، متین، می‌نشیند، همه دورش جمع‌اند، قرآن‌ها روی رحل است، با محبت می‌گوید آقا ۱۰ تا آیه قرآن شما بخوان غلط‌هایش را می‌گیرد، قرائت درست را یادش می‌دهد، به بعدی، به بعدی، از این ۱۰ تا آیه، چهار تا - پنج تایش هم، با محبت معنی می‌کند و از مستمع قرآن درخواست می‌کند به آیات عمل بکنید - قارون ۲۵ سال عمرش این نقش را داشت، قاری تورات، معلم تورات و تشویق‌کننده نسل به عمل به تورات بود. ۲۵ سال، آدم ۲۵ سال با نبوت موسی به صورت مثبت سروکار داشته باشد، ۲۵ سال با تورات مستقیم سروکار داشته باشد، ۲۵ سال معلم تورات باشد، حالا دنیا به او رو بکند، آن هم دنیای حلال، چون در آیات سوره قصص ندارد که درگیری موسی و اهل ایمان با قارون به خاطر مال حرام بوده، نه، حرف موسی بن عمران و حرف مؤمنین زمان موسی به قارون، این بود: «وَأَحْسِنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ»، قارون یک روزی ثروتمند نبود، یک آدم معمولی بودی از نظر مال، یک بخور و نمیری درآمد داشتی، اما حالا پروردگار عالم لطف کرد، درهای رحمتش را به رویت باز کرد، زمین‌هایت خوب شد، باغ‌هایت خوب شد، تجارتت خوب شد، داد و ستدت خوب شد، این کار را خدا برای تو انجام داد، این کاری که خدا برای تو کرد، همین کار را تو برای بندگان مستحقش بکن، یعنی بیا این شغل عظیم با معنویت پر استفاده واسطه‌گری بین خدا و بین بندگان مستحقش را قبول کن، مال، مال خداست، امانت پیش توست، کاری که خدا با تو کرد پولدارت کرد، تو هم بیا همین کار را با بی‌پول‌ها بکن، این که حرف بدی نیست، «وَأَحْسِنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ»، یک. دوم: «وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا»، با این ثروت عظیم برای



آخرت توشه بردار، برای آخرت، یعنی بیا پولت را تبدیل به بهشت هم بکن. سوم: ﴿وَلَا تَسْ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾ بهره لازم هم برای خودت و زن و بچه‌ات ببر، ببیند سه تا مسئله بسیار بسیار مفید، عقلی و حکیمانه. نیکی که خدا درباره تو کرد، تو هم درباره دیگران بکن، از این پولت برای آخرت توشه بردار، از این پولت دنیای خودت را هم آباد کن، معلوم می‌شود پول حلال بوده. یعنی اگر آدم در آیه دقت بکند کاملاً درک می‌کند از این سه پیشنهاد که پول حلال بوده، اگر پول حرام بود به او نمی‌گفتند «وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ»، با پول حرام که نمی‌شود احسان کرد، پول حرام هم که مال خود آدم نیست که اجازه داشته باشد به دیگران احسان بکند و از اینکه به او گفتند، از این پولت برای آخرت توشه بردار، معلوم است که توشه را از پول حلال می‌شود برداشت، از این که به او گفتند خودت هم برای خودت و زن و بچه‌ات مصرف کن همین پول را، معلوم می‌شود پول پاک بوده. اما آدم خطرپذیری شد، همین مشکل (خطرپذیری) این یعنی خطر را راه داد. چه خطری از طریق پول به قارون خورد، خطر بخل، گفت نه من یک قران به کسی نمی‌دهم. نه به کسی می‌دهم و نه کاری به آخرت دارم، نه! نمی‌کنم این کار را.

خطرات و آثار شوم انجام دادن گناه

این را خدا دارد در سوره فاطر می‌گوید: دلتان می‌خواهد خطرناپذیر بشوید؟ اگر پول دارید مثل قارون نشوید، اگر صندلی دارید مثل فرعون نشوید، اگر علم دارید مثل بلعم باعورا نشوید. این‌ها همه در قرآن است، یعنی آدم اگر قرآن مجید را خوب رویش فکر بکند، می‌بیند طبیبی مثل پروردگار کامل‌ترین نسخه را برای علاج کل مرض‌های روحی تنظیم کرده. این‌ها خطرناک است. حالا خطر صندلی، خطر مال، خطر علم، خطرات دیگر هم هست که در قرآن آمده، خطر غریزه جنسی، که اگر انسان خودش را نگه ندارد طبق آیات قرآن به زنا منتهی می‌شود. یعنی به ارتباط نامشروع با نامحرم و گناهی که کمتر گناهی خدا در

۱. قصص: ۷۷. ﴿وَاتَّبِعْ فِيمَا أَنذَرَكُمُ اللَّهُ أَن تَكُونَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَعْنَةُ اللَّهِ لِيَكُونَ مِنَ الْفٰسِقِينَ﴾
الأرض إن الله يحب المفسدين»

قرآن نسبت به آن این قدر تند رویش برخورد کرده: «وَلَا تَقْرَبُوا الزَّانَةَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا»^۱، خیلی جالب است آیه، نمی‌گوید زنا نکنید، اگر می‌خواست بگوید زنا نکنید، می‌گفت لا تزنوا، زنا نکنید، ولی آیه می‌گوید: «لَا تَقْرَبُوا الزَّانَةَ»، خودتان را به این عمل نزدیک نکنید. چون ممکن است، به جوان‌ها می‌گوییم: ممکن است با یک تلفن شما را به این کار نزدیک بکنند، با یک نامه، با یک چرب‌زبانی، آیه می‌گوید نزدیک نشوید. نزدیک نشوید، یعنی تلفن‌ها را جواب ندهید، نامه‌ها را جواب ندهید، چرب‌زبانی‌ها را جواب ندهید، نزدیک نشوید. این‌ها آدم را نزدیک می‌کند. شما جوان ممکن است باعث زنا، یک زن بشوی، یک زن ممکن است باعث زنا، تو جوان بشود، با تلفن، با نامه، با چرب‌زبانی، حالا هر کدامتان مقصر باشید، بعد در سوره فرقان می‌گوید: «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا»، حالا اگر کسی خطر زنا را قبول بکند. زخمی که می‌خورد از زنا، از چشم من می‌افتد، و فردای قیامت باید برود جهنم، «يلقِ أَثَامًا» باید بیفتد در جهنم، حالا هم که رفت جهنم عذاب زنا مطابق با زنا نیست، «يُضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ» عذاب زنا چند برابر خود جرم است، انسان هر کس می‌خواهد باشد، قارون معلم تورات، بلعم دانشمند، و فرعون قدرتمند، خطرپذیرند.

چگونه در راه رسیدن به خدا خود را از خطرات حفظ کنیم

آیه سوره فاطر دارد می‌گوید اگر میلتن است دلتان می‌خواهد خطرناپذیر بشوید چه کار بکنید که یک پهلوان شکست‌ناپذیر در میدان زندگی و میدان معنویت بشوید، «مَنْ كَانَ يَرِيدَ الْعِزَّةَ وَاللَّهُ عِزَّةٌ جَمِيعًا»، چه کار بکنیم یک، «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ»، باطنتان را با ارتباط با پروردگار از همه آلودگی‌ها پاک کنید، نیت پاک، اعتقاد پاک، دیگر در قلبتان آلودگی‌ها بازیگری نکند، نیایی مسجد نماز بخوانی بعد بروی بیرون حسادت کنی، نیایی مسجد بگویی «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» و بعد بروی در خانه با زن و بچه‌ات بی علت شرعی تلخی کنی. نیایی مسجد بگویی «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» بیرون بروی و هوس یک کار



خلافی بکنی، پایت را کج بگذاری، این نمی‌شود. این جوری آدم پهلوان نمی‌شود، «الیه یصعد الکلم الطیب»، باید دلت را از آنچه که دل را آلوده می‌کند پاک کنی. درون اگر درست و کامل پاک بشود، ما می‌شویم پهلوان شکست‌ناپذیر؟ نه نمی‌شویم آنهایی که می‌گویند برو قلبت را خوب کن، دروغ می‌گویند، خلاف می‌گویند، اشتباه راهنمایی می‌کنند. چون در این آیه شریفه نصف راه، پاک کردن درون است، «الیه یصعد الکلم الطیب»، تمام نمی‌کند آیه را، بعد می‌گوید: «و العمل الصالح یرفعه»، پاکی درون، حالا با این پاکی می‌خواهی به طرف خدا حرکت بکنی مرکب راه عمل صالح است، یعنی واجبات، چه واجبات مالی، چه واجبات عملی، این است. بعضی‌ها بی‌خبر از قرآن، حرف‌های شیرین، اما دری‌وری می‌زنند. حرف‌های به ظاهر تو دل برو، ولی ابلیسی می‌زنند، یعنی معلوم است برای یک آدم فنی متخصص، حرف رنگش شیطنت دارد، برای آدم متخصص معلوم است، کجای قرآن مجید است که برو قلبت را درست کن کافیه؟ هیچ جای قرآن، هیچ جای قرآن. این‌ها یادشان رفته که انسان یک ظاهری دارد و یک باطنی، این‌ها یادشان رفته که قرآن هم متوجه باطن است هم متوجه ظاهر.

ریاضت‌های غلط

حالا یک کسی که برابر با دستور، تمرین ترک انجام داده چون اگر برابر با دستور نباشد آدم یک سانتیمتر هم نمی‌تواند به جانب خدا حرکت بکند. به هیچ عنوان، چون حالا بیایند به ما دستور بدهند می‌خواهی بارت سبک بشود، خدا قبولت بکند، وارد عالم معنا بشوی، چهل شبانه‌روز گوشت نخور، چهل شبانه‌روز لبنیات نخور، چهل شبانه‌روز سیر غذا نخور، چهل شبانه‌روز از این اتاق بیرون نیا، چهل شبانه‌روز از زن و بچه‌ات کناره‌گیری کن، این‌ها هیچ کدامش دستور مثبتی نیست. شرعی هم نیست. یعنی نه در قرآن است، نه در روش پیغمبر ﷺ نه در روش ائمه طاهرين است، این ریاضت‌ها، اختراعات هندی‌ها و یونانی‌های قدیم، و اسکندریون مصر و ایران باستان است. یعنی آنهایی که می‌خواستند به قول خودشان اهل دل بشوند، اهل حال بشوند، آمدند این حرف‌ها را اختراع کردند. واقعا

می‌خواهی به خدا برسی، زن نگیر. یا به زن می‌گویند: می‌خواهی به خدا برسی، ازدواج نکن، ازدواج که دستور پروردگار است، اگر ازدواج کردن آدم را از حرکت به سوی خدا باز می‌داشت که خدا دستور نمی‌داد، حکم نمی‌کرد، ما ریاضت داریم اما ریاضت درست در آیات قرآن است، در روایات است، در احادیث است، در روش پیغمبر ﷺ و ائمه طاهرين است.

آثار و برکات تمرین ترک گناه

برمی‌گردم به آیه‌ی سوره اعراف، «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا» آنهايي که کلاس تقوا را طی کردند یعنی خوب تمرین ترک کردند، با هر گناه روبه‌رو شدند و هرچه قدر که برایشان تلخ بود خودشان را در آغوش گناه نینداختند، گناه بالاخره به خصوص در مذاق جوان‌ها خیلی شیرین است. خیلی لذت دارد، اما این‌ها با همه لذت فیزیکی گناه از گناه خودداری کردند و حالا قدرت پیدا کردند بر ترک گناه اما همین‌ها قرآن می‌گویند باز هم خطرها به آنها طمع دارد، همین‌ها. با اینکه در عالم باطن خطرها می‌دانند نمی‌توانند به این زخم بزنند، اما باز هم سراغش می‌آیند خیلی عجیب است. موسی بن عمران یک بار دید شیطان سرک می‌کشد، این دارد سرک می‌کشد چه کسی را در نظر گرفته. خطر را به چه کسی می‌خواهد بزند، چه کسی را می‌خواهد اسیر بکند، با چه کسی می‌خواهد در بیفتد، گفت او بپرسم. چون آنها چشم دیدن ابلیس را داشتند حالا ما چشممان آن قدرت را ندارد. گفت دنبال چه کسی هستی؟ سر چه کسی را می‌خواهی کلاه بگذاری، چه کسی را می‌خواهی به بند بکشی؟ گفت با اینکه می‌دانم نمی‌توانم به تو خطر بزنم اما امروز به تو طمع کردم، مدام دارم سرک می‌کشم ببینم یک راهی پیدا می‌کنم تو را از خدا دور کنم. ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا﴾ تا می‌بینند خطر، سر و کلاهش پیدا شد، یاد خدا، یاد قیامت، یاد دادگاه‌ها، یاد عاقبت به شری می‌افتند، «فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»، با بینش درست خطر را رد می‌کنند. و نمی‌گذارند زخم بخورند، بقیه مطلب انشاء الله فردا.



فضیلت گریه بر مسلم بن عقیل علیه السلام

این روایت را من خودم دیدم، خیلی روایت جالبی است، من نمی دانم دقیقا مسلم بن عقیل روز شهادت چند سالش بوده. ولی از ۵۰ بیشتر بوده. این روایت برای پیغمبر صلی الله علیه و آله است که پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: کسی که برای مسلم گریه کند علامت این است که مؤمن است. خیلی عجیب است، یعنی حدّ معنویت مسلم بن عقیل، ببینید چقدر است. بی وفایی کردند، بی انصافی کردند، و بسیاری از همان هایی که نامه نوشته بودند به ابی عبدالله علیه السلام بیا، همین ها برای دستیگری او شرکت کردند، مظلومانه او را دستگیر کردند، خیلی دغدغه داشت روز دستیگری. دغدغه اش چه بود؟ خودش بیان کرد برای ابن زیاد، گفت قبل از اینکه من را به قتل برسانی به من مهلت بده وصیت کنم، گفت برو هر چه می خواهی وصیت کن او وصیت خیلی مهمّش این بود که رو کرد به بارگاه یک آشنایی را دید که آن آشنا هم عاقبت کار خبیث ترین خبیث ها از آب درآمد، به او گفت تو با من آشنایی، من هم با تو آشنایم، من را می کشند امروز تو این یک دانه وصیت من را عمل کن. به او گفت: بگو. گفت: یک نامه به ابی عبدالله بنویس بگو نیا، همین. چون من یک نامه نوشتم بیا، و من خیلی ناراحت این سفرم، تو نامه بنویس امام با یارانش با اصحابش نیایند. که به این وصیت هم عمل نشد، بردند او را بالای دار العماره مشهور است از بالای دار العماره رو کرد به مکه، به ابی عبدالله علیه السلام سلام داد سرش را از بدن جدا کردند، به بدنش لگد زدند، از بالای بام روی زمین انداختند، سلام مستحب است جوابش واجب، او به ابی عبدالله علیه السلام سلام کرد روز عاشورا هم ابی عبدالله علیه السلام در گودال سر زانو بلند شد، اول رو به کوفه کرد فنادا یا مسلم بن عقیل و بعد رو به کشته ها کرد، صدا زد من شما را برای خودم صدا نمی زنم، برخیزید! و ادفعوا عن حرم الرسول دارند به خیمه های من حمله می کنند.

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا و لمن وجب له حق علینا، اللهم اجعل عاقبة امرنا خیرا اللهم اید و انصر امام زماننا».

جلسه دوم

ارزش های الهی

دوست داشتن ارزش‌ها و کراهت از پستی‌ها ملاک محبت خداوند متعال

تقوا در آیات قرآن، در روایات، و مخصوصا در نهج البلاغه زیاد ذکر شده. علتش هم این است که با ارزش‌ترین خصلت، پر قیمت‌ترین حال، بهترین کار باطن، در پیشگاه پروردگار تقواست. خداوند متعال از هر عیب و نقصی پاک است، به پاکی ارزش داده، پاکی را دوست دارد، تمام ناپاکی‌ها بی‌ارزش است و پروردگار عالم از هر نوع ناپاکی باطن و ظاهر نفرت دارد. وجود مبارک حضرت حسین بن علی علیه السلام امام سوم، می‌فرمایند: من يك مطلبی را در آن هفت سالی که کنار پیغمبر صلی الله علیه و آله بودم زیاد از پیغمبر می‌شنیدم. روز درگذشت پیغمبر صلی الله علیه و آله، حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام هفت سالشان بود. اینکه امام حسین علیه السلام می‌فرماید: من این مطلب را زیاد می‌شنیدم معلوم می‌شود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مکرر این مطلب را در خانه می‌فرمودند، در بیرون، در مسجد، در جلساتی که تشکیل می‌شد، به خاطر اهمیت مسئله هم پیغمبر صلی الله علیه و آله تکرار می‌کردند که در ذهن مردم بماند، ثابت بشود در دلشان، یادشان نرود، و آن این بود که می‌فرمود: «ان الله يحب معالی الامور»^۱، پروردگار عالم ارزش‌ها را دوست دارد «و یکره سفاسفها»، اما امور پست برای خداوند ناخوشایند است، دوست ندارد، در حقیقت پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌خواستند بفرمایند انسانی که خصلت‌های با ارزش در او هست، مورد محبت خداست. انسان‌هایی که خالی از خصلت‌های باارزشند خدا دوستشان



۱. کیمیای عشق، محمدی ری شهری (ط دارالحدیث) ص ۹۱ ح ۷۲.

ندارد. ببینید ملاک محبت انسان، یا نفرت از انسان ارزش‌ها و پستی‌هاست. در طول تاریخ حیات بشر هم مردم همین دو دسته بودند یا گروهی بودند که خصلت‌های با ارزش را در خودشان جمع کرده بودند و از پستی‌ها فراری بودند یا گروهی بودند که خودشان را سبک کردند، پوک کردند پوچ کردند، با آلوده کردن خودشان به خصلت‌های پست و ناپسند. من در این زمینه یک روایت برایتان بخوانم بسیار روایت مهمی است. این‌گونه روایات و آیات ملاک است، معیار است، ترازو است، شاقول است، که ما وقتی در کتابی می‌بینیم یا از یک عالمی می‌شنویم، خیلی آسان می‌توانیم خودمان را با این ملاک‌ها و معیارها بسنجیم و حداقل بشناسیم خودمان را و ببینیم الآن در چه موقعیتی قرار داریم، موقعیت‌مان موقعیت خوبی است، موقعیت بدی است، مقرب پروردگاریم، دور از پروردگاریم، طبق آیاتی که در قرآن داریم، فرشتگان همیشه به دو طایفه که در زمین زندگی می‌کنند دعا می‌کنند.

عرش پروردگار عالم چیست

اگر دلتان بخواهد دعای فرشتگان را ببینید آن هم فرشتگان عرش و اطراف عرش که پروردگار عالم تصریح دارد: ﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ﴾ فرشتگان عرش با فضیلت‌ترین ملائکه خدا هستند، حالا ما عرش را نمی‌فهمیم چیست، قرآن مجید هم بیان نکرده عرش چیست، روایات‌مان هم یک اشاراتی دارند که از آن روایات استفاده می‌شود عرش مقام فرمانروایی پروردگار بر کل عالم هستی است این یک معنا. یک معنای دیگر عرش که ظاهراً از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده اگر من درست یادمانده باشد حضرت علیه السلام می‌فرماید: عرش به معنای علم فراگیر خدا نسبت به کل موجودات ظاهر و باطن عالم است. اگر یک وقت در ذهن بعضی از شما عرش این است یک آسمانی یک محلی یک مکانی مافوق همه آسمان‌هاست و پروردگار عالم در آنجا قرار دارد این یک فکر ۱۰۰ درصد باطلی است. چون خداوند متعال خالق مکان است، خودش در مکان نیست، خداوند متعال وجود



مقدسش احاطه به کل هستی دارد. یک جای معینی قرار ندارد این هم که در دعا ما سرمان را بلند می‌کنیم، نباید تصوّر بکنیم خدا بالا قرار دارد، این دست بلند کردن و سر بلند کردن در حقیقت نشان دادن مقام علو پروردگار، بر همه موجودات است. اگر کسی این ذهنیت‌ها را داشته باشد، قیامت کارش لنگ می‌شود. یعنی خدا را کوچک کرده یا بالا سر فرض کرده، یا عرش را فکر کرده یک مکان بسیار وسیعی است که خداوند در آنجاست. این لنگی توحید است و لنگی فهم توحید است، بهترین راه شناخت درستی‌ها، قرآن کریم است. ﴿إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ﴾ یعنی کل عالم هستی در دایره احاطه حق است نه اینکه خدا بیرون از این دایره است اشراف به این دایره دارد نه، کل هستی در احاطه قدرت حق و علم حق است. «ان الله بكل شيء قدير»، «ان الله بكل شيء محيط»، یا آن جمله‌ای که در کمیل می‌خوانیم «و لا يمكن الفرار من حكومتك». کل عالم هستی در احاطه حکومت خداست، هیچ کس نمی‌تواند از این دایره بیرون برود، همه در این دایره قرار دارند و او احاطه قدرتی، علمی، و قیومی، به همه جهان دارد. اگر تا الآن بعضی از عزیزانم غیر از این فکر می‌کردند غلط بوده و از این فکر هم حتما باید استغفار بکنند. کسی که خدا را محدود بداند، یا محدود به یک مکان بداند، یا فکر بکند که خدا در عرش است و بقیه عالم از او خالی است، این‌ها همه فکرهای باطل است و فکرهای ضد قرآن و ضد فرهنگ توحیدی انبیاء است. اتفاقاً برای ردّ این افکار باطل قرآن یک آیه دارد خیلی آیه آسانی است فهمش هم آسان است، ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ﴾، من از شما جدا نیستم من خدای آسمان‌ها و خدای زمینم، من بیرون از این خلقت نیستم، من یک گوشه ننشستم، من وجودم محدود نیست، کل موجودات در احاطه من است، در احاطه قدرت من است، در احاطه علم من است، و در احاطه قیومیت من است. این پروردگار است این پروردگار قرآن است، این پروردگار کتابش است، یعنی خودش را کاملاً در این قرآن معرفی کرده که من

۱. فصلت: ۵۴.

۲. زخرف: ۸۴.

صفاتم، صفات جلالم، صفات جمالم، احاطه قیومی‌ام، احاطه علمی‌ام، احاطه قدرتی‌ام چیست. همه جا هستیم، و با همه هستیم، و نسبت به شما انسان‌ها ﴿اقرب الیه من حبل الورد﴾^۱ از رگ حیاتی گردنتان که شاهرگتان است به شما نزدیکترم. ما عرش را نمی‌دانیم چیست. من به خاطر کلمه عرش یک مرتبه لازم دیدم که اگر کسی فکر غیر قرآنی دارد او را پاکسازی بکنم، شما می‌خواهید توجه به خدا بکنی، توجه به خدا فقط برای بالا نیست، خود قرآن می‌گوید: «اینما تولّوا» به هر طرف که رو کنید ﴿فَوَجَّهَ اللَّهُ﴾^۲ خدا همان‌جاست، به هر طرف، می‌خواهید توجه به راست‌تان بکنید، توجه به چپ بکنید، توجه به روبه‌رو بکنید، توجه به پشت سر بکنید، توجه به بالا بکنید، توجه به پایین بکنید، شما در احاطه خدا هستید شما در احاطه علم او هستید، بنابراین خیال نکنید خدا دارای جهت است و جهتش هم بالاست، و جهت بالا هم آخرین نقطه‌اش عرش است، این‌ها همه فکرهای باطلی است.

ضرورت بحث از توحید

این هم لطف خدا بود که من از برکت کلمه عرش به ذهنم رسید اگر ذهنی نسبت به وجود مقدس او اشتباهی دارد اشتباهش برطرف بشود. ما خیلی نیاز به بحث توحید داریم، البته من فرصتی ندارم که پا منبر منبری‌ها بروم، فرصتی هم ندارم از تلویزیون گوش بدهم، اما این واجب است بر مدیران مساجد و مدیران هیئات که کسی را که دعوت می‌کنند، حداقل بشناسند او را که ده سال پانزده سال، در حوزه‌های علمیّه، خوب درس خوانده باشد، خوب مآلاً شده، قرآن را در حدّ خودش می‌فهمد، روایات را می‌فهمد، پیشنهاد بکنند بگویند آقا ما مردم را دعوت کردیم، برق و آب و گاز هم در اختیار گذاشتیم، از مردم هم پذیرایی می‌کنیم، زیر پایشان هم جارو می‌کنیم، کفش‌شان هم به احترام آمدن‌شان جفت می‌کنیم، شما ده شب می‌خواهی بیایی اینجا، قبلاً بنشین زحمت بکش، بحث توحید را حلاجی کن بیا برای

۱. ق: ۱۶.

۲. بقره: ۱۱۵.



این مردم بخوان، من اصلاً نمی‌دانم روی منابر، در محرم، در صفر، بحث توحید چقدر مطرح می‌شود، البته خودم که وارد این بحث نمی‌شوم چون ۵۰ جلسه یا بیشتر، فکر کنم ۹۰ جلسه توحید را به صورت عاطفی نه به صورت استدلالی بحث کردم، که این ۹۰ جلسه آماده‌سازی شده حدود سه جلد کتاب ۶۰۰-۷۰۰ صفحه می‌شود، تحت عنوان توحید، فقط. یعنی روی جلدش اسم می‌خورد توحید، که خیلی هم من زحمت این بحث را کشیدم، واقعا خیلی قرآن ورق زدم، خیلی کتاب ورق زدم تا یک توحید ناب خالصی که انبیاء علیهم‌السلام مبلغش بودند و ائمه مبلغش بودند به مردم برسد. البته کارهای این سه جلد کتاب تمام شده، ولی به قول معروف پسره می‌گفت من رفتم با دختر شاه ازدواج کنم، می‌گویند ۱۰۰ میلیون خرجش است، من هم یک قرانش را ندارم کار انجام گرفته اینکه چهار- پنج ساله این کتاب معطل مانده و چاپ نشده و در نیامده مشککش وجود مبارک حضرت پول است. حالا نمی‌دانیم چه وقت تأمین بشود تا ان شاء الله این کتاب در اختیار مردم قرار بگیرد. بحث توحید، یک بحث واجب است، بر ما واجب است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: قبل از اینکه یقّه جاهل را بگیرند، یقّه عالم را می‌گیرند، که چرا اصلی‌ها را نگفتی به مردم. چرا آن چیزی که برای مردم واجب بوده بیان نکردی، چرا سخنرانی‌هایی کردی که کاربردی نداشته، به درد مردم نمی‌خورد، این خیلی مسئله مهمی است که شما کارگردانان مساجد و هیئات که مسؤول عمر مردم و دین مردم هستید، نباید هر کسی را دعوت بکنید، هر کسی هم که دعوت می‌کنید قبلاً باید به او بگویید آقا این مردم بزرگوار محلّ ما، این خانم‌های بزرگوار محلّ ما، نیاز به بحث توحید دارند، نیاز به بحث خانواده دارند، نیاز به بحث اخلاق دارند، نیاز به بحث زبان دارند، چون دروغ، غیبت، تهمت، خیلی بین مردم است. شما بیا این‌ها را بگو برای مردم. نه هرچه خودت دلت می‌خواهد. این مواظبت، بر عهده صاحبان جلسات است.

خداوند همیشه و در همه جا حضور دارد

در هر صورت، حالا این چهار، پنج دقیقه‌ای که من توحید را گفتم، این مورد نیاز بود. که خدایی نکرده انسان، در دعاها، در توجهات وجود مقدس او را محدود نداند، جادار نداند،

مکان‌دار نداند، خیال نکند اینجا نیست در عرش است و از ما غایب است نه، امام حسین علیه السلام در دعای عرفه می‌گوید «متی اغتبت حتی تحتاج الی دلیل»، اصلاً تو چه وقت غایب بودی که ما به مردم فشار بیاوریم بیا این غایب را با این دلیل بشناس، همیشه حضور داری، حضور علمی، حضور قدرتی، حضور قیومی، و الا اگر وجود مقدّست یک لحظه فقط یک لحظه تمام عالم و آدم را رها بکند یعنی اراده بکنی رها کنی، یعنی از آن احاطه قیومیت درشان بیاوریم، یک چشم به هم زدن چیزی باقی نخواهد ماند. این حضور خدا. الآن ما چرا زنده‌ایم؟ به حضور خدا زنده‌ایم، الآن چرا ما نفس می‌کشیم؟ به قیومیت او و به حی بودن او نفس می‌کشیم. الآن ما چطور می‌شود حرف می‌زنیم؟ به قدرت او داریم حرف می‌زنیم. الآن چشم ما چگونه می‌بیند؟ به قدرت قیومی او دارد می‌بیند. این حضور خدا، این است که امام حسین علیه السلام می‌گوید: چه وقت غایب بودی، که من بر وجودت دلیل بیاورم و به فکر مردم فشار بیاورم، به این دلیل، به این دلیل، به این دلیل عالم خدا دارد. نه هیچ غیبتی تو نداری. فدای تو بشوم با این توحیدت.

قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام معیار سنجش اعمال

عرض کردم مطالب قرآن و روایات ملاک است، معیار است، شاقول است، میزان است، ما وقتی می‌خوانیم، این چیزی که من می‌گویم این هدایتگری ائمه طاهرين است، این چیز جدیدی نیست که من می‌گویم این در روایات مان است که وقتی آیات قرآن را می‌خوانید، روایات را می‌خوانید، یا یک عالمی برایتان می‌گوید، شما با چشم شاقول بودن آیات و روایات، آیات و روایات را نگاه بکنید، در حالی که دارید می‌خوانید یا می‌شنوید، خودتان را میزان‌گیری بکنید، ببینید این ارزش‌هایی که در آیه بیان شده در شما هست یا نه، این‌گونه آیات که آیات پیچیده علمی نیست که بگویم نفهمیدم، آیات خیلی آیات روشنی است، خیلی روشن، وقتی قرآن می‌گوید «ولا یغتب بعضکم بعضاً»^۱، راضی نیستیم از



هم‌دیگر غیبت نکنید، یعنی از مردم مؤمن آبرودار، حالا یک کسی عرق خورده آمده سر چهارراه دارد عربده می‌کشد، چاقویش را هم می‌گذارد روی زمین، می‌گوید نفس‌کش، به همه هم بد و بیراه می‌گوید آدم ده بار هم اوضاع این را وقتی او نیست، برای مردم بگوید این که غیبت نیست، چون او ارزش ندارد، او خودش، خودش را رو کرده، گناهان خودش را رو کرده، ابایی هم ندارد، در جامعه هم عربده می‌کشد، این غیبت نمی‌شود که، ابولهب، ابولهب است، «تَبَّتْ يَدَا ابِي لَهَبٍ» غیبتش نیست که. اما یک مؤمنی هست آبرودار است، قوم و خویشم است، رفیقم است، اهل محلّم است، اهل شرکت در مسجد است، حالا در جلسه نیست، من می‌آیم می‌نشینم یک حرف‌هایی می‌زنم که در ذهن مردم دارد به او لطمه می‌خورد. قرآن چه می‌گوید؟ می‌گوید من، یعنی خدا می‌گوید: «لَا يَغْتَبِ» یعنی راضی نیستم از یکدیگر غیبت نکنید، من این آیه را وقتی می‌خوانم، یا یک عالمی وقتی روی منبر برآیم می‌گوید، ائمه می‌گویند، همان جا خودت را با این شاقول میزان گیری کن، بین از آنهایی هستی که غیبت می‌کنی، یا از آنهایی هستی که حرف خدا را گوش دادی غیبت نمی‌کنی، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: اگر این زشتی‌ها در تو نیست «فليحمد الله» واقعا خدا را ستایش کن، که چه محبتی به تو کرده که تو را از آلوده بودن به زشتی‌ها حفظ کرده، اما اگر در تو هست فعلا نگران نباش! نمردی که پرونده‌ات را ببرند دادگاه، توبه کن. رابطه‌ات را با گناه قطع کن. این جور خودتان را میزان گیری نکنید آن آیاتی هم که گفتم، یک خرده مفضل است، فقط آدرس می‌دهم بعد از منبر قبل از نماز جماعت می‌توانید قرآن بیاورید اوایل سوره مبارکه مؤمن جزء بیست و سوم، نه مؤمنون، خدا در قرآن دو تا سوره دارد، یکی از آنها مؤمنون است، جزء هجده است، یکی از آنها مؤمن است جزء بیست و سوم. آیه هفت به بعد پروردگار می‌گوید فرشتگان عرش، و اطراف عرش، برای دو طایفه که در زمین زندگی می‌کنند، دائم دعا می‌کنند، دائم دعا می‌کنند، برای دو طایفه که در زمین زندگی می‌کنند، شما بعد از این آیات را ببینید، آیات هفت و فرشتگان هم جزء دعاهای مستجاب است،

هشت و نه، ببینید آیا مشمول دعای ملائکه عرش هستید یا نه. هنوز که نمردیم ما را محاکمه کنند اگر هستیم، امام صادق علیه السلام می‌گوید: خدا را ستایش کن، اگر خارج از این دعائی، یعنی این دعاها مستجاب شامل حالت نمی‌شود، پس یک کاری کن بروی در آن گروهی که ملائکه دعایشان می‌کنند. چون تا وقتی که در دنیا هستیم، می‌توانیم خودمان را جابه‌جا کنیم، نمی‌توانیم؟ پروردگار عالم برای ما زمینه جابه‌جایی را خیلی آسان قرار داده، می‌توانیم جابه‌جا بشویم. دیگر ما گناه‌مان و مشکل‌مان مشکل روحیمان، مشکل اعتقادیمان، مشکل فکریمان، سنگین‌تر از حر بن یزید ریاحی که نیست، حر بن یزید ریاحی جابه‌جا شد آن جابه‌جایی برای همه میسر است، یعنی هرکس بخواهد جابه‌جا بشود می‌تواند جابه‌جا بشود، می‌تواند، رباخور می‌تواند جایش را از نقطه ربا عوض کند بیاید در نقطه مال حلال، تمام رباهایی که گرفته پس بدهد، پولهای اولیه خودش را بردارد، پروردگار در قرآن می‌گوید توبه‌ات را قبول می‌کنم، توبه‌اش هم همین است، پول‌های اضافه‌ای که گرفته به مردم پس بدهد. رباخور می‌تواند جابه‌جا بشود، شرابخور می‌تواند جابه‌جا بشود، زناکار می‌تواند جابه‌جا بشود، بدکار می‌تواند جابه‌جا بشود، حر می‌تواند جابه‌جا بشود، ولی حر زرنگی کرد خودش را جابه‌جا کرد، خیلی‌ها نه سر جایشان سیخ ایستادند، بابا یک تکانی به خودت بده! داری می‌روی جهنم، یک قدم بیا این ورتر، نمی‌آید، و الا این قدرت جابه‌جایی را که پروردگار برای انسان قرار داده.

ارزش‌های الهی

ابی عبدالله علیه السلام می‌فرماید کراره، در آن هفت سالی که با جدم بودم، این قطعه را از پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌شنیدم «ان الله يحب معالی الأمور» خدا ارزش‌ها را دوست دارد خود ارزش‌ها را، حالا اگر این ارزش‌ها مثلاً یکی از آنها صبر است، صبر جزء ارزش‌هاست، صبر یعنی چه؟ یعنی مشکلات از جا درت نیاورد، از حوزه رحمت خدا ببرد تو را در بند ابلیس.



نگه دار خودت را حالا مشکل مالی پیش آمده، مشکل بیماری پیش آمده، مشکل بدنی پیش آمده، مشکل دیگر پیش آمده، نمی‌دانم مشکل برای خودت پیش آمده، مشکل برای بچه‌ات پیش آمده، کنار خدا بایست، کنار نرو، صبر یعنی ایستادن کنار خدا، با خدا بودن از اینجا جابه جا نشدن، حالا اگر کسی دارای صبر است، صبر خودش جزء ارزش‌هاست و مورد محبت خدا طبق گفته پیغمبر ﷺ این صبر در هر کسی که باشد به تناسب محبوب بودن صبر، صابر هم محبوب است، شما در قرآن مجید می‌بینید، «وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ»^۱. من صبرکنندگان را دوست دارم به خاطر چه چیزشان، به خاطر صبرشان، من اهل توکل را دوست دارم به خاطر چه چیزشان، به خاطر توکلشان، من اهل پاکی‌ها را دوست دارم، «يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ»، چرا؟ به خاطر پاکی‌هایشان، ارزش‌ها مورد محبت است، آن وقت در این رده‌بندی ارزش‌ها هیچ ارزشی بالاتر، مافوق‌تر، پر منفعت‌تر از تقوا نیست، از همه ارزش‌ها بالاتر است، بی‌تقوایی پستی است یعنی آدم در مقابل گناهان شل بیاید و گناه را مرتکب بشود این حالت یک حالت پستی است که مورد نفرت پروردگار است، البته این امور بی‌ارزش در قرآن و روایات کامل توضیح داده شده، من اگر برسم روزهای بعد از امیرالمؤمنین علیه السلام جملاتی را برایتان نقل می‌کنم به خواست خدا که ببینید خدا نسخه‌اش را برای بندگانش کامل کامل نوشته، هیچ چیز کم نگذاشته هیچ چیز را هم پنهان نکرده، خدا نیامورد در وجود انسان ولو مؤمن باشد ولی یکی از پستی‌ها در وجود او جا خوش کند.

ارزش واقعی مؤمن

مرحوم ملا مهدی نراقی، شخصیت والایی است با پسرش ملا احمد این دو تا پدر و پسر، واقعا دو پدر و پسر کم‌نظیری در تاریخ شیعه هستند. از نظر علم، عمل، خدماتی که داشتند ملا مهدی پدر، یک کتابی دارد مفصل است، به نام جامع السعادات که در زمان ما به

۱. آل عمران: ۱۴۶.



صورت سه جلد چاپ شده بسیار کتاب پر ارزشی است. ایشان من داشتم این کتاب را از اول می‌دیدم به آخر که مطالب لازم را از درون آن یادداشت بکنم، رسیدم به امور بی‌ارزش، این روایت را آنجا ایشان نقل می‌کنند ملا مهدی، آدم کمی نیست، کتابش هم کتاب کمی نیست، یعنی شما با خیال راحت روایت را قبول کن، بپذیر. ایشان می‌فرماید: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله داشتند طواف می‌کردند کنار در خانه که در طواف دیدند یک نفر دست به اصطلاح به دیوار کعبه گذاشته، و دارد می‌گوید خدایا! به حق این کعبه مثلا مشکل من را حل کن، حاجت من را روا کن، پیغمبر صلی الله علیه و آله با اینکه داشتند طواف می‌کردند، ایستادند، البته روی بدن را به کعبه نکردند، چون در طواف باید شانه چپ طرف کعبه باشد، طواف کننده نباید کامل برگردد، اما سرش را برگرداند نگاه به دیوار کعبه عیبی ندارد، بدن نباید برگردد، حضرت صلی الله علیه و آله به همان حالت طواف ایستادند دست گذاشتند روی شانه‌اش گفتند: که چرا خدا را به قسم بالاتر قسم نمی‌دهی؟ گفت بلد نیستم، من فقط فکر می‌کنم خدا را به حرمت کعبه قسم بدهم مشکلم حل می‌شود فرمود نه، قسم بالاتر هم هست، گفت خدا را به آن قسم بالاتر قسم بده، گفت یادم بده، فرمود: اگر اطمینان داری مؤمنی، خدا را به حق خودت قسم بده «فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ اعْظَمُ حَرَمَةَ مِنَ الْكَعْبَةِ»، مؤمن ارزشش پیش خدا از کعبه بالاتر است. این مرد یک فکری کرد و خوب عنایت کنید، حاجی، زائر، مؤمن، ولی این عیبی که درونش بود را به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت. گفت، آقا من وضع مالیم خوب است اما بخیلیم، هیچ چیز حضرت صلی الله علیه و آله جواب نداد، روایت دارد طوافشان را ادامه دادند وقتی حرکت کردند با صدای بلند فرمودند «البخیل فی النار»، این بیچاره جزء چهره‌های دوزخی بود، حاجی هم هست، زائر هم هست، مگه هم رفت، این پستی‌ها خیلی خطرناک است خیلی. خیلی خطرناک است، یعنی ایمان سوز است، حج سوز است، نماز و روزه سوز است، اما این حاجی اگر خودش را جابه جا بکند بیاید به جای بخل برود وارد گردونه سخاوت و جود و کرم بشود، نجات دارد، اهل بهشت است، چون در روایات هم دارد، «السَّخِيُّ قَرِيبٌ مِنَ الْجَنَّةِ» آدم سخاوتمند که مؤمن است، اهل بهشت است، ما همه



ارزش‌ها را که در این ده روز نمی‌توانیم برایتان توضیح بدهیم، مجبوریم دانه دانه را بگوییم که حالا یک دانش معلوم نیست به آخر برسد، فعلا آن چیزی که من برایتان انتخاب کردم که جامعه‌یمان هم به آن خیلی نیازمند است تقواست. **﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُ﴾**

روضه حضرت مسلم رضی الله عنه

نقل می‌کنند من هم از بزرگترها شنیدم، دیروز تا اینجای مصیبت را برایتان گفتم که وقتی خبر شهادت مسلم بن عقیل به حضرت حسین رضی الله عنه رسید خیلی گریه کرد، چون پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده یک علامت مؤمن گریه بر مسلم است، این خیلی مهم است، کسی که بر مسلم بگرید، دلیل این است که مؤمن است. چقدر مسلم ارزش دارد پیش خدا که گریه بر او علامت مؤمن بودن است. دو تا از بچه‌های مسلم در کاروان بودند که هر دو هم کربلا شهید شدند. پایین پا هم دفن هستند. اگر مشرف شدید حرم تابلویی که سر قبر شهداست اسم هر دو فرزند مسلم را آنجا می‌بینید، این‌ها یک خواهر هم داشتند که ظاهرا هنوز شوهر نکرده بود، کوچکتر بود. در کاروان ابی عبدالله رضی الله عنه بود، امام حسین رضی الله عنه دایی بچه‌های مسلم بود، چون همسر مسلم دختر امیرالمؤمنین رضی الله عنه بود، همین که خبر شهادت را شنیدند، پاشدند آمدند کنار خیمه خانم‌ها، وارد آن خیمه‌ای شدند که دختر مسلم در آنجا بود، دختر را صدا زد، کنار دست خودش نشاند، دختر را نوازش کرد، سر دختر را به سینه گرفت چون دایی‌اش بود، صورت دختر را بوسید، آرام! آرام، می‌خواهد به دختر بگوید یتیم شدی، و می‌خواهد بگوید دیگر به انتظار بابایت نباش، این دختر باهوش با ذکاوت از حرکات ابی عبد الله رضی الله عنه فهمید که چه خبر شده، رو کرد به دایی بزرگوارش، دایی جان! این جور که با من برخورد می‌کنید معلوم می‌شود من یتیم شده‌ام. این برخورد را سکینه دارد تماشا می‌کند، تا روز عاشورا که ابی عبدالله رضی الله عنه می‌خواست برود، بابا را صدا زد، گفت

جایگاه، نشانه‌ها و آثار تقوا

بابا! من را هم مثل دختر مسلم قبل از شهادتت مورد محبت قرار بده، من هم یک ساعت دیگر یتیم می‌شوم.
«اللهم اغفر لنا و لوالدینا، و لوالدی والدینا، و لمن وجب له حق علینا. برحمتک».



جلسه سوم

نقش بدی ها و خوبی های

ریشه دار در انسان

با ارزش ترین فضیلت

آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام مخصوصاً روایاتی که در جلد دوم کتاب با ارزش اصول کافی نقل شده و خطبه‌ها و نامه‌های نهج البلاغه علیه السلام به ما یقین می‌دهد و ما را مطمئن می‌کند، که در خصلت‌های با ارزشی که برای انسان هست، چون موجودات دیگر عالم این خصلت‌ها را ندارند. این خصلت‌ها ویژه انسان است. به ما یقین می‌دهند و اعتماد می‌دهند و اطمینان می‌دهند که بالاترین و با ارزش‌ترین و با منفعت‌ترین خصلت، تقواست. یعنی روحیه اجتناب از معاصی، روحیه کناره‌گیری از گناهان که البته این روحیه، در جلسه اول شنیدید با ریاضت شرعی به دست می‌آید. این ریاضت شرعی هم در اسلام عبارت است از تکرار ترک گناه، یعنی هر مقدار که ترک گناه بیشتر بشود، آن حالت نفسانی خواهان گناه یقیناً در انسان ضعیف می‌شود و ناتوان می‌شود. چون هر مقداری که انسان پاسخ به میل گناهانش را بدهد مثل خوراکی که آدم می‌خورد چاق می‌شود، قوی می‌شود، نیرومند می‌شود، این خوراک گناه هم نفس گناه‌خواه انسان را و به عبارت قرآن نفس اماره را، اماره به معنی بسیار امرکننده به زشتی‌هاست، همه ما حس می‌کنیم که نفس اماره دائماً در درون ما، ما را امر به گناه می‌کند، به خاطر اینکه دعوت به گناه می‌کند، امر به گناه می‌کند، خود پروردگار اسمش را گذاشته نفس اماره.



خداوند سرچشمه همه خیرات است؛ هیچ شری از ناحیه او صادر نمی‌شود

پروردگار اماره بودن را برای نفس ما نساخته، این را باید عنایت بکنید که خداوند خالق شر نیست، برای اینکه شر از کسی صادر می‌شود که شر است، ولی پروردگار عالم عین خیر است، عین رحمت است، عین احسان است، عین فضل است، عین علم است، در وجود مقدس او، در ذات او، در افعال او، در صفات او، جایی نیست که شر توانسته باشد لانه کند، وجود مقدس او خیر مطلق است، خیر بی نهایت است، شر در آنجا جایی را ندارد که بخواهد در آنجا قرار بگیرد. لذا از وجود مقدس او هرچه صادر می‌شود خیر است. این نفس ما هم یعنی آن باطن، آن حالات درون ما هم که از پروردگار صادر شده، یعنی ساخته، آفریده، و خلق کرده، در حقیقت خیر است، ولی مثل آدم سالمی که سرما می‌خورد دیگر به او نمی‌گویند سالم، می‌گویند مریض این نفس سالم ما هم ممکن است آلوده به گناه بشود و بعد هم حالت گناه‌خواهی در او ظهور بکند البته با کمک خود ما، چون ما یک چیزهایی را می‌بینیم، یک چیزهایی را می‌شنویم، یک چیزهایی را یک وقتی دلمان می‌خواهد که پروردگار عالم آن دلخواه‌های ما را نمی‌خواهد، یا چشم ما چیزی را می‌بیند، ما خواستارش می‌شویم، یا گوش ما یک چیزهایی را می‌شنود که حالت لذت دارد ولی حرام است، ممکن است ما خواهانش بشویم، ما اگر از اول جلوی خودمان را نگیریم، یا جوان‌ها اگر از حالا جلوی خودشان را نگیرند، و تسلیم این خواسته‌های درونی ابلیسی بشوند، نفس مریض می‌شود، آدم مریض اشتهای سالمی که ندارد، شما به مریض یک لقمه چلوکباب خیلی لذیذ بده، می‌گوید تلخ است. میل ندارم، به من نده این غذا را، آیا واقعا چلوکباب تلخ است یا اشتهای مریض به هم خورده، معلوم است اشتهای بیمار به هم خورده، نفس وقتی که دهانش برای گناه‌خواهی باز باشد، حالا یک جوانی یک دختر خانمی، یک آدم متوسطی، یک مردی، یک زنی، این دهان باز را مدام با گناه پر بکنند، نفس چاق و چله می‌شود دیر می‌شود جلویش را گرفت، سخت می‌شود جلویش را گرفت، اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: گناه یک بار سنگین و سختی است، ولی توبه کردن از



آن سخت‌تر است؛ چرا توبه کردن سخت‌تر است؟ چون این نفس چاق شده‌ای که نیرومند شده و حالا مرتب گناه می‌خواهد، خیلی سخت است آدم گرسنه‌اش بگذارد، بگوید: دیگر دهانت را ببند، من دیگر لقمه گناه در تو نمی‌گذارم، و این قدر گرسنه‌ات نگاهت می‌دارم تا پاک پاک بشوی این خیلی کار سختی است، لذا می‌بینید آنهایی که خیلی کم لغزش دارند خیلی راحت توبه می‌کنند، آنهایی که ۳۰ ساله، ۴۰ ساله، آلوده به گناهند، نه اینکه دلشان نمی‌خواهد توبه کنند شاید خیلی هم علاقه دارند توبه بکنند، ولی کار سختی است، برای اینکه توبه کردن یعنی این نفس خواهان گناه را که قوی هم شده چاق هم شده، این را از حالا گرسنه نگهش دار، تا از آن حالت اماره بودن بمیرد، تصفیه بشود. ببینید بیماری هرچه سنگین‌تر باشد، جراحی سخت‌تر است. یک وقت آدم اول یک زخمی دارد، آدم هم محل می‌گذارد به زخم، دغدغه هم دارد پا می‌شود می‌رود دکتر، می‌گوید آقا پنج دقیقه کار دارد، بیمارستان هم نمی‌خواهد بخواب روی تخت من این را الآن درش می‌آورم، می‌سوزونمش، اما یک کسی محل نمی‌گذارد زخم عمیق می‌شود، ریشه می‌دواند، این را دیگر نمی‌شود در مطب، دکتر به بیمار بگوید: بخواب من دو دقیقه علاجش می‌کنم، این باید برود بیمارستان آزمایش بدهد، عکسبرداری بکند، چهار تا دکتر با هم مشورت بکنند، بعد هم می‌خواهند عملش بکنند، بگویند این را بخواهیم در بیاوریم به عضو بغلی لطمه نخورد، به استخوان لطمه نخورد، به عصب لطمه نخورد، گناه هم همین است، یک وقت آدم ۴۰ ساله پاک زندگی کرده، حالا به علتی یک لغزش پیدا کرده، این خیلی راحت می‌تواند لغزش را جبران بکند، اما اگر ادامه پیدا بکند امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: علاج نفس اماره با توبه یک کاری سنگین‌تر از خود گناه است.

توبه کردن از انجام دادن گناه سخت‌تر است

یک وقت یک کسی آمد پیش من شب دوم سوم یک منبر بود. که آن منبر هم بنا بود ده شب باشد. ولی امام جماعت مسجد که از مدرسین خوب حوزه قم بود، بعد هم که آمد تهران درس‌های بالای حوزه را می‌داد، حالا من از او یاد کنم گاهی هم در تلویزیون یک

دو دقیقه، سه دقیقه، تصویرش را می‌گذارند، مطالب اخلاقی خیلی مهمی بیان می‌کند، تکیه کلامش هم اگر شنیده باشید داداش جون است. یکی از آن علمای تهرانی اصیل بود که این "داداش جونش" هم از استادش مرحوم حاج محمد حسین زاهد داشت، به نام آقا میرزا کریم حق شناس که خدا او را و همه مراجع و فقها و منبری‌ها و هر کسی که در این جامعه در این هزار و پانصد سال، حق تربیتی دارد، حق دینی دارد، با انبیاء محشور بکند. ایشان وقتی ده شب منبر داشت تمام می‌شد، به من فرمودند: ده شب دیگر کجایی؟ گفتم جایی نیستم، گفت این منبر را ادامه بده، مفید است مردم می‌آیند استفاده می‌کنند که یادم هست خیلی وقت پیش بود من درباره تربیت الهی و اسلامی و انسانی صحبت می‌کردم، قواعد تربیت، اصول تربیت، زمینه‌های تربیت، علل بی‌تربیتی، عامل رشد انسان، این‌ها را می‌گفتم. خوب هم جمعیت می‌آمد، ایشان گفتند: این سخنرانی را تمامش نکن ده شب دیگر ادامه بده، تکیه کلامش هم این بود که این حرف‌ها در مردم خیلی اثر دارد، جوان هم زیاد می‌آمد. یک شب من از منبر آمدم پایین، شب دوم-سوم بود، بنا بود بیست شب باشد، حالا هفده شب دیگر مانده بود، یک بزرگواری آمد کنار من نشست گفت آقا من از این منبر استفاده می‌کنم، مطلب گیرم می‌آید، چیز گیریم می‌آید، حالا به نظر او، می‌گفت که من یک برادر زن دارم، هم قمارباز حرفه‌ای است، هم مشروب‌خور حرفه‌ای است، من می‌خواهم تشویقش کنم او را بیاورم در این مجلس، و یقین هم دارم اگر بیاورمش در این مجلس چون می‌گفت سی و پنج- شش سالش است، این مطالب این آیات، این روایات در او اثر دارد، من اتفاقی سؤال کردم. هیچ وقت در این موضوعات یادم نمی‌آید که سؤال کرده باشم، گفتم: این برادر خانمت چند ساله در قمار و شراب است، گفت: نزدیک بیست ساله، گفتم بیاورش ولی به نظرم مشکل می‌آید که این به راحتی توبه کند. حالا شما خودتان هم این جور آدم‌ها را دیدید، یا آدم‌های معتاد را دیدید، ممکن است در قوم خویش‌هایتان آدم معتاد بوده و دیدید، آدم معتاد خوب تریاکی است، هروئینی است، شیشه‌ای است، از همین موادی که بالاترین جنایت به نسل انسان است، این‌ها را می‌برند می‌خوابانند، سفت و سخت همه درها را برای ورود مواد به رویشان می‌بندند دو ماه، سه



ماه، چهار ماه، دیگر چاق و چله می‌شوند و سر حال می‌شوند و خوب می‌شوند و بعد هم تعهد می‌دهند که دیگر این کار را نمی‌کنیم، اما از ده تا نه تا دوباره برمی‌گردند به اعتیاد، این است که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید: توبه سخت‌تر از خود گناه است. که حالا حرف حضرت علیه السلام را ما به تجربه در جامعه می‌بینیم در امور مثبت هم همین جور است، ما الآن چند سال است نماز می‌خوانیم. بعضی‌هایمان پنجاه سال، آنهایی از ما که اهل نمازیم، آیا این‌گونه نیستید اگر امشب یکی قبل از اذان مغرب و عشا بیاید دم در مسجد یک دسته هزار تایی، دو هزار تایی دلار صد دلاری تا کرده، نو، باند پیچیده، به ما بگوید حاج محمد حسن! حاج محمد علی! آقا مشهدی تقی! تشریف بیاورید، دارند اذان می‌گویند. می‌گوید این هزار تا صد دلاری است من می‌خواهم به تو بدهم امشب نماز مغرب و عشا را بخوان، همین دیگر، ما نمی‌توانیم. یعنی از دستمان بر نمی‌آید، یعنی آن کسی که مؤمن است و آن کسی که نماز درش ریشه‌دار شده نمی‌تواند.

خوبی و بدی که وقتی ریشه دواند به سختی از آدم زائل می‌شود

من یک وقتی اصفهان دیدن یکی از علمای بزرگ شیعه رفتم که حالا اسمش را هم بیرم اغلب‌تان نمی‌شناسیدش خیلی بزرگ بود. اما من وقتی رفتم که دیگر نه ایشان چشمش را باز می‌کرد، نه با کسی حرف می‌زد، یعنی رابطه‌اش دیگر قطع بود با خانواده‌اش، من از آن کسی که پرستارش بود پرسیدم -این را دقت بفرمایید- این مرد الهی الآن چند وقت است این جور است؟ گفتند: حدود یک سال است. یعنی یک سال است دیگر با کسی حرف نمی‌زند؟ نه، چشم باز نمی‌کند؟ نه، گوش‌هایش نمی‌شنود؟ گفتند نه، چون هر چه هم در گوشش صدا می‌زنیم، عکس‌العملی نشان نمی‌دهد. گفتم خوب من ایشان را می‌شناسم کاملاً ایشان نماز جماعتش هفتاد سال ترک نشد الآن برای نمازش شما چه می‌کنید؟ گفتند ما هیچ کاری نمی‌کنیم چون چند دقیقه مانده به اذان صبح خودش را تکان می‌دهد ما می‌فهمیم می‌خواهد نماز بخواند، حالا زبانش حرف نمی‌زند در ذهنش، وضویش می‌دهیم، رو به قبله‌اش می‌کنیم نمازش را می‌خواند، ظهر هم که می‌شود یک دقیقه، نیم



دقیقه به اذان باز خودش را تکان می‌دهد ما می‌فهمیم باید وضویش بدهیم، یعنی وقتی آدم ریشه‌دار شد یک خیری در وجودش نمی‌تواند آن خیر را ترک بکند، بدی هم اگر ریشه‌دار بشود نه اینکه نشود ترک کرد، اما آدم تا بخواهد ترکش بکند، به جان کندن می‌رسد. ما باید یک کاری بکنیم پدران، برادران، جوان‌ها، بچه‌ها، خواهران، مادران، هم در خودمان و هم در بچه‌هایمان، هم در نوه‌هایمان، خوبی‌ها ریشه بدواند، که بی‌دینی نتواند خوبی‌ها را جراحی کند از وجود ما ببرد و در بیاورد. یعنی ما باید یک کاری بکنیم تیغ شیطان نتواند دین ما را جراحی بکند، نتواند. ناامید باشد بگوید نمی‌شود این را جراحی کرد به هیچ عنوان. و نمی‌شود هم اگر خوبی ریشه‌دار بشود.

من را یک وقتی بیمارستان عمل کردند، من حدود پنج- شش ساعت بی‌هوش بودم، نه عمل را فهمیدم، و نه به هوش آمدم را ولی وقتی که به هوش آمدم تقریباً دیگر می‌توانستم تشخیص بدهم افراد را، دیدم یکی از رفقای بسیار خوب متدینم این از ابتدای جراحی آمده بود، چون چهره معروفی هم بود خوب می‌شناختند او را، این کنار من بود تا من را از اتاق عمل درآوردند و صبر کرد تا من به هوش آمدم او برای من تعریف کرد گفت شما تقریباً نیم ساعت مانده بود به بهوش آمدنت، یک سؤال می‌کردی مرتب، و یک جمله را می‌گفتی، این سؤال را تکرار می‌کردی، شاید مثلاً ده بار در همان حال بی‌هوشی پرسیدی، حالا ما که نمی‌توانستیم جوابت را بدهیم، تو فقط می‌پرسیدی، یک جمله را هم چند بار تکرار کردی که منم یادم نبود، این چیزی هم که این دوست ما برای من گفت خود من یادم نمی‌آمد، گفت: اما سؤالی که چند بار تکرار کردی، مدام می‌گفتی وقت نماز شده یا نه. با اینکه من اصلاً متوجه هم نبودم، و آن جمله‌ای را که تا کاملاً به هوش آمدمی تکرار کردی، این جمله دعای کمیل بود، «الهی و ربی من لی غیرک»، ببینید وقتی خوبی در آدم ریشه‌دار بشود، آن وقت هم که آدم می‌خواهد بمیرد گرچه خودش نفهمد، مدام می‌گوید: «الهی و ربی من لی غیرک»^۱ یا مدام می‌گوید وقت نماز چه وقت



است؟ آن کسی هم که عادت به فحش خواهر مادر دارد، که یکی از رفقا می‌گفت در بیمارستان یکی داشت می‌مرد، همین‌جوری مثل بارانی که می‌بارد فحش می‌داد، خودش هم حالیش نبود، یعنی این فحش‌ها ریشه‌دار شده بود حالا هم که داشت می‌مرد، مدام تکرار می‌کرد، کسی هم نبود فحشش بدهد، خود آن ریشه‌ها مدام می‌زد بیرون.

رابطه اعمال انسان و شیوه مرگ او

که پیغمبر ﷺ فرمودند در مورد هیچ کسی هیچ قضاوتی نکنید، تا ببینید چه جوری می‌میرد، اگر وقت مردنش با توجه یا بی توجه دارد «لا اله الا الله» می‌گوید، بدانید آدم خوبی است و دارد خوب می‌میرد، اگر خدایی نکرده دارد پرت و پلا می‌گوید، این بیمار است و وضع درونش خرابی دارد. و مردم هم بیش از این دو طایفه نیستند یکی از مراجع تقلید که به من هم یک اجازه علمی مفضل با خط خودش داده، از بزرگان و رده‌های اول مراجع بود، سی ساله فوت کرده، پسرش می‌گفت، می‌گفت: نزدیک حال احتضار که یعنی دکترها گفتند دیگر باید قطع امید کرد و ایشان دارویی دیگر ندارد. پسرش می‌گفت: ما حساب کردیم از وقتی شروع کرد تا وقتی که از دنیا رفت رو حساب لحظات حدودا بالای دوازده هزار مرتبه «لا اله الا الله» گفت، بالای دوازده هزار مرتبه، این چه مرگ شیرینی است، که تمام سلول‌های آدم دارد می‌گوید: «لا اله الا الله» زبان دارد می‌گوید: «لا اله الا الله» گرچه خود آدم توجه نداشته باشد، حالا ایشان که می‌گفت توجه کامل داشت، ولی با دیگران حرف نمی‌زد، جواب ما را نمی‌داد.

وابستگی به گناه تا برزخ

مرحوم آقا شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی در یکی از محله‌های قدیم مشهد آمده بود زیارت که بعد برود خانه‌شان ده نخودک، با یکی از رفیق‌های اهل حالش داشتند رد می‌شدند، رسید به یک حمام، حمام‌های قدیم که یادتان است هشت- نه، تا پله می‌خورد می‌رفت پایین، زیر زمین بود گفت آقاشیخ حسنعلی، برگشت به من گفت: گوشت

می‌شنود؟ گفتم که نه، گفت یعنی صدایی نمی‌شنوی؟ گفتم نه، گفتم من کمکت می‌کنم این صدا را بشنوی، بایست، گفت کنار حمام ایستاد، من دیدم یک صدای نکره‌ای دارد می‌آید، که دخل را چرا دارید خالی می‌کنید، حمام مال من است، پول من را کجا می‌برید، به بچه‌هایش بد می‌گفت، به دخترهایش بد می‌گفت، گفت شنیدی؟ گفتم بله، این چه پدر اوقات تلخی است، گفت: این صاحب حمام دو سه ساله مرده، اما روحش دائما بالا سر این دخل است مدام می‌بیند بچه‌ها پول‌ها را می‌برند، دخترها می‌برند از بس که به پول بسته است، هنوز در برزخ پول را ول نکرده، ریشه دوانده در او، متوجه‌ای راه خیلی باریک است، این که می‌گویند از شمشیر تیزتر، بَرَنده‌تر، از مو باریک‌تر، همین است. همین، این پلی که در ذهن مردم است سرش در دنیا است آخرش هم آن طرف جهنم است، از مو باریک‌تر است، واقعا مسائل الهی از مو باریک‌تر است، نگذارید بدی‌ها ریشه‌دار بشود، نمی‌گویم بیاییم معصوم بمانیم، نمی‌توانیم، اما بیاییم تا می‌توانیم کم لغزش داشته باشیم، و مخصوصا لغزش عمدی نداشته باشیم، از این طرف تا می‌توانیم حرف خوب، عمل خوب، کار خیر، پول خیر، قدم خیر، عبادت خوب، داشته باشیم. این‌ها را در خودمان ریشه‌دار بکنیم در بچه‌ها، در نوه‌ها، ریشه‌دار بکنیم که چاقوی شیطان نتواند جراحی بکند ما را و این حال عبادات را از ما بیرون بیاورد.

گفتم چند ساله قمار و شراب دارد این برادر خانمت یا شوهر خواهرت؟ شوهرخواهرش بود، می‌گفت شوهر خواهرم، گفت بیست سال، گفتم حالا برش‌دار بیاور، دعا کن خودت هم ان‌شاءالله که منبرها اثر بکند ولی به او گفتم به نظر من می‌رسد اثرگذاری این منبرها در او مشکل است، گفت حالا من می‌آورمش، و از دور هم نشانت می‌دهم، مثلا دست راست خودم می‌نشانمش که شما از روی منبر او را ببینید. گفتیم بیاورش، حالا ما مسائل تربیتی را که داریم می‌گوییم، یک مقدار هم حلال و حرام می‌گوییم، یک خرده هم اسم قمار و شراب را می‌بریم، آوردش، منبر هفده شب دیگر ادامه پیدا کرد و نزدیک‌های تمام شدن منبر به من گفت خیلی خانواده‌اش، ما، شما را دعا می‌کنیم، در او اثر گذاشت، خیلی ناراحت شد، خیلی نگران شد، خیلی پشیمان شد و توبه کرد. من دیگر چیزی نگفتم ولی



می‌دانستم که این توبه سنگ روی یخ است، خیلی آخر زحمت دارد که این شراب‌خواهی، قمارخواهی، نگاه به نامحرم‌خواهی، نمی‌دانم، این‌هایی که دهان نفس باز است و می‌خواهد، هر چه هم داخلش می‌ریزند سیر نمی‌شود متأسفانه. این یک جوری است که روزی سی تا گناه هم گناه کارها می‌کنند، باز فردا می‌کنند سی و دو تا، پس فردا می‌کنند، سی و هشت تا، همین جوری مدام می‌ریزند، می‌ریزند، این نفس هرگز سیر نمی‌شود.

نفست اژدرهاست او کی مرده است از غم بی‌آلتی افسرده است

یک، یک ماهی گذشت ما یک جای دیگر منبر وعده داشتیم، آن بنده خدا آنجا هم آمد همان شب اول بود، شب دوم بود، حالا خیلی وقت پیش است یادم نیست از منبر آدمم پایین، آمد کنار من نشست گفتم شوهرخواهرت خوب است؟ گفت نه دوباره رفت سراغ همان کارهایش، این همین حرف امیرالمؤمنین علیه السلام است، که اگر گناه را ادامه بدهید ریشه‌دار بشود، توبه کردن از گناه سخت می‌شود.

ادب و دل نبستن به پست و مقام، نجات دهنده حر

مگر اینکه آدم واقعا مثل حر بن یزید یک قدرت روحی بالا داشته باشد، یک دو تا ادب هم به ابی عبدالله علیه السلام کرده باشد، یعنی نماز جماعت را با لشکرش نخواند به امام حسین علیه السلام گفت با بودن شما کمال بی‌ادبی است من بروم یک طرف خودم نماز جماعت بخوانم. من نمازم را با شما می‌خوانم. وقتی هم ابی عبدالله علیه السلام به او گفت سکلتک امک، مادر به عزایت گریه کند، سرش را انداخت پایین یک چند لحظه سکوت، سرش را بلند کرد، گفت حسین جان! هر کس اسم مادر من را برده بود جوابش با این شمشیرم بود، اما مادر تو صدیقه کبراست، و واجب التعزیم است، حالا دو تا ادب به ابی عبدالله علیه السلام و بعد هم دل کردن از سرداری و حقوق ابن زیاد و دل کردن از زن و بچه، اما چند تا پیدا می‌شوند که این جور آن حالت نفس اماره را در خودشان ریشه‌کن کنند، در ضمن هم به تمام گناه کاران خدا اعلام کرده که ای کسانی که ضربه‌های زیادی به خودتان زدید: «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ»، که همه جای وجودتان را زخم زدید، سالم نگذاشتید،

باطن، ظاهر را، در عین اینکه سراپایتان زخم گناه خورده «لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ» از معالجه شدن ناامید نباشید، «إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا»، شما اگر توبه واقعی بکنید من هم کل گناهانتان را می‌بخشم، «إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» من بسیار آمرزنده و بسیار مهربانم، اما دیگر این همت گناه کار است، و الا همه گناهکاران را به آنها بگویید، هر که هست و هر جا می‌بینیدشان، با محبت شما برادران مسجدی به آنها بگویید در رحمت به رویتان بسته نیست، خداوند متعال رویش را از شما برنگردانده، به انتظار است که شما توبه کنید، خودتان را اصلاح کنید، قطعاً پروردگار عالم آمرزنده است. البته باید هم به گناه کار بگوییم مثلاً، توبه خوردن مال مردم این است که مال مردم را برگردانید، توبه آزار به زن و بچه این است که از آنها عذرخواهی کنید، رضایتشان را بطلبید، توبه نمازهای نخوانده این است که نمازهایتان را بخوانید، حالا اگر از اول آدم با تقوا بار بیاید، دیگر این همه مشکلات در زندگیش پیدا نمی‌شود، به توبه سخت بر نمی‌خورد، به تکرار گناه بر نمی‌خورد، این تقوا جان ایمان است، جان عقل است، جان انسان است، مرکب رساننده انسان به مقام قرب حق است.

روضه جناب حربن یزید

در کتابی که دیدم مؤلفش را چهل سال پیش دیده بودم. بعد می‌آمد پا منبر من با اینکه نزدیک صد جلد کتاب هم نوشته بود، کت و شلواری بود اما درس آخوندی خوانده بود زحمت کشیده بود، فرهنگی بود، دبیر بود، بعد استاد دانشگاه شد، زمان قبل، آدم خیلی متینی بود، ۱۰۰ تا کتاب دینی هم نوشته بود، در یکی از کتاب‌های ایشان دیدم که حربن یزید وقتی از وجود مبارک ابی عبدالله علیه السلام اجازه گرفت حضرت علیه السلام به او اجازه داد، البته می‌گویند حضرت علیه السلام به او فرمود حالا یک مقدار بمان تو مهمان ما هستی، عرض کرد یابن رسول الله! شما مهمان این مردم نیستند؟ من دیگر طاقت ماندن ندارم، من طاقت



شنیدن غربت شما را ندارم، اجازه گرفت، یک هفت_ هشت قدم آمد عقب‌تر، قمر بنی‌هاشم علیه السلام را صدا زد، چه کار دارد با قمر بنی‌هاشم؟، قمر بنی‌هاشم که کنار ابی‌عبدالله علیه السلام بود و حر اجازه رفتن گرفت. اما اشاره کرد با محبت به حضرت که من کارت‌ان دارم آمد، به قمر بنی‌هاشم گفت این دست من را بگیر در دستت، ببر کنار خیمه زینب کبری علیه السلام، به خواهر بگو بیاید پشت پرده خیمه، من چند کلمه حرف بزنم، قمر بنی‌هاشم علیه السلام آورد او را، فرمود خواهر حر است، با شما می‌خواهد صحبت کند، به حضرت زینب علیه السلام گفت: من دل شما را سوزاندم، دل بچه‌ها را ترساندم، من شما را پیاده کردم، دلم می‌خواهد قبل از کشته شدنم از زبان شما بشنوم شما از من راضی هستی، فرمودند حر خدا از تو راضی است، خدایا ما هم یک همچنین آرزویی داریم تو از ما راضی باشی، پیغمبرت، ائمه، زینب کبری، که فردای قیامت خجالت‌زده وارد نشویم، سرافکننده وارد نشویم، آمد افتاد روی خاک واقعا باورش نمی‌شد ابی‌عبدالله علیه السلام بیاید، اما یک مرتبه دید سرش را حسین روی دامن گرفت «أنت والله حرّ فی الدنيا و سعید فی الآخرة»
«اللهم لا تسلط علينا من لا یرحمنا، اللهم اهلك اعدائنا، اللهم وفقنا لما تحب و ترضی»



جلسہ چہارم

رابطہ عمل و آخرت

مقدمه

کلام در تقوا بود. تقوا بهترین و با منفعت‌ترین خصلتی است که مخصوص انسان هست، معنای تقوا به فرموده ائمه ما معنای معمولیش و معنای طبیعی‌ش، خود نگاه داشتن و حفظ کردن خویش از آلوده شدن به گناهان و معاصی است. تمام گناهان و تمام معصیت‌ها، وقتی در آیات قرآن کریم دقت می‌کنیم، مخصوصاً یکی از آیات صریح سوره مبارکه نساء همان آتش دوزخ روز قیامت است، که البته این آتش شکل دنیایش، همین گناهان است اما حقیقت آخرتیش دوزخ است. کم نیستند آیاتی که در قرآن کریم، این معنا را ذکر کرده هم صورت دنیایی پاک‌ها را که همین عبادات و خدمت‌ها و خیرها و نیکی‌هاست و صورت آخرتی این پاک‌ها بهشت است. صورت ناپاکی‌ها هم در دنیا همین گناهان است و صورت باطنی و قیامتی‌اش آتش دوزخ است. که البته این آیات اگر کلش بخواند بشود، چند ماهی شما برادران و خواهران پشت سر هم باید جلسه داشته باشید، یک گوینده هم کل چند ماه را آیات این بخش را (تقوا) برایتان بخواند.

هر ماده‌ای قابلیت تبدیل شدن به انرژی را دارد

یک آیه از این بخش را برای نمونه برایتان قرائت می‌کنم که در این آیه شریفه چهره پاک‌ها را در دنیا بیان می‌کند و چهره آخرتی همین پاک‌ها را. آیه بیست و پنجم سوره مبارکه بقره، سوره دوم قرآن کریم که این از آیات بسیار مهم قرآن است و آیه بیست که

شاید تا بعد از قرن هجدهم حقیقت این آیه از نظر علمی برای اهل تفسیر روشن نبود. خود آیه روشن بود چه می‌گوید اما از نظر علمی معلوم نبود، که آن قاعده علمی‌اش را هم من برایتان عرض می‌کنم که این قاعده بیشتر در دانشگاه‌ها تدریس می‌شود. این قاعده در حقیقت یک کشف علمی دقیق، در رابطه با نظام جهان است. و آن این است که دانشمندان زحمت کشیده‌اند ثابت کرده‌ند که هر ماده‌ای قابلیت تغییر به انرژی را دارد مثل زغال، قابلیت تبدیل به آتش را دارد، که یک نیرویی است، یک قدرتی است، آتش قبل از وجود خودش زغال است. زغال هم هیچ حرارتی از خودش ندارد، عنصر زغال، ماده زغال، که البته خود زغال هم قبلا یک موجود روینده‌ای بوده، یعنی موجود متحرکی بوده، درخت بوده، کار می‌کرده، ریشه داشته فعالیت می‌کرده، تنه داشته، برگ سبز داشته، میوه داشته، این درخت را که می‌بُرنند، خشکش می‌کنند، بعد می‌ریزند تگه‌هایش را در یک گودال با رسم و رسومی که در شمال دارند یا در مناطق جنوب کشور تبدیل می‌شود به زغال، رنگش را هم که همه دیدید سیاه، قیر مانند است، در حالی که قبل از زغال بودنش شاخه‌های پر نشاط زیبا با رنگ‌های متنوع بوده، اما حالا به زغال تبدیل شده، یک وقتی درخت بود و فعالیت داشت، خوش‌رنگ بود، حالا شده زغال، این زغال الآن اسمش ماده است، یعنی جزء مواد همین عالم طبیعت است. خداوند در وجود این ماده لیاقت و شایستگی تبدیل شدن به انرژی را داده، می‌تواند آتش بگیرد، آتش هم خیلی کار از دستش برمی‌آید، خیلی. حالا ما در پختن غذا با آتش آشناییم، شاید برادرانی که سنی از آنها گذشته یادشان باشد، من اواخر این کار را دیده بودم، یخچال‌های قدیم، همین یخچال‌هایی که در خانه‌ها هست که با برق کار می‌کند، قبلا با آتش کار می‌کرد. یعنی یک چراغی خود یخچال در درونش بود آن را روشن می‌کردند آن آتش ایجاد یخ می‌کرد در یخچال و غذاها را نگه می‌داشت، الآن هم همان حرارت است که دارد آن کار را می‌کند، ولی حالا علمی‌تر شده، صنعتی‌تر شده، آتش آهن را آب می‌کند، فولاد را آب می‌کند، می‌توانند از برکت آتش به فولاد و آهن هر شکلی که می‌خواهند بدهند، تیرآهن، میلگرد با شماره‌های مختلف، این زغال می‌تواند و این استعداد را دارد که تبدیل به انرژی



بشود. این آتش می‌سوزد ما فقط می‌بینیم دارد دود می‌شود، بعد هم خاموش می‌شود. این دودی که الآن در کره زمین از همه آتش‌ها وارد فضا می‌شود، وارد هوای کره زمین می‌شود اسمش کربن است. البته ما کربن را نمی‌بینیم، و الا الآن در این مسجد پر است، اکسیژن، کربن، این ترکیب هوایی که ما تنفس می‌کنیم، تمام درخت‌ها کربن‌گیری می‌کنند، یعنی کربن مورد نیازشان را از هوا می‌گیرند، تبدیل به تنه و شاخه و برگ و میوه خودشان می‌کنند. حالا این جناب درخت ماده است، این درخت یک بخشش قبلاً انرژی بوده، آن انرژی را گرفته در خودش جا داده، شده ماده. پس این قاعده در ذهنتان می‌ماند که هر ماده‌ای استعداد تبدیل شدن به انرژی را دارد. همان انرژی هم باز استعداد تبدیل شدن به ماده را دارد یعنی یک چرخه‌ای خدا در این عالم قرار داده مواد عالم، مواد کره زمین، می‌چرخد و تبدیل به انرژی می‌شود. دوباره می‌چرخد و تبدیل به ماده می‌شود، این را عنایت فرمودید. آیه بیست و پنجم سوره مبارکه بقره این را می‌خواهد بگوید که تا قرن هجدهم مفسرین خود متن آیه را متوجه می‌شدند، اما براساس چه قاعده‌ای این چرخه شکل می‌گیرد را متوجه نمی‌شدند، این بعداً روشن شد.

علم خدا به هر آنچه در زمین فرو می‌رود و از زمین بیرون می‌آید

من یک وقت یک روایتی از زین العابدین علیه السلام دیدم، فکر کنم اگر یادم نرفته باشد، یک نفر از امام آیه اول سوره حدید را پرسید، گفت یابن رسول الله! خدا در این آیه چهار مطلب را گنجانده، **﴿يَعْلَمُ مَا يَلْبِغُ فِي الْأَرْضِ﴾**، آنچه در زمین فرو می‌رود خدا می‌داند عددش را، وزنش را، جرمش را، حجمش را، **﴿وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا﴾** و آنچه از زمین بیرون می‌آید آن را هم خدا می‌داند، **﴿وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ﴾** آنچه از آسمان فرود می‌آید، ما دارد، **﴿مَا يَنْزِلُ﴾**، اسم این ما در ادبیات عرب مای موصوله است. فقط باران را نمی‌گوید، آنچه از آسمان فرود می‌آید و آنچه از پایین به جانب آسمان‌ها عروج می‌کند، آنها را هم خدا می‌داند، یابن

رسول الله! این آیه معنی‌اش چیست؟ فرمود: این آیه را بگذار آیندگان که آمدند دانش که گسترده شد، آنها متوجه می‌شود این آیه یعنی چه، و حالا ما در کتاب‌های علمی خود من همین آیه را یک زمانی در یک کتاب علمی دیدم واقعا بهت زده شدم، که چه چیزهایی از آسمان به صورت انرژی و مواد به طرف زمین می‌آید و چه چیزهایی از زمین به طرف عالم بالا می‌رود. چه چیزهایی به زمین فرو می‌رود و چه چیزهایی از زمین درمی‌آید کُلش هم علمی است، کُلش. حالا اگر این علوم را ما نمی‌دیدیم، می‌گفتیم که «يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ»، یعنی خدا می‌داند چند تا مرده در زمین فرو می‌کنند، چند تا دانه باران هم می‌آید می‌رود داخل زمین، همین، بیشتر که نمی‌فهمیدیم. خدا می‌داند چه علف‌هایی، چه نهال‌هایی، از زمین بیرون می‌آید. خدا می‌داند چقدر دانه برف و باران از آسمان می‌آید پایین، خدا می‌داند چه چیزهایی از زمین می‌رود بالا، حالا اینجایش را هم گیر می‌کردیم، چون هرچه نگاه می‌کنیم در بیابان‌ها هیچ چیز از زمین به طرف آسمان بالا نمی‌رود متوجه نمی‌شدیم، اما علم، البته علم هم ثابت نیست، اما علمی که تقریبا استوار است ما را در کشف حقایق قرآن خیلی کمک می‌دهد.

تمام انرژی‌های که از ما خرج می‌شود تبدیل به بهشت می‌شود

حالا با این مقدمه‌ای که شنیدید که ماده تبدیل به انرژی می‌شود انرژی تبدیل به ماده. دو تا آیه را برایتان می‌خوانم. یکی سوره بقره، یکی سوره نساء، که این دو تا آیه حرفش این است تمام خوبی‌هایی که در دنیا انجام می‌دهید که مواد وجودتان را خرج می‌کنید، تا آن خوبی‌ها از شما ظهور بکند، الآن من دارم حرف می‌زنم خودم را دارم خرج می‌کنم، چون دارم از خودم کم می‌کنم، اگر کم نشوم گرسنه‌ام نمی‌شود، تشنه‌ام نمی‌شود، یعنی الآن من دارم از مواد وجودم مایه می‌گذارم، دارم خودم را هزینه می‌کنم، شما دارید گوش می‌دهید، از مواد فکرتان و حواستان دارید کم می‌کنید، چون دارید مصرف می‌کنید همین شنیدنتان مصرف کردن است، البته شما کمتر از یک گوینده مصرف می‌کنید چون یکی از دکترهای متخصص جراح تهران که جزء رده‌های اول است، به من گفت مقدار انرژی که



یک ساعت سخنرانی کردن از بدن هزینه می‌کند، مساوی با هشت ساعت کار بدنی است به خصوص از مغز، کم می‌کند. لذا سخنران دهانش خشک می‌شود، خسته می‌شود، بدنش سست می‌شود، چون خرج می‌شود، تشنه‌اش می‌شود، گرسنه‌اش می‌شود، شما هم که دارید گوش می‌دهید دارید هزینه می‌شوید، من دارم حرف می‌زنم، حرف‌های من وارد جو می‌شود، حرف‌هایی که دیگر که یک ربع قبل زدم، از من جدا شده و رفته یعنی شده انرژی، این انرژی نمازی که می‌خوانیم خودمان را خرج می‌کنیم، روزه‌ای که می‌گیریم دیگر خیلی روشن است از خودمان کم می‌کنیم، عیادت مریض می‌رویم، از خودمان کم می‌کنیم، این‌ها می‌شود انرژی، دیدن پدر و مادر می‌رویم این می‌شود کم کردن. مواد بدن می‌شود انرژی، این انرژی‌های پاک نابود نمی‌شود، اصلاً چون در این عالم است، کجا برود نابود بشود، الآن ما شصت سال، پنجاه ساله خودمان را مدام هزینه کردیم که به این شکل ماندیم، اگر هزینه نمی‌شدیم که هر کدامان، دو هزار کیلو بودیم. ما تا حالا چقدر نان خوردیم، چقدر برنج خوردیم، چقدر آب خوردیم، چقدر چایی خوردیم، چقدر میوه خوردیم، اگر هزینه نمی‌شدیم خرج نمی‌شدیم همه آنها می‌ماند درون ما، تا حالا ما الان دو-سه هزار کیلو بودیم، این‌ها را ما هزینه کردیم یعنی کار خوب کردیم، کار خیر کردیم، حرف خوب زدیم، نگاه خوب کردیم، عبادت کردیم، دنبال حل مشکل مردم رفتیم، گره از کار کسی باز کردیم، دو ساعت رفتیم و آمدیم، این‌ها تبدیل به انرژی شده، نیروی مصرف شده ماده وجودمان این‌ها الآن کجاست؟ قرآن مجید می‌گوید: ﴿لَا تَلْكَؤُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا﴾، یک مثقال وزن اعمالتان کم نشده موجود است، همه‌اش موجود است.

بعد از مردن دیگر انرژی صرف نمی‌کنیم

بعد از اینکه ما می‌میریم تمام می‌شود و بعد از مردن ما دیگر هزینه نمی‌شویم، بعد از اینکه ما مردیم دیگر خرج نمی‌شویم، هزینه نمی‌شویم، بدن ما را خدا از زمین برداشته،

زمین هم منتظر است آن را که داده به خدا، خدا پشش بدهد، در مردن خدا ما را پس می‌دهد، معامله پروردگار با کره زمین است، پروردگارش به او گفته من مشت مشت از تو برمی‌دارم آدمی‌زاد می‌سازم، دوباره پست می‌دهم، این پس دادن دیگر یک امر طبیعی است. آدم‌های خوب مثل شما نباید از مردن بترسند، خدا ما را از زمین گرفته، به زمین هم گفته برمی‌گردانم به تو، «منها خلقناکم و فیها نعیدکم»، من بدن‌ها را برمی‌گردانم. حالا دیگران باید بترسند از مردن. قرآن می‌گوید: یهودی‌ها از مردن خیلی می‌ترسند، باید هم بترسند چرا می‌ترسند؟ ﴿بِمَا قَدَّمْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ﴾ به خاطر ارتکاب انواع گناهان است، از مرگ می‌ترسند، اما مؤمن، آدم پاک، آدم خوب، آدم درستکار نباید از مرگ بترسد، آدم درستکار باید بگوید من یک مسافر، صاحبم هم پروردگار است من را به دنیا سفر داده، بعد هم گفته به آخرت سفر می‌دهم، می‌آیی آنجا پیش خودم. «عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»، ترسی ندارد، دارد؟ حالا که ما می‌میریم، دیگر پرونده هزینه شدنمان بسته می‌شود، می‌ماند هزینه‌هایی که کردیم یعنی انرژی‌هایی که از ما صادر شده و در عالم موجود است. روز قیامت این انرژی‌های هفتاد سال خرج شده ما به صورت ماده برمی‌گردد، مثل آن دودی که از آتش رفت در هوا کربن شد درخت‌ها گرفتند جزء خودشان کردند دوباره ماده شد، تمام انرژی‌های ما به صورت بهشت برمی‌گردد، یعنی شکل ماده به خودش می‌گیرد. این انرژی‌ها می‌شود بهشت، حالا آیه را می‌توانید خیلی خوب دریافت بکنید.

نیت‌های خوب و بد ما را در بهشت و جهنم ابدی می‌کنند

بینید آیه را، می‌گوید کسانی که مؤمن بودند و دارای عمل صالح، بهشت برای آنهاست. حالا که وارد بهشت می‌شوند، از اینجا همان تبدیل ماده به انرژی و تبدیل انرژی به ماده. یعنی دو سه بار این کار انجام می‌گیرد، یک دفعه ما ماده وجودمان را هزینه کارهای درست می‌کنیم، می‌شود انرژی. یک دفعه دیگر انرژی تبدیل به ماده می‌شود، می‌شود

بهشت. می‌گوید دارندگان ایمان و عمل صالح وارد بهشت می‌شوند، ﴿جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كَمَا رَزَقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرٍ رِزْقًا﴾، هر وقت در بهشت حاصلی، میوه‌ای را، به صورت یک روزی ویژه پیش آنها می‌گذارند، «کلما رزقوا منها» از این بهشت «من ثمرة رزقا»، هر چیز پیششان می‌گذارند، هر چیز، گوشت است، گوشت‌هایی که، «و لحم طير مما يشتهون، فاكهة كثيرة» میوه‌های فراوان، هر چیز، یا همین آبی که از زیر قصرشان جاری است، وقتی که نگاه می‌کنند به این گوشت‌های بهشت، به این میوه‌های بهشت خوب که نگاه می‌کنند، یک دفعه برمی‌گردند، می‌گویند: «قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ»، یک بار دیگر اینها را در دنیا روزی ما کرده بودند، ما در دنیا گوشت‌های خوبی خورده بودیم حلال، میوه‌های خوبی خوردیم، حبوبات خوبی خوردیم یک بار اینها را به ما روزی کرده بودند ما اینها را چه کار کردیم، ما اینها را در دنیا خوردیم نیرو گرفتیم تبدیل کردیم به عبادت، به خدمت به بندگان، آنها شد انرژی آزاد در عالم، خدا آن انرژی‌های مربوط به ما را گرفت، دوباره برگرداند به مواد، حالا شده مواد بهشتی، فرقی با مواد دنیا این است که اینها کهنه نمی‌شود، بو نمی‌گیرد و دائم هم ماندنی است، کم نمی‌شود، تمام نمی‌شود، چرا تمام نمی‌شود، مگر امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خواست بماند در دنیا عباداتش را تمام کند. مگر امام حسین علیه السلام می‌خواست کارش را یک روزی تمام کند، مگر ما می‌خواهیم نمازمان را ببریم، مگر ما می‌خواهیم گریه بر ابي عبدالله علیه السلام را یک روزی قطع کنیم، مگر ما می‌خواهیم کار خیر را قطع کنیم، تا چه زمانی می‌خواهد خدا ما را نگه دارد، تا هر وقت نگه دارد ما همینی که الآن هستیم هستیم، اینکه بهشت دوام دارد برای نیت‌های ماست، یعنی این نیت ماست تا هر وقت بمانیم، دست از خدا برداریم، دست از انبیاء علیهم السلام برداریم، دست از ائمه علیهم السلام برداریم، این نیت ما گره می‌خورد به بهشت ما، آن بهشت، ما را ابدی می‌کند، بدکاران هم همین‌جور، آنها هم در جهنم ابدی‌اند، یزید تا می‌خواست یزید بماند، می‌خواست یزید باشد، معاویه هم می‌خواست معاویه باشد، شاه هم می‌خواست شاه باشد،

آقای بروجردی شاه را نصیحت کرد امام خمینی علیه السلام نصیحت کرد، مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی، نجفی، دیگر مراجع، مراجع معظم نجف همه نصیحتش کردند، سی و هفت سال به او گفتند آدم شو، سی و هفت سال به او گفتند کار زشت نکن، سی و هفت سال گفتند بیشتر از این به ناموس مملکت لطمه نزن، هیچ چیزش را گوش نداد، چون تا می‌خواست باشد می‌خواست همین باشد این نیت، بهشت ما را و جهنم آن‌ها را ابدی می‌کند.

شکل دنیایی و آخرتی اعمال

این برای آیه بهشت، پاکی‌ها دو صورت، دو شکل دارد، یک شکل دنیایی دارد، همین خوبی‌هاست، یک شکل آخرتی دارد بهشت است، بدی‌ها یک شکل دنیایی دارد که گناهان است، یک شکل آخرتی دارد، که همان دوزخ است. آیه دوزخ را هم بخوانم که هم صورت دنیایی آتش را می‌گوید و هم صورت آخرتیش را، «لا اله الا الله» چه سخت است، آنهایی که باید بفهمند چه سخت است که نمی‌آیند پای منبرها، آنها به شما می‌خندند، به مسجد می‌خندند، به عالم می‌خندند، ولی خیلی سخت است برایشان هم در دنیا و هم در آخرت. ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظَالِمًا﴾ کسانی که ظالمانه و به ناحق مال یتیم را می‌خورند مگر مال یتیم را به حق هم می‌شود خورد بله، یک دو تا بچه یتیم‌اند یک، یک میلیارد از پدرشان مانده، یکی را وصی کرده گفته آقا این ملک را، این خانه را، این پول را، حفظ کن تا یتیمان من بزرگ بشوند به آنها برگردان، و به نام خودشان کن، حق الزحمه خودت هم ماهی مثلا پانصد هزار تومان، یک میلیون می‌شود، آن را من به تو اجازه می‌دهم بردار این به حق است، اما حالا یک یتیمی با مادرش با خواهرش، ماندند عمویشان یا برادر بزرگ یا خواهر بزرگ، می‌آید و با باندبازی و و ترفند و حيله تمام مال یتیم‌ها را به نام خودش می‌کند و می‌خورد این خوردن ظالمانه و به ناحق است. حالا این کسی که پنجاه سال زمین‌های یتیم را خورده، باغ یتیم را خورده، درآمد‌های یتیم را



خورده، قرآن می‌گوید در این پنجاه ساله، ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ طُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا﴾ مدام آتش خورده، آتش خورده، یعنی آتش واقعی خورده ولی صورت دنیایی این آتش فعلا همان پول و ملک و مواد غذایی اما به محض اینکه مال یتیم‌خور بمیرد، از همه وجودش آتش شعله می‌کشد، این آتش هم خاموش نمی‌شود، همیشه با او هست، این صورت آخرتی گناه است. معلوم شد.

انسان‌ها با کار خوب بهشت را به نزدیک و جهنم را از خود دور می‌کند

حالا جایگاه تقوا که امروز روز چهارم است دارید می‌شنوید برایتان خیلی روشن شد تقوا یعنی روحیه اجتناب از گناه یعنی روحیه کناره‌گیری از گناه، یعنی روحیه آشتی نداشتن با گناه، که همه هم می‌توانند با گناه آشتی نداشته باشند، همه، یعنی کل عرق‌خورها می‌توانند از امشب عرق نخورند، این کاری ندارد که خیلی از گناه انجام ندادنی است، وقتی عرق را نخورند گناه انجام نگرفته، آنهایی که روابط نامشروع دارند، ادامه ندهند، آنهایی که مال حرام می‌خورند، خورده‌ها را برگردانند موجود را دیگر نخورند، همه می‌توانند دیگر گناه نکنند، حالا چهار تا لغزش اندک خوب آن پیش می‌آید، چهار تا لغزش اندک، یا گناهان صغیره گاهی پیش می‌آید حالا آنها را آدم اصرار نداشته باشد، جهنمی‌اش نمی‌کند، اما همین که از گناهان کبیره خودداری بکند، آن کوچولو مچولوها آنها بخشیده می‌شود، دارد در قرآن مجید ﴿إِنْ جَحْتُوا كِبَارَ مَا تَنْهَوْنَ عَنْهُ نَكَفَرْنَا عَنْكُمْ سَيِّئًا كَبِيرًا﴾ تقوا اینجا جایگاهش روشن می‌شود آنهایی که روحیه خودداری از گناه، کناره‌گیری از گناه را دارند می‌دانید دارند چه کار می‌کنند طبق آیاتی که شنیدید، طبق مقدمه‌ای که امروز شنیدید. می‌دانید با تقوا دارند چه کار می‌کنند؟ با تقوا دارند دوزخ را از خود دور می‌کنند و بهشت را به خودشان نزدیک می‌کنند، یعنی این کار تقواست، اینکه در قرآن می‌گوید ﴿وَأُزْلَفَتِ

۱. نساء: ۱۰.

۲. نساء: ۳۱.

الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ^۱، این خیلی مسئله عجیبی است که بهشت به طرف اهل تقوا می‌آید این‌ها دارند جهنم را دور می‌کنند و بهشت را دارند به خودشان نزدیک می‌کنند. در سوره «عمّ يتساءلون» است، ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ مَقَارًا^۲﴾، نجات برای اهل تقواست. فقط آنهایی که شل گرفتند برنامه‌ها را، آنهایی که باری به هر جهتند، آنهایی که گناه برایشان مهم نیست، این‌ها وضع خوبی ندارند، این‌ها دارند خودشان را از بهشت دور می‌کنند و به جهنم نزدیک می‌کنند.

خداوند از اهل تقوا محافظت می‌کند

یک سؤال این هم خیلی مهم است قرآن هم جواب می‌دهد، حالا سؤالش را من مطرح می‌کنم اگر فردای قیامت اهل تقوا را دسته جمعی بریزند در هفت طبقه جهنم، چه می‌شود؟ آن هم آن آتشی که هیچ چیزی در عالم تحملش را ندارد، هیچ چیز، این که یک انسان نود کیلویی، هشتاد کیلویی با گوشت و پوست در جهنم ماندگار است چون پروردگار مرگ را از جهنمی‌ها بر می‌دارد، اگر مرگ مثل الآن طبیعی بود با ما همان لحظه اول که می‌افتادیم در جهنم می‌مردیم، اما جهنمی‌ها مرگ ندارند ﴿لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى^۳﴾، نه زندگی به درد بخوری دارند و نه مردنی دارند، حالا فرض بکنیم روز قیامت اهل تقوا را گروهی ریختند در این هفت طبقه جهنم چه می‌شود؟ اتفاقا خدا می‌فرماید: مسیر کلّ انسان‌ها از داخل جهنم است، از داخل جهنم ﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا﴾، از خود زمین محشر همه باید بیایند داخل دوزخ چون بهشت، بعد از جهنم است، جهنم جلو است، بهشت در سدره المنتهی است، جهنم روی این زمین است ولی بهشت در سدره المنتهی است، تمام آنهایی که می‌خواهند بروند بهشت مسیر عبور آنها از داخل جهنم است، جاده‌ای دیگر نیست همان یک جاده است،

۱. ق: ۳۱.

۲. نبأ: ۳۱.

۳. اعلی: ۱۳.

﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا﴾^۱، من خدا بر خودم واجب کردم که کلتان باید وارد جهنم بشوید، حالا که همه آمدید جهنم، «ثم» یعنی پس از اینکه همه وارد جهنم شدید، ﴿مُرْتَجَى الَّذِينَ اتَّقَوْا﴾^۲ خودم اهل تقوا را از داخل جهنم نجات می‌دهم، بدون اینکه آن آتش یک نخ از لباسشان را سوزانده باشد، بدون اینکه یک دانه موی نازکی که جز در روشنایی چراغ آدم نمی‌بیند، بسوزد، سالم سالم وارد جهنم می‌شوند، سالم سالم هم خودم درشان می‌آورم، چه کسانی می‌مانند، «و نظر ظالمین فیها جثیا» غیر اهل تقوا این ساق پایشان پشتش تا می‌شود می‌چسبد به رانشان و دیگر جدا نمی‌شود جثیا با "ث" سه نقطه یعنی در جهنم به زانو در می‌آیند که ساق پا به پشت ران می‌چسبد، دیگر نمی‌توانند بلند بشوند تا خدا خداست، به جوان‌هایتان بگویید این چند روزه گناه نکنید، حیف است، چند روز، چقدر مگر ما در دنیا بودیم پانزده سالش که بچه بودیم، نصفش هم که شب‌ها خوابیم، چقدر دیگر می‌ماند، آن یک مقدار را آلوده به گناه نکنید، حیف است، نمی‌ارزد آدم برود جهنم. به قول قدیمی صرف نمی‌کند آدم برود جهنم، خدایا به حقیقتت قسم آیات قرآن را عمقی به ما بچشان، روایات اهل بیت علیهم‌السلام را عمقی به ما بچشان. ما قرآن را بفهمیم این قدر از زندگی لذت می‌بریم، قرآن را بفهمیم این قدر آرامش پیدا می‌کنیم، قرآن را بفهمیم این قدر دلمان مطمئن به پروردگار و به روز قیامتمان می‌شود که زندگی برایمان از عسل شیرین‌تر می‌شود، گرچه پیر شده باشیم و خلاصه از هر جای بدنمان یک دردی حس نکنیم نه، با فهم قرآن آدم خوش زندگی می‌کند، قرآن را خوب بفهمیم، روایات را خوب بفهمیم.

روضه نوجوانی شجاع

من که گاهی از این هفتاد و دو نفر اصلا حیرت‌زده و شگفت‌زده می‌شوم باور کنید، من با اینکه در حدی با آیات قرآن و با روایات، آشنایی دارم، اما باز هم شگفت‌زده می‌شوم که

۱. مریم: ۷۱.

۲. مریم: ۷۲.

این‌ها از بچه‌شان تا پیرشان از چه معرفتی و تقوایی برخوردار بودند اصلاً آدم ماتش می‌برد. وجود مبارک ابی عبدالله علیه السلام و قمر بنی هاشم دو نفرشان، وقتی که جنگ اول که جنگ جمعیتی بود تمام شده بود، پنجاه نفر شهید شده بودند کنار خیمه نشسته بودند، دو نفرشان، یک مرتبه ابی عبدالله علیه السلام دید پرده یکی از خیمه‌ها کنار رفت، یک بچه نه ساله به ده هم نرسیده بود، قد این بچه قد شمشیر بود، تازه شمشیر هم روی زمین کشیده می‌شد، بند شمشیر را دسته شمشیر را به گردن بچه بسته بودند نمی‌شد به کمرش ببندی، شمشیر سنگین بچه نه ساله مثل تیر شهاب دارد می‌دود طرف میدان، یک بچه نه ساله برود به طرف سی هزار گرگ آن هم با شجاعت، این برای معرفت است، برای تقواست، برای بصیرت است، برای بیداری است، ابی عبدالله علیه السلام به قمر بنی هاشم فرمود عباس جان! بدو این بچه را برگردان، قمر بنی هاشم علیه السلام دوید بچه را بغل گرفت، آورد کنار ابی عبدالله علیه السلام امام فرمود: عزیز دلم کجا می‌روی، گفت می‌روم جانم را فدایتان کنم. فرمود پسر چه کسی هستی، وقتی اسم بابایش را برد ابی عبدالله علیه السلام زار زار گریه کرد، فرمود شهادت بابایت برای خانواده‌تان بس است، تو دیگر نمی‌خواهد بروی، تو برگرد، مادرت به تو دلش خوش است، برگرد، پیش مادرت نه من بر نمی‌گردم، این شمشیر را مادرم به گردنم بسته گفته برو راضی نیستم برگردی، رفت دو نفر را کشت، گرفتندش سرش را جدا کردند این سر بچه نه ساله را پرت کردند طرف خیمه‌ها، مادر آمد سر بریده را بوسید، گفت من را پیش زهرا آبرو دادی، و بعد سر بریده را پرت کرد طرف لشکر، گفت من چیزی را که برای خدا دادم، دیگر پس نمی‌گیرم.

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا. لمن و جب له حق علينا، اللهم اشف مرضانا.

اللهم اهلك اعدائنا اللهم اجعل عاقبة امرنا خیرا».



جلسہ پنجم

اہمیت تقوادنگاہ امیر المؤمنین عاشق اللہ

اهمیت قرائت قرآن

هرکس در آیات قرآن کریم دقت کند، و به قول خود قرآن مجید در این کتاب تدبّر کند، فکر کند، اندیشه کند، به سرعت نخواند - که خود قرآن مجید هم به سرعت خواندن را منع کرده، نخواهد فقط صفحه را تمام کند یا فقط جزء را تمام کند، سوره را تمام کند، فکرش راه، اندیشه‌اش راه، از یک ترجمه مناسبی یا یک تفسیر مختصر مناسبی که هم در عرب نوشته شده، تفسیر مختصر هم در ایران نوشته شده، کمک بگیرد. به قول امیرالمؤمنین علیه السلام روزی ۱۰ تا آیه بخوان. لازم نیست پرخوانی داشته باشی، ولی این ۱۰ تا آیه را با کمک ترجمه و تفسیر درست، بفهمد - این خیلی عبادت بزرگی است. خواندن قرآن، فهم قرآن، و بعد عمل کردن به قرآن ترکیب این سه بخش به فرموده قرآن می‌شود تلاوت. در آیه صد و بیست و یکم سوره بقره است. «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ» به مردمی که این قرآن مجید عطا شده «یتلونه حق تلاوته»، این قرآن را آن‌گونه که شایسته قرآن است، تلاوت می‌کنند. «یتلونه حق تلاوته». ببینید فقط یتلون خالی نیست، خدا دارد می‌فرماید: بخواند ولی حق خواندنش را رعایت کند. رعایت حق خواندنش به این است که همین روزی ده تا آیه را بخواند، بفهمد، درک بکند و عمل بکند این می‌شود حق تلاوت. آن کسی که حق تلاوت را به جا می‌آورد، در همین آیه می‌فرماید: «أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ» مؤمنون به قرآن اینانند، نه آن کسی که قاری



تنهاست. مؤمنین به قرآن آن کسانی هستند که حق تلاوت را رعایت می‌کنند. اگر کسی به این کیفیت با قرآن تماس بگیرد و بعد هم در حدّ خودش یکی، دو تا، سه تا، کتاب روایتی معتبر را که خوشبختانه زحمت کشیدند بعضی از کتاب‌های روایتی را ترجمه کردند. حالا آن که به درد شما می‌خورد و یک مقدار درکش آسانتر است، یکی کتاب واقعا پرقیمت خصال شیخ صدوق است، که بسیار کتاب مفیدی است. یکی هم کتاب تحف‌العقول است، حسن بن شعبه حزامین و کنار قرآن و روایات نهج البلاغه را هم دقت کنید، نهج البلاغه هم آن مقداری که حالا در ذهن من است، ۱۰ تا ترجمه به آن خورده.

تقوا، بیشترین سفارش خدا و اهل بیت علیهم‌السلام

دقت در آیات، دقت در روایات، دقت در نهج البلاغه، ما را به این معنا راهنمایی می‌کند که خداوند در قرآن، اهل بیت علیهم‌السلام در روایات، امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج البلاغه، به اندازه‌ای که مردم را به تقوا سفارش کردند، به هیچ چیز سفارش نکردند. اگر ۱۰ بار سفارش به نماز شده، ۵۰ بار سفارش به تقوا شده، اگر ۵ بار سفارش به روزه و به حج شده، ۱۰۰ بار سفارش به تقوا شده. چرا؟ برای اینکه اگر انسان تقوا را رعایت نکند ولو متوسط، حالا امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج البلاغه به ما یک مقدار تخفیف داده، اگر تقوا را ولو متوسط رعایت نکند، یعنی نسبت به مال دنیا خودش را از افتادن در مال حرام حفظ نکند، نسبت به زبان، به چشم، به شکم، به غرائز دیگر، نسبت به رفاقت‌ها نسبت به زن و بچه داری، اگر انسان خودش را از ظلم، تجاوز، گناه، تلنگر به ناحق زدن به کسی، حفظ نکند، هیچ سپر دیگری بین او و بین آتش دوزخ وجود نخواهد داشت.

اهمیت تبلیغ دین

حالا دو تا نکته برایتان می‌گویم که هر دوی آنها را به نظر شنیدید یکی از آنها را که زیاد شنیدید اما نه به صورت یک نکته مهم، یک دانه‌اش هم اگر شنیده باشید قطعا یادتان نیست، ولی من به صورت نکته مهم برایتان عرض می‌کنم که این دو تا نکته به گونه‌ای



هم برایتان می‌گویم که حتما یادتان بماند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: این مطالب را که از ما یاد می‌گیرید، همین‌جوری که ما یادتان دادیم شما هم یاد دیگران بدهید. پیش خودتان نگه ندارید، حبس نکنید، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: شکر علم به این است که شما این علم به دست آورده را ولو به صورت دو تا نکته این را خرج کنید، پخش کنید، بگویید به دیگران. حالا من از کرج خیلی خبر ندارم ولی بچه که بودم پدرم در بازار مغازه داشت. اگر بگویم یکی در میان که حتما درست گفتم، اگر بگویم وصل به همدیگر ممکن است اضافه‌گویی باشد، ولی بازاری‌های تهران یکی در میان این‌ها مطالبی را که شب پای منبرها می‌شنیدند یا در کتاب‌ها می‌خواندند، می‌آمدند برای شاگردهایشان می‌گفتند، برای مغازه همسایه می‌گفتند، مشتری هم که می‌آمد، بعضی‌هایشان را می‌گفتند اگر وقت داری بنشین یکی دو کلمه برایت بگویم، به دردت می‌خورد. مخصوصا مشتری‌هایی که از دهات‌های که از ورامین و شهریار و اینجاها می‌آمدند تهران برای خرید. دهات‌های مسگرآباد، و حتی یادم است که من با ایشان هم همکاری کردم یک مدتی، یک آقای میرخانی بود در تهران ما که دهات‌های تقریبا کناره‌های رودخانه کرج حتی دهات‌های پشت تپه‌ها که در مسیر پیدا نیست، این آقای میرخانی شاید پیرمردهای مسن آن دهات‌ها را یادشان باشد ایشان در شرق تهران تمام دهات‌هایی که در مسیر جاده مشهد بود، در غرب تهران و در جنوب تهران تا حسن‌آباد قم، و این‌جور که برای من تعریف می‌کردند اینجا را من با آنها نیامده بودم دهات‌های کنار رودخانه شب‌های جمعه یا خودش یا یک آدم مسئله‌دان روایت‌دانی را حتی پول به او می‌داد، می‌گفت این کرایه‌ات، این حق‌الزحمه امشبی که در ده هستی و می‌گفت برو و این دین خدا را به مردم یاد بده. حالا ما اگر نمی‌توانیم شب‌های جمعه راه بیافتیم این طرف آن طرف، ولی از یک ساعت سخنرانی به درخور، دو-سه تا نکته را حالا در ذهنمان یادداشت کنیم، اگر ذهنمان قوی است، که معمولا سن من و شما در ذهنش نمی‌ماند، بهتر است آدم همیشه یک خودکار و یک کاغذ یا یک دفترچه جیبی پیشش باشد، این نکات مهم قرآن و روایات را که جنبه تربیتی دارد، کاربردی دارد این‌ها را یادداشت بکند.

شفاعت کنندگان روز قیامت

اما نکته اول، و نکته دوم، هر دو درباره تقواست، یعنی خودداری از گناه، یعنی با برخورد به گناه ترمز کردن، مهار را کشیدن، خود را حفظ کردن، ببینید این مسئله یعنی این خودداری از گناه، که تمرین هم باید کرد، و روایات پیغمبر ﷺ می‌فرماید: خودداری از گناه ثوابش از انجام واجبات بیشتر است. یعنی من امشب را بایستم در این مسجد، در این خانه خدا که به نام دختر موسی بن جعفر علیه السلام است، چه نام پرمعنایی! معصومه علیها السلام، یعنی خانمی که تا وقتی که چشم از دنیا بست به اندازه‌ای یک ارزن آلوده به گناه نشد، به این خاطر به او می‌گویند معصومه و الا اسم اصلی که موسی بن جعفر علیه السلام روی این دختر گذاشت، فاطمه علیها السلام است. در زیارتش هم در قم می‌خوانیم «یا فاطمه اشفعی لی فی الجنة»، شما ای دختر موسی بن جعفر علیه السلام که سَنَسْ به بیست سال نرسیده بود، این قدر پیش خدا آبرو داری که می‌توانی از ما شفاعت بکنی و خدا شفاعتت را قبول می‌کند که ما را نبرند جهنم ببرند بهشت، این نتیجه تقواست. خیلی پیش خدا به آدم آبرو می‌دهد، عظمت می‌دهد، جلالت می‌دهد، این را هم یقین بدانید که تمام اهل تقوا قیامت اجازه شفاعت دارند. چند طایفه‌اند نه پیغمبراند، نه امام، ولی اجازه شفاعت دارند. اهل تقوا اجازه شفاعت دارند، شهدا، اجازه شفاعت دارند، عالمان ربانی نه عمامه و عبا اشتباه نکنید، عالمان ربانی یعنی آن کسی که مربی مردم بوده، دلسوز مردم بوده، در خانه‌اش به روی مردم باز بوده، جواب مسائل مردم را می‌داده، مردم هم اگر نمی‌پرسیدند، اصلاً خودش می‌آمد با کمال میل دین را برای مردم می‌گفت این‌ها همه، اجازه شفاعت دارند.

ضرورت نوشتن وصیت

حالا ببینید تقوا چقدر مهم است، شب بیست و یکم ماه رمضان نکته این است که امیرالمؤمنین علیه السلام شاید نیم ساعت بیشتر نمانده بود که چشم از دنیا بپوشد و دیده به روی

۱. زیارت‌نامه حضرت فاطمه معصومه علیها السلام.



آخرت باز بکند خیلی دیگر از عمرش چیزی نمانده بود، شما هم این مطالب را در کتاب اصول کافی می‌بینید هم در بحار مجلسی، هم در نهج البلاغه که از هر دوی آنها قدیمتر است. یعنی عمر نهج البلاغه الآن بیش از هزار و دویست سال است، امام علیه السلام همه را جمع کردند برای اینکه وصیت کنند و وصیت هم لازم است، یعنی آدم باید وصیتش قدیمی‌ها می‌گفتند باید شب‌ها زیر متکایش باشد، نمی‌دانم چه کسی یا چه کسانی مردم را از وصیت کردن ترسانند، مردم خیال می‌کنند قلم بردارند وصیت بکنند هشت شب یا شش صبح می‌میرند، اصلاً یک تکه کاغذ نوشتن اصلاً چه ربطی به مرگ انسان دارد؟ مگر قلم دخیل در مرگ است، یا نوشته روی کاغذ دخیل در مرگ است، شما هیچ چیز هم که نداشته باشی یک وصیت داشته باش، که بابا! بعد از من اگر نیازی ندارید، خود و خدا این دو تیکه فرش را بفروشید بدهید برای من نماز بخوانند، نماز قضا شاید من بعضی از نمازهایم خراب باشد این خانه را مطابق با آیات قرآن بین خودتان و مادرتان تقسیم کنید این وصیت چیزی نیست که آدم می‌خواهد یک چیزی برای بعد از مرگش بنویسد ببرد محضر، تصویر، امضا هم بکند که خدایی نکرده یکی از ورثه‌ها چوب لای چرخ نگذارد، حسنش هم به این است که خدا یک سوم مال شما را در صورت وصیت کردن، به خودتان بخشیده که بعد از مردنتان باز هم می‌گویم در صورت وصیت، ملک خودتان است می‌توانید بنویسید، چون یک سومم مثلاً دویست میلیون تومان می‌شود به یتیم بدهید، به مسجد بدهید برای سیدالشهدا علیه السلام خرج کنید، کتاب دینی چاپ بکنید، یک کارهای ماندگاری که پرونده آدم بسته نشود، بسته نشود، در اصول کافی است که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: کسی، کار خیری بکند و این کار خیر را به یکی یاد بدهد، آن کسی که یاد گرفته، مطابق ثوابی که یاد گیرنده می‌برد به آن کسی که یاد داده هم می‌دهند، بعد راوی سؤال کرد یا بن رسول الله! ممکن است این یک کار خیری که یک نفر از این آقا یاد گرفته برود به صد نفر دیگر یاد بدهد؟ حضرت فرمود علیه السلام مطابق ثواب کل آن صد نفر را به آن اولی هم می‌دهند، گفت آقا اگر بمیرد چه؟ فرمود: «و إن مات»

۱. کافی ج ۱ ص ۳۵ «من علم خيراً فله مثل أجر من عمل به؛ قلت: فإن علمه غیره یجری ذلك له؟ قال: إن علمه الناس کلهم جری له. قلت: فإن مات؟ قال: و إن مات.»

یعنی پرونده باز است، بسته نمی‌شود، هر کس تا قیامت این کار خیر را انجام بدهد ثوابش را به آن اولی می‌دهند و از ثواب این کنندگان هم یک ذره کم نمی‌کنند. وقتی این جور درهای رحمت به روی ما باز است، چرا ما دریغ می‌کنیم از یک دانه خودکار و یک دانه صفحه‌آچار به خط خودمان یک وصیت ننویسیم؟ حالا اگر وصیت نکنند اصلاً نداشته باشند، مثل یکی از دوستان کرج ما، که من اصلاً به او این گمان را نمی‌بردم وصیت نداشته باشد، مال خوبی هم از او ماند، من یک بار رفتم زن و بچه‌اش را جمع کردم یک، دو ساعتی آنجا بودم، گفتم وصیتنامه‌ حاجی را بیاورید بخوانیم، گفتند ندارد، گفتم این مرد، اصلاً احتمال اینکه وصیتنامه نداشته باشد را من نمی‌توانم بدهم، بگردید، ده روز دیگر، بیست روز دیگر، ببینید در صندوقی در کتابی، زیر فرشی، پیش کسی، مالش هم زیاد بود، یک، پنج- شش ماه بعد یکی از بچه‌هایش آمد تهران، گفت پیدا نکردیم، ندارد، گفتم خیلی خوب، حالا به مادرتان به بچه‌های دیگر به پسرها بگویید این مرد هشتاد و دو- سه سالش بود، خیلی جان کند برای شما حالا وصیت نکرده بسیار اشتباه کرده، شما بیاوید این مال را برای خدا سه قسمت کنید دو قسمتش طبق قرآن برای خودتان، یک قسمتش هم برای این پیرمرد بدهید در برزخ منتظر است، از مال خودش یک چیزی گیرش بیاید، گفتند چشم، سالش که برگزار شد یکی از بچه‌هایش آمد تهران گفت من بعد از حرف‌های شما خیلی با برادرها، خواهرها و مادرم صحبت کردم که ثلثش را جدا کنیم برای خودش، بعد از چند ماه به من گفتند در کار ما فضولی نکن، بفرما برو. به تو هیچ ربطی ندارد، زار زار هم گریه کرد گفت حاضر نشدند یک قران هم برای بابایم کار نکردند، حالا هم که سه، چهار ساله گذشته دیگر تمام شده کاری نمی‌شود کرد، اگر کسی وصیت نکند و بمیرد، شما بفهمید پول‌هایش شکم بانک ملی مرکزی کرج را پر کرده، از کف صندوق تا سقف صندوق اسکناس باند پیچیده روی هم چیده شده، اگر یکی از وارثش گفت من برای کفن بابایم راضی نیستم از مالش بردارید، نمی‌توانند بردارند، به اندازه سهم او بچه‌های دیگر باید بدهند، اگر خانمش و دو- سه تا بچه‌اش گفتند به مالش دست نزنید، دیگر دوستانش باید زنگ بزنند به شهرداری بگویند یک کفن برای این مرده بیاور که بی کفن است، بچه‌هایش هم رضایت ندارند، نمی‌شود با مال خودش کفنش بکنی. چرا انسان این قدر خودش را بدبخت می‌کند که بعد از مردنش



حقّ کفن هم به او ندهند؟ یک کسی تهران مرد، آن را دیگر خودم در جریان بودم وصیّت کرده بود در صحن حضرت عبدالعظیم دفنش بکنند آن وقت هم قبر دو میلیون تومان بود، دو میلیون، الآن دویست- سیصد میلیون است، دو میلیون بود، قبر، خوب همه رفتند تشییع جنازه من آن روز کار داشتیم نرسیدم بروم، اما بعد از اینکه دفنش کردند، برگشتند آن دوست من گفت گفتش که قبل از اینکه جنازه را ببریم عبدالعظیم، رفتیم با اجازه خانمش در صندوق را باز کردیم وصیّتنامه نداشت همینجوری به یکی گفته بود دوست دارم بعد از مردنم شاه عبدالعظیم دفنم بکنند، گفت صندوق را به هم ریختیم شصت تا سند ملک داخل صندوق بود، به نام خودش شصت تا، شصت تا می دانید چقدر است؟ شصت تا سند را روی هم بچین، فقط منگوله هایش دو- سه کیلو می شود، شصت تا سند، گفت حالا ما دو میلیون می خواهیم دیگر، خیلی هم پول مانده، سند هم مانده، تنها وارثش هم زنش بود آمد گفت دو میلیون خیلی است او را ببرید بهشت زهرا دفن کنید. آن یکی آمد گفت بابا این بدبخت چند بار در دکان به من گفت من را بهشت زهرا نبرید شاه عبد العظیم دفن کنید، گفت: غلط کرده، دو میلیون، دو میلیون، برای یک جنازه چه کسی گفته، هر چه گفتند خانم پدرت خوب، مادرت خوب، حالا پنجاه سال شما روی یک متکا سر می گذاشتید، آخر دو میلیون مقابل این شصت تا سند و این همه پول، گفت نمی شود. آمد به من گفت فلانی آخرش یکی از همکارهایمان کلاهش را از سرش برداشت گرفت کف دستش، گفت رفقا دو میلیون کمک کنید این را اینجا دفن کنیم، گفت گدایی کردیم دو میلیون، دفنش کردیم.

مؤمن باید منظم باشد، مؤمن باید با آداب باشد، مؤمن باید یک کاری کند بعد از مردن خودش دعوا نشود، بیشتر بعد از مردن ها دعوا می شود. در خانواده ها ما سر یک جنازه، خودم بودم سر یک جنازه بچه ها چهار تا برادر بودند ما سوایشان کردیم آخر یکیشان هم چاقو و مشت خورد از دادش های دیگر او را بردیم بیمارستان نرسید بیاید تشییع جنازه بابایش و دفن بابایش، مؤمن باید منظم باشد، مؤمن باید آرام بخش باشد، نه اینکه بعد از مردن خودش زندگی دیگران را هم به هم بریزد، امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: می خواهی راحتِ راحت باشی، خودت وصیّ خودت شو، تا نمردی ثلث خودت را خودت خرج کن، حالا چند سال دیگر می خواهی بمانی، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود بیشتر امت من عمرشان بین

جایگاه، نشانه‌ها و آثار تقوا

شصت - هفتاد سال است، ما خیلی‌هایمان از شصت گذشتیم الان در مرز هفتادیم ما داریم از لب یک پشت بامی رد می‌شویم که هر دفعه باد یک خرده تند بوزد، افتادیم پایین، مردیم، ما قدیمی‌ها به پیرمردها خودشان می‌گفتند من یادم است بچه بودم زیاد شنیدم، پیرمردها می‌گفتند ما آفتاب لب بامیم، یعنی یک، دو دقیقه دیگر آفتاب غروب می‌کند، نیستیم دیگر.

اهمیت تقوا در نگاه امیرالمؤمنین علیه السلام

ببینید اولاً وصیت چقدر مهم است که حضرت قبل از چشم پوشیدن وصیت کرد، نیم ساعت به مردنش، اولین حرفی را که در وصیت زده علی بن ابی طالب علیه السلام، اولین وصیتش، آن هم به چه کسی، خطاب به حضرت مجتبی و حضرت ابی عبدالله الحسین علیهما السلام یعنی اول، امام علیه السلام دو تا امام را مورد خطاب قرار داد، بعد آمد سراغ بقیه بچه‌هایش، الله اکبر از عظمت تقوای حضرت علیه السلام با آن فرق شکافته، رنگ پریده، بدن بی‌حال، در حال مرگ، به حسن و حسین علیهما السلام فرمود: «اوصیکما» حسن جان! حسین جان! وصیتم به شما دو نفر است، به دو امام، به دو امام معصوم، فرمود: «اوصیکما بتقوی الله» حسن جان! حسین جان! به روی خودتان در از آتش جهنم باز نکنید تقوا داشته باشید، نمی‌دانم نکته‌اش را گرفتید، چه کسی، به چه دو نفری، در چه موقعیتی به تقوا وصیت کرده، امیرالمؤمنین علیه السلام نیم ساعت به مرگ به حسن و حسین علیهما السلام سفارش تقوا می‌کند این نشان نمی‌دهد که تقوا یعنی خودداری از گناه؟ خیلی مهم است، خیلی مهم است، خیلی.

جوان باهوش

نمی‌دانم سال‌های گذشته این مطلب را برایتان گفتم یا نه، یادم هم نیست این مطلب را در چه کتابی دیدم، اولی هم که دیدم خیلی برایم جالب بود، من نکته‌ها را یادداشت



می‌کنم، در کتاب‌های خودم هم ذکر می‌کنم. یک شب در تلویزیون دیدم یک کسی یک قطعه‌ای را گفت، خیلی برای من جالب بود، جدی جالب بود. من به دو تا بچه‌ام گفتم شما این را جایی دیدید؟ گفتند نه. گفتم این خیلی مطلب جالبی بود، اما یادم نبود خودم این مطلب را آخر کتاب شرح دعای کمیل خودم نوشتم، و معلوم شد او هم از روی کتاب خود من دارد در تلویزیون می‌گوید، او خودش آدمی نبود که این را در جاهای دیگر پیدا کرده باشد، خیلی مهم است یک خانم بی‌تقوایی به یک جوانی گفت، البته ما در خانم‌ها تقوادارهای بسیار بزرگی داریم که حق شفاعت دارند، در مردها هم تقوادارهای بزرگی داریم حق شفاعت دارند، در خانم‌ها خدایی نکرده آدم بد داریم، در آقایان هم آدم بد داریم، گاهی دو تا بد به تور هم می‌خورند شریکی با هم گناه می‌کنند، گاهی دو تا خوب به تور هم می‌خورند آدم را در ایمان و اخلاق تقویت می‌کنند، همدیگر را، گاهی هم یک بد به یک خوب می‌خورد، تا ببینیم حالا زور این بده چقدر است، زور این خوبه چقدر است، دو تا بد که با هم بنشینند، شریکی راحت گناه می‌کنند، دو تا خوب که با هم بنشینند، همدیگر را تقویت می‌کنند، یک بد و خوب که به هم بربخورند، باید دید حالا کدام یک پیروز می‌شوند و کدام یک شکست می‌خورند، حالا این جا این خانم آدم بی‌تقوایی بود اما این جوان بیست و سه - چهار - پنج ساله، آدم باتقوایی بود، یعنی مثبت و منفی به هم خوردند، یک وقت دو تا مثبت، یک وقت دو تا منفی، یک وقت هم یک مثبت، یک منفی. اینجا حالا یک مثبت و منفی به هم خوردند، خانم در محل بود دیگر، به جوان گفت من تو را چند بار دیدم و به تو علاقه‌مند شدم، من جای خلوت هم دارم، دعوت می‌کنم بیا با همدیگر برویم در خانه خلوت من یک، یک ساعتی، دو ساعتی، با هم باشیم. چقدر این جوان آدم خوش‌فکری بود و وارد به قرآن، این قرآن فهمی خیلی خوب است، خیلی. به این خانم گفت که خیلی خوب حضرت‌عالی بنده را دعوت به زنا می‌فرمایید دیگر، یعنی کار دیگری که ندارید ما را می‌گویید برویم خانه خلوت نمی‌خواهی که حمد و سوره من را درست بکنی، اما برای گناه کبیره داری من را دعوت می‌کنی برای لذت سه دقیقه دو دقیقه، بیشتر که نیست. گفتش که خانم، می‌روی خیاطی لباس بدوزی این دور بدنت

وقتی خیاط اندازه می‌گیرد، اندازه‌اش چقدر است؟ مثلاً گفت: دور بدن من را که خیاط می‌گیرد، خوب بدن ما یک مقدار ظریف‌تر است مثلاً برای پیراهن فکر کن ۴۰ سانت دور شکم ما را می‌گیرد که به اندازه ۴۲ سانت پیراهن را بدوزد که در بدن ما راحت باشد. گفت از این پهلوی تو تا آن پهلوی تو ۴۰ سانت است. گفت بله، گفت خدا در سوره آل عمران بهشت را که تعریف می‌کند، به بندگانش که یکیشان هم من جوانم می‌گوید: ﴿سَارِعُوآلِی مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ﴾، بندگان من، من شما را دعوت می‌کنم به بهشتی که پهنای این بهشت پهنای آسمان‌ها و زمین است. پهنایش، طولش نه، بعد گفت خانم، پهنای بدن شما ۴۰ سانت است، ما بهشتی که پهنای آسمان‌ها و زمین است به خاطر ۴۰ سانت بدن تو از دست بدهیم؟ این حماقت نیست. که تو می‌خواهی یک مقدار بدن، بدن مادی. ۴۰ سانت بدن می‌خواهی در اختیار من بگذاری، بهشتی که پهنای آن به وسعت آسمان‌ها و زمین است از من بگیری؟ خوب این چه معامله‌ای است، این که خیلی احمقانه است، نه من نمی‌آیم. این را می‌گویند تقوا این را پیغمبر ﷺ می‌گوید: از واجبات ثوابش برایتان بیشتر است، واجبات را باید انجام بدهیم ثواب هم داریم، اما ثواب ترک حرام افضل از انجام واجبات است خوب این یک نکته. که چند لحظه مانده به به شهادت، حضرت مولی‌الموحدین ﷺ به دو امام سفارش تقوا می‌کند.

تقوا در دعای امیرالمؤمنین ﷺ

اما نکته دوم: این نکته اول در نهج البلاغه است باب وصیّت‌ها که می‌توانید ببینید یک صفحه و نیم است این اولش است. اما نکته دوم در سوره فرقان است، یک آیه است که در تفاسیر نوشتند این آیه شرح حال امیرالمؤمنین ﷺ است. چیست؟ امام ﷺ دعا می‌کند، یعنی این دعای امیرالمؤمنین ﷺ را خدا کشیده در قرآن ثبتش کرده که تا قیامت ماندگار بماند، این دعا دو قسمت است این آیه دو قسمت است، قسمت اولش «رَبَّنَا»، این



درخواست حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از خداست، «رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ»، خدایا! چه دعای خیلی عالی است این دعا، خدایا! «رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ»، یک همسری به من بده و یک فرزندی که دنیا و آخرت مایه دلخوشیم باشند، اینجا آبروی ما را نبرند بچه‌هایمان، هر روز نیایند بگویند آره بچه‌تان داشت تریاک می‌کشید، هروئین می‌کشید، با لات‌ها رفت و آمد داشت، نمی‌دانم چه کار کرد، دزدی کرد، مردم را زد، می‌گوید خدا زن و فرزندی به من بده که دنیا و آخرت مایه دلخوشی من باشند، که روز قیامت گردنم کج نشود پیش تو و پیغمبرت که به من بگوید این دیگه چه جور زن و بچه‌ای است که تو درست کردی، این یک بخش، و بعد چقدر تقوا ارزش دارد چقدر، که امیرالمؤمنین علیه السلام به خدا می‌گوید این زن و بچه‌ایی که به من می‌دهی با خودم همه‌مان را پیشوا و بالاتر و برتر از تمام تقواداران عالم قرار بده، «رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ»، درست آیه این است «وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» این خیلی حرف است، تقوا ظاهرش خیلی تلخ است، آدم از لذت‌های حرام چشم بپوشد سخت است. اما علی علیه السلام می‌گوید: من این سختی را خودم و زن و بچه‌ام تحمل می‌کنم تازه ما را ببر بالاتر که در رأس تقواداران عالم قرار بگیریم.

روضه حضرت علی اصغر علیه السلام

واقعا آدم اگر می‌خواهد انسان تقوادار ببیند که هیچ کمبودی از تقوا نداشتند، این ۷۲ نفر، الله اکبر! از این‌ها چه تقوایی، چه تقوایی، چه تقوایی! داستان تقوایشان را دوستان ما زیر نظر خود من در این هشت جلد عنصر شجاعت دقیقا نظام دادند چاپ کردند. اصلا آدم ماتش می‌برد از این ۷۲ نفر، در این ۷۲ نفر بعضی‌هایشان هستند که تکلیف نداشتند، ولی شدند در رحمت خدا، تکلیف نداشتند، ۱۳ سالشان بود، ۱۰ سالشان بود، مثل بچه‌ای که دیروز گفتم ۹ سالش بود. کوچک‌ترینشان ۶ ماهه بود، این که دیگر نه راه افتاده بود نه



جایگاه، نشانه‌ها و آثار تقوا

حرف می‌زد، نه می‌توانست دردش را به بابایش بگوید، بگوید بابا من شیر ندارم، من تشنه‌ام، من در این هوای گرم دارم می‌سوزم، زبان هم نداشت بگوید، اما همین بچه شده در رحمت خدا به روی انسان، یک در باز که نمی‌دانم از چه زمانی این بچه را می‌گویند باب الحواجج درست هم هست. کنار خیمه بغلش گرفت بارک الله! به مرحوم میرزا حسن اصفهانی که از زبان این بچه یک گفتاری را خطاب به ابی عبدالله علیه السلام درست کرده، بچه دارد با همان حالش و نگاهش با بابا حرف می‌زند چه می‌گوید.

شیرخوارم من ولی شیر حقم زهره شیران بدرّ ابلقم
لایق شاه، ارمغان کوچک است کو به قیمت بیش و در وزن اندک است

بابام گر ندارم دست دفع دشمنت

اگر نمی‌توانم با این دست کوچکم اسلحه به دست بگیرم دفاع کنم از غربت تو

گر ندارم دست دفع دشمنت دست آن دارم که گیرم دامنت

گر ندارم بازوی شمشیر جو تیغ عشقت را سپر سازم گلو

بابا من را هم بیر قربانی کن، خدا من را به قیمت گران می‌خرد، یک کلمه دیگر برایتان بگویم وقتی تیر سه شعبه را زدند ابی عبدالله علیه السلام دید سر بچه از بدن جدا شد روی زمین افتاد، رو به جانب پروردگار کرد: خدایا! این مردم به کوچک و بزرگ من رحم نکردند.

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا، و لمن وجب له حق علینا». خدایا قرآن و معارف اهل بیت علیهم السلام را به ما بچشان، خدایا درک قرآن را به ما عنایت فرما، خدایا این مجالس را برای ما حفظ فرما. برحمتک



جلسہ ششم

تبلیغِ عملی دین با رعایت تقوا

تقوای هر کس موجب اصلاح اطرافیان

دانستیم آیات قرآن کریم، روایات اهل بیت علیهم السلام و نهج البلاغه به تقوا زیاد سفارش کردند و در هر سه منبع گاهی امر واجب به تقوا شده، قرآن می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾، دو بار در آیه امر به تقوا شده است. آیه در سوره مبارکه حشر است. یک بار در ابتدای آیه امر شده، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ» ای مردم مؤمن تقوا پیشه کنید یعنی خودتان را در برابر گناهان حفظ کنید، نگه دارید. شما مؤمن هستید شایسته تقوایید، تقوا، زینده شما مردم مؤمن است. وقتی اهل تقوا باشید خانواده‌تان، اقوام‌تان، مردمی که سال‌ها شما را می‌شناسند، سال‌ها شما می‌توانستید آلوده بشوید، اما نشدید. این وجود شما، همین پاکی شما، درستی شما، این که قدم به جانب گناه برنداشتید در حالی که می‌توانستید بردارید، تبلیغ دین است، بدون اینکه با مردم، با اقوام، با زن و بچه حرف بزنید. آنها رفتار شما را که می‌بینند، کردارتان را که می‌بینند، وزانتان را که می‌بینند، وقارتان را که می‌بینند، خودداریتان را از گناه که می‌بینند، از این روش که روش دین است روش الهی است خوششان می‌آید. ولو اینکه کلمه تقوا را بلد نباشند یا معنیش را ندانند، همین که روش شما را می‌بینند، می‌بینند با این روش انسان ضرر نمی‌کند، آبرویش محفوظ می‌ماند، محبوب مردم می‌شود، این خودش

می‌شود تبلیغ عملی به جای تبلیغ زبانی، این خطرناک است که زن و بچه انسان یا مردم محل، انسان را به عنوان دین‌دار بشناسند، بعد ببینند کردار و اخلاق انسان با دین هماهنگ نیست، این مردم را خانواده را دلسرد می‌کند، ناامید می‌کند.

مؤمن باید زینت‌بخش امام و پیشوای خود باشد

یک وقتی در مدینه یکی از اصحاب امام ششم علیه السلام آمد منزل امام، به حضرت علیه السلام عرض کرد من راهم به شما دور است. اول روایت این است که «إِنِّي لَأُكَادُ الْقَاكُ الْآ فِي السَّنِينِ^۱»، من چند سال یک بار می‌توانم بیایم مدینه شما را زیارت بکنم، آمدنم به مدینه سخت است، دور است. نمی‌توانم، مشکل است، یابن رسول الله! من را نصیحت کنید که مثلاً چند سال دیگر که شما را نمی‌بینم برای من بس باشد، کافی باشد، حضرت اولین وصیت و سفارش‌شان این بود «اوصیک بتقوی الله»، در آن شهری که زندگی می‌کنی، بین آن مردمی که زندگی می‌کنی و تو را به عنوان شیعه ما می‌شناسند، یعنی تو را مربوط به ما می‌دانند، منسوب به ما می‌دانند، آنجا تقوا را رعایت کن. یک وقت بین مردم انگشت‌نما نشوی، مردم بگویند این هم شیعه! دروغ که می‌گویند، غیبت که می‌کند، به مردم ظلم که می‌کند، مال مردم هم که می‌خورد، بفرمایید این شیعه! که حضرت علیه السلام در یک روایت دیگر می‌فرماید: این کارها باعث سبک شدن ما پیش مردم می‌شود، چون مردم شما را به ما می‌شناسند. شما رفتار و کردارتان به گونه‌ای باشد که آبرو برای ما باشد، نه اینکه مردم با دیدن وضع شما ما را سبک بشمارند، بگویند این تربیت‌شده امام جعفر صادق علیه السلام است. این هم شاگرد مکتب امام جعفر صادق علیه السلام است، تقوا پیشه کنید، که خوب یکی از آثار تقوا این است که ما آبروی اهل بیت علیهم السلام را بین دیگران حفظ می‌کنیم، دیگران یعنی همین آدم‌های بی‌دین، همین آدم‌هایی که با حقایق قهرند، همین‌ها اگر بدی‌ها را از ما ببینند، هم مسخره می‌کنند، هم می‌گویند: شما با چه فرقی کردید، که با ما

۱. کافی کتاب الروضه ص ۱۶۸.

مخالفید. کارهای شما هم که مثل کارهای ما می‌ماند، اما همین مخالفین، وقتی پاکی‌ها را از ما ببیند علاقمند به این روش می‌شوند. بعد امام علیه السلام که خیلی وصیّتشان کوتاه بود، شاید دو خط نبود. همان دو خط هم برای ما بس است واقعا، بس است.

مؤمن با عمل خود مردم را به دین خدا دعوت می‌کند

ائمہ علیہم السلام ما یک سفارشی که دارند، این است که آدم‌های پرحرفی نباشید. آدم‌های زیاده‌گویی نباشید، حتی در روایاتمان دارد یک حق عالم دین، بر شما این است که از زیاد حرف زدن با او و زیاد پرسیدن خسته‌اش نکنید، کسلش نکنید، اصلا پرحرفی بد است. نصیحت امام کم است ولی همین کم راه گشاست. آخر سفارششان فرمودند: کونوا این خطاب به همه شیعیان است، یک مقدار سفارش به شخص او کرد بعد هم توجهی به همه شیعیان فرمودند تا روز قیامت «کونوا دعاة للناس بغير السنکم»، با عملتان مردم را دعوت به ما اهل بیت بکنید، خارج می‌روید، مکه می‌روید، جای دیگر می‌روید اروپا می‌روید، در شهر زندگی می‌کنید، به گونه‌ای زندگی بکنید که مردم به دین شیعه، به فرهنگ شیعه، به ائمہ علیہم السلام شیعه علاقمند بشوند.

تأثیر اخلاق حسنه در گرایش مردم به دین

مثل روش پیغمبر صلی الله علیه و آله، پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه بودند گاهی در روایاتمان دارد، حالا مسیحی‌ها یک خرده نرم‌تر و بیشتر، ولی یهودی‌ها که آدم‌های خشک و متعصب و متکبر و مغروری‌اند، همین یهودی‌های مدینه گاهی بر اثر دیدن روش پیغمبر صلی الله علیه و آله، منش پیغمبر صلی الله علیه و آله، اخلاق پیغمبر صلی الله علیه و آله، نرمی پیغمبر صلی الله علیه و آله، می‌آمدند مؤمن می‌شدند، متدین می‌شدند، در روایاتمان دارد، من چند تا نمونه‌اش را برایتان بگویم عالم بزرگ مرحوم شیخ طوسی در هزار و دویست سال پیش، در همین زمینه روایاتی را نقل می‌کند من یک

شهری همین ده - بیست روز پیش منبر می‌رفتم، روحانی زیاد می‌آمد در آن جلسه. یکی از روحانی‌ها، یک شب به من گفت آقا فردا شب من یک دکتر حاذقی را، پزشکی را، جوان هم هست، آدم درس‌خوانده‌ای است، می‌خواهم بیاورم پا منبر، شما را هم ندیده تا حالا ولی گاهی از سیمای جمهوری اسلامی دیده به او گفتم ایشان اینجا منبر می‌رود، گفته من را فردا شب ببر، آمد، بعد منبر آمد جلو خیلی سلام و علیک گرمی کرد، من نشستم این پزشک هم نشست، گفتش که من شیعه نبودم، پدرم، مادرم، هیچ‌کدام شیعه نبودند، برای همین مناطق هم هستند، مناطقی که غیر شیعه بیشتر و اکثر هستند. ولی گفت شیعه شدم. گفتم کدام کتاب‌های ما را خواندی؟ گفت هیچ‌کدام را. گفتم با چه عالم شیعه مربوط شدی، گفت با هیچ عالم شیعه‌ای، الآن مربوطم، اما قبلا مربوط نبودم. گفتم پس علت شیعه شدنت چه بود، گفت من اسمم درآمد بروم حج در مدینه و در مکه دیدم که هم آخوندهای مدینه و هم آخوندهای مکه که آخوندهای دین خودمانند، او می‌گفت، خیلی آدم‌های تلخ، تند، زمخت، خشنی‌اند، بعد گفت در ایران من فکر می‌کردم حالا که دارم می‌روم مکه و مدینه، دارم می‌روم در دامن مهر و در دامن محبت و در دامن عاطفه، آنجا حرم پیغمبر ﷺ است، آنجا حرم خداست، وقتی رفتم و این اوضاع را دیدم از آخوندهایشان که امر به معروف و نهی از منکر دستشان است، آخوندهایی‌شان، که در مسجد پیغمبر ﷺ و مسجد الحرام درس می‌دهند روی آن صندلی‌ها، دیدم این‌ها اصلا اخلاق و برخوردشان با آیات قرآن و روایات ۱۰۰ در صد مخالف است. دیدم خدا درباره پیغمبر ﷺ می‌گوید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾. اما این‌ها خشن در مقابل عالمین‌اند، از همه کشورها آمدند مدینه، این‌ها برخوردشان با همه تند، تلخ، بد، اگر شما دارید تبلیغ دین می‌کنید که اصلا خودتان دین ندارید که، دین یک بدنه با عظمتش اخلاق است، شما که اصلا ندارید، حتما دو مرحله دیگر دینتان، اعتقاد و عملتان هم عین اخلاقتان است، و بعد همان‌جا به فکر آمد من در شهرهای ایران در مناطق غیر شیعه



نشین بعضی از روحانیون شیعه را دیدم چه آدم‌های نرم، با اخلاق، با حوصله حالا خدا لطف به او کرده بود به آخوند نرم و با اخلاق برخوردار بود. مردم شیعه را دیدم، دیدم مردم با محبت، با صفا، با وفا، این‌ها را دیده بودم، بعد مکه و مدینه اینها را با قرآن مقایسه کردم دیدم این‌ها اهل قرآن نیستند، شما را مقایسه کردم دیدم هستید یکیش همین امشب، شما که من را تا حالا ندیده بودید، نشناختید، ولی چقدر گرم گرفتی با من، چقدر سلام و علیک خوبی کردی، انگار می‌کردی ما همدیگر را بیست ساله می‌شناسیم، گفت من همان‌جا شیعه شدم، اصلاً با هیچ شیعه‌ای هم حرف نزده بودم، با روحانی شیعه، هم حرف نزده بودم، اما قرآن، روحانی شیعه، فرد شیعه، آخوندهای غیر شیعه، این‌ها در ذهن من دست به دست هم داد من همان‌جا به پیغمبر ﷺ گفتم: من به اهل بیت تو گرایش پیدا کردم و دینم را کنار گذاشتم، و آنجا هم مطابق فقه اهل بیت ﷺ حجت را به جا آوردم، این را امام صادق ﷺ می‌فرماید: «کونوا دعاة للناس بغير السنتم» با عملتان مردم را شیعه کنید، با عملتان مردم را علاقمند به اسلام کنید، چون مردم پاکی‌های شما را که می‌بینند، می‌بینند کارهای کاربردی است. آبرویتان را می‌بینند، می‌بینند مجانی فقط با اعمالتان پول هم ندادید این همه خدا به شما آبرو داده، می‌بینند تا یک مشکلی برایتان پیش می‌آید همه می‌ریزند مشکلات را حل بکنند، محبوب دلهایید، ﴿ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن ودا﴾. من برای پاکان در دل مردم محبت ایجاد می‌کنم، این یک امر الهی است. یک امر خدایی است.

عالمی زیرک و جوانی گناهکار

یک داستان عجیبی یادم آمد برایتان بگویم خیلی زیباست این داستان، ما تهران در محلّ خودمان منطقه خیابان خراسان، و لرزاده و آن حدود، میدان خراسان آن وقت من جوان بودم، شاید بیست و دو-سه سالم بود. در این محل ما یک لاتی بود جوان هم بود، شاید

مثلا آن وقت بیست و چهار - پنج سالش بود، خیلی هم به اصطلاح قوی بود، اهل دعوا بود، اهل فریاد و داد و بیداد و یقه افراد را بگیر و بزن. البته شغل هم داشت، یک شغل خوبی داشت، یعنی شغلش دستی بود، بدنی بود، شغل با زحمتی بود، این نظر کاری به پول مردم نداشت، چون خودش یک درآمد مشروعی داشت. خوب ما می‌دیدیم او را دیگر، رفتار و اطوارش و مست کردنش، عرق خوردنش را، آن زمان چهل سال پیش، چهل و پنج سال پیش، کاباره رفتنش را. یک وقتی من در مغازه یکی از دوستانم در پامنار خیابان امیرکبیر، چلوکبابی داشت آدم بزرگواری بود و از زمانی که گوشت یخی از خارج آوردند، اصلا دیگر از تهران گوشت نمی‌خرید؛ گوشتش را از همدان تأمین می‌کردند، دوستانی بودند در همدان من هم می‌شناختمشان آدم‌های هیأتی، امام حسینی، در کار گوشت گوسفند بودند، آنها برایشان گوشت می‌فرستادند، اصلا همین اسم گوشت یخی آمد دیگر نخرید، گفت اعتمادی به این دم و دستگاه طاغوت نیست، معلوم نیست این‌ها ذبح شرعی باشند ما هم نمی‌توانیم تشخیص بدهیم در دکان قصاب‌ها نمی‌دانیم چه کسی راست می‌گوید، چه کسی راست نمی‌گوید، نخرید. این لاته را من آنجا دیدم، نه سر میز غذا دیدم بغل همین مدیر چلوکبابی روی صندلی نشسته و دارد به او می‌گوید که نماز جماعت بودم، حالا مغازه‌اش کجا بود نزدیک مثلا با آن مسجد چهار تا ایستگاه ماشین فاصله داشت، آمده بود آنجا نماز جماعت ظهر، که حالا وقت کار و وقت مشتری، داشت به او می‌گفتش که غذایش را هم چون آنجا می‌خورد ظهرها، گفت آره من هر روز می‌روم نماز فلان آخوند، از در مغازه‌ام با این راه دور است، با دوچرخه‌ای موتوری، پیاده‌ای، می‌روم، خوب من می‌شناختمش، او هم من را می‌شناخت، هم محل بودیم، به او گفتم فلانی برگشتی از مسیرت؟ گفت کاملا، کاملا. گفت حالا می‌فهمم عجب مسیر بدی بود، عجب مسیر پر ضرری بود، در آن مسیر آدم آبرو نداشت، چهار تا آدم حسابی آدم را دوست نداشتند، ولی الآن زندگی برایم خوب است، شیرین است، گفتم چه شد برگشتی؟ منبری رفتی، آخوندی رادیدی؟ گفت نه! من را که می‌دانی اهل مسجد و منبر و آخوند و این حرف‌ها نبودم، گفت یک شب جمعه، رفته بودم کاباره، بیش از اندازه عرق خورده بودم،



مثل اینکه حالا عرق خوری را به اندازه قبول داشت که آدم نباید زیاده از حد بخورد، بیشتر مست می‌کند، گفت مثلاً باید دو تا بطری می‌خوردیم، آن شب سر حال بودیم سه تا بطری خوردیم، ساعت دو نصف شب که دیگر تمام شده بود کاباره، رقص و آواز و عرق خوری، ما هم در عالم مستی آمدیم بیرون داریم تلو تلو می‌خوریم می‌خواهیم هم برویم خانه، در مستی هم آدم تشخیص نمی‌دهد کجاست.

دانا نخورد شراب و مستی نکند با طبع بلند میل پستی نکند
خوشبخت کسی بود که اوقات عزیز صرف هوس و هواپرستی نکند
این دو خط شعر را من کلاس هفتم یاد گرفتم جایی هم ننوشتیم، هم در ذهنمان مانده، خیلی زیباست نمی‌دانم من که برای کیست،

خوشبخت کسی بود که اوقات عزیز صرف هوس و هواپرستی نکند
پروین یک شعر نصیحتی خیلی خوبی دارد، که جزء اشعار نابش است. اولیش هم این است: اول شعر با این شروع می‌شود، هر که با پاکدلان صبح و مسائی دارد، مساء یعنی شب، اگر آدم روز و شبش را با خوبان رفاقت بکند، که امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: هیچ وقت از طول زمان معاشرت با خوبان منجر و کسل نشو. خسته نشو. هر چه با خوبان باشی به سودت است.

هر که با پاکدلان صبح و مسائی دارد دلش از پرتو اسرار ضیائی دارد^۱
بعد وسط‌های شعرش می‌گوید_ این خیلی به درد جوان‌ها می‌خورد جوان‌هایی خوبی که در جلسه‌اند و این را هم بدانند که خدا دوستشان داشته که آوردشان در این خانه خدا و در این جلسه_ وسط‌های شعر می‌گوید: سوی بتخانه مرو، پند برهمن مشنو، نرو دنبال این مکتب‌های گوناگون این ادیان ساختگی این شیطان پرستی‌ها،

سوی بتخانه مرو پند برهمن مشنو بت پرستی مکن این ملک خدایی دارد
با بودن خدا حیف نیست سراغ بت می‌روی، حیف نیست سراغ صلیب می‌روی، حیف نیست می‌روی لباسی می‌خری که آرم شیطان پرست‌ها رویش هست، حیف نیست به

۱. پروین اعتصامی.

سلمانی می‌گویی یک جوری قیافهات را بزند که سرت را یک جوری اصلاح بکند که جلف‌ترین جوان‌های اروپا و آمریکا این جوری اصلاح می‌کنند، آن جوان‌های پوک، پست، جوان‌هایی که یک ذره حمیت و شرف ندارند، خودت را به شکل آنها برای چه در می‌آوری. خوب مسجد به این خوبی هست فرش‌های تمیز، در و دیوار تمیز، کاشی‌کاری تمیز، آیات قرآن، نماز جماعت، بتخانه برای چه؟ جلسات جلف برای چه می‌روی؟

گفت حالا ما که در مستی راه خانه را گم کرده بودیم باید از آن وری برویم از این وری آمدیم، نمی‌فهمیم هم. حالم خیلی بد شده بود، باز هم نمی‌فهمیدم در حالت مستی افتاده بودم در پیاده‌رو. حالا چقدر افتاده بودم در پیاده‌رو، نمی‌دانم، دو ساعت سه ساعت، اما می‌دانم این نسیم صبح که داشت می‌زد یواش یواش داشت من را هم از مستی در می‌آورد دیگر کم کم داشتم متوجه می‌شدم که افتادم روی زمین، این جا پیاده‌رو است، آن ور هم خیابان است ماشین دارد می‌رود و می‌آید، این مقدار را متوجه شدم، سحر چشم باز کردم که دیگر داشتم خوب متوجه می‌شدم، دیدم یک آخوندی چهارزانو نشسته در پیاده‌رو سر من را گذاشته روی زانوش، دارد من را نوازش می‌کند، شانهم را می‌مالد، سینه‌ام را از روی لباس می‌مالد، و دارد به من نگاه می‌کند. به من گفت که: پسر! - آن آخوند را من می‌شناختم، برایش هم منبر می‌رفتم، خدا رحمتش کند، خیلی با اخلاق بود، خیلی، گفتش که: پسر! آخوند هم تهرانی بود از آن تهرانی‌های خالص، یعنی جد و آباءش برای زمان فتحعلی شاه بودند، آنها هم تهران بودند من جدش هم می‌شناختم، عکس‌هایش در کتاب‌های تاریخ هست، مرجع بوده زمان فتحعلی شاه، اصلا تهرانی بود دیگر بوی الکل را می‌شنید، می‌فهمید که این عرق خورده دیگر، ما تهرانی‌ها اخلاق لات و این‌ها را بلدیم، مشروب خوریشان را هم می‌فهمیم - گفتش که پسر! اصلا حالا به من نگفت مستی، مشروب خوردی، بیش از حد هم خوردی به جای دو تا بطری سه تا خوردی، زهر مار بخوری، کارد به آن شکمت بخورد، احمق بی‌شعور، نه این روش پیغمبر ﷺ نبود، این روش غیر شیعه است. گفت پسر! صبحانه خوردی؟ می‌دانست که من صبحانه نخوردم، گفتم نه. بگذار بنشینم حرف بزنی، گفت نه تو خسته‌ای زانوی من، دامن من، از متکا که



کتر نیست، هوا هم یک خرده خنک است، من هم عبایم کلفت است. گردنت درد آمده بخواب و حرفت را بزن، تا خستگی ات در برود، صبحانه خوردی، نه، گفت به من گفتش که مسجد من اینجا نزدیک است، الان هم تازه اذان گفتند، من هم صبح‌های جمعه در مسجد دعای ندبه دارم نزدیک هزار نفر هم می‌آیند نان سنگک دو رو خاش‌خاش، حلیم هم می‌دهند، پاشو با هم برویم صبحانه بخوریم، گفت دست ما را گرفت برد در دفتر مسجد به من هم نگفت بیا نماز بخوان، به من گفت تو اینجا بنشین من دو رکعت با مردم نماز بخوانم تا نان را بیاورند من آمدم، رفت نماز جماعتش را خواند، ما هم که مست بودیم دیشب وضو هم بلد نبودیم، غسل هم بلد نبودیم، اصلاً نمی‌دانستیم چی به چی است، آدم بیاید مسجد اهل خدا می‌شود، اهل نجات می‌شود، اهل تقوا می‌شود، از جهنم نجات پیدا می‌کند، مسجد را رها نکنید، ولی حالا منبر هم نداشته باشد، حالا نباید که هر شب مسجد منبر داشته باشد، اگر هم هر شب مسجد منبر داشته باشد مردم خسته می‌شوند، ولی مسجد را رها نکنید مسجد نور دارد، مسجد نظر خدا را دارد، بعد هم نماز که می‌خوانید، همه هم نوشتند حتی مراجع هم قبلاً در رساله‌هایشان نوشته بودند نماز جماعت از یازده نفر که رد می‌شود، جن و انس ثوابش را نمی‌توانند بنویسند خدا فقط می‌داند، با اینکه نماز جماعت مستحب است. اما مسجد برکاتی دارد بسیار، بیشترین نمازی را هم که پیغمبر اهمیت می‌دادند نماز صبح بود، اصلاً جماعت صبحشان ترک نمی‌شد چون نماز صبح عظمتش از هشت رکعت نماز ظهر و عصر و هفت رکعت مغرب و عشا طبق قرآن بیشتر است، مهم‌تر است، دو رکعت است، ولی خدا ارزش بالاتری برایش گذاشته ﴿اقْرَأِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ﴾ نماز ظهر و عصر «الی غسق اللیل»، مغرب و عشا «و قرآن الفجر» یعنی نماز صبح، اسم نماز صبح قرآن الفجر است، یعنی قرائت اول سپیده، قرآن یعنی قرائت، فجر یعنی سپیده اول، سپیده صادق، «انّ القرآن الفجر کان مشهوداً»، این ارزش نماز صبح. گفت نمازش را خواند و آمد در دفتر نان هم آورده بودند یک حلیم مفصلی

کشید و نان سنگک را داد به ما و گاهی هم لقمه می‌گرفت و می‌گذاشت در دهان ما و گفت سیر شدی، گفتم آره، گفت می‌خواهی بروی برو، اما اگر دلت خواست صبح‌های جمعه اینجا صبحانه به این خوبی هست من هم هستم، بیا دو تایی با هم صبحانه بخوریم، اما بیا نماز و بیا پا منبر و بیا نماز جماعت و، اولش را آدم باید بفهمد یک جوان را چگونه بیاورد مسجد، خود همین هنر خیلی مهم است. گفت به من گفت صبح جمعه اما من دیگر هم ظهر دارم می‌روم، هم شب دارم می‌روم، هم نماز یاد گرفتم، هم وضو و غسل یاد گرفتم، هم خمس یاد گرفتم، هم کارهای بدم را کنار گذاشتم، هم یکی آدرس یک دختری را به من داد کرج بروم ببینم ازدواج نکنم، گفت به تو می‌گویم حالا او که همه دخترها را ندیده بود حالا زن خودش را دیده بود، نمی‌دانم کرج از چه خانواده‌ای زن گرفته بود، می‌گفت خدا به هیچ کس مثل من زن به این خوبی نداده، این قدر از این زن راضی بود من هم دیگر سال‌ها با او رفیق بودم، خدا هم چهار تا پسر به او داد بچه‌های خوب به ترتیب هم اسم ائمه را روی بچه‌هایش گذاشته بود و خیلی بچه‌ها خوب بودند، حالا جدیداً من چون دیگر دو سه ساله تهران نیستم، شنیدم از دنیا رفته، خدا رحمت کند همه رفتگان را، این مرد توبه‌کار را، آن آخوندی که این را توبه داد، این را امام صادق علیه السلام می‌گوید به گونه‌ای باشید که لات عرق خور مست، علاقمند به دین ما بشود، عاشق این روش ما بشود، بعضی پدرها تلخ‌اند، بچه‌ها هم از خود پدر فراری‌اند هم از دینش، این خیلی خطرناک است و گیر قیامتی سنگینی دارد.

قدرت جاذبه حضرت علی علیه السلام

ببینید یک آدم شیعه باید حوزه جاذبه باشد، نه دافعه، بله قرآن به ما دستور دفع هم داده اما چه کسانی را، کفار لجباز را، نه مردم گنه‌کار را، حالا همه جا گنه‌کار هست، نباید لگد در شکم گنه‌کار زد یا ردش کرد یا راهش نداد، روش پیغمبر صلی الله علیه و آله روش امیرالمؤمنین علیه السلام، زیاد شنیدید فکر کنم، که امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان حکومتشان به قول امروزی‌ها آن وقتی که رئیس جمهور مملکت بودند تک و تنها رفته بودند یک منطقه چند فرسخی



کوفه داشتند برمی گشتند، یک مسیحی این بارش، از روی قاطر یا اسب افتاده بود از این گونی های صد کیلو تنها مانده بود نمی توانست بلند کند، امیرالمؤمنین علیه السلام اصلاً نپرسید تو مسلمانی، مسیحی هستی، فرمود بارت افتاده؟ گفت آره، فرمود: من کمکت می کنم بار کنی، حالا گونی آرد بوده هر چیز بوده، آنوقت هم که یادتان است گونی ها خاکی بود، گونی ها کتانی بود، پشم این کتان ها می زد به لباس آدم، حضرت علیه السلام این گونی را بغل کرد، حالا گرد و خاکش هم نشست روی لباس رئیس جمهور، خوب باشد، می تکانیم، می روم خانه عوض می کنم، طوری نیست، گذاشت روی قاطر، یا روی اسب، ولی آن مسیحی دید عجب آدم نرمی است این آقا، خیلی هم خوش اخلاق، متبسم گفت اهل کجایی؟ به حضرت علیه السلام گفت، حضرت نگفت من اهل مکه ام یا مدینه ام، فرمود محلم کوفه است، گفت خیلی خوب ما هم یکی از دهات های این طرف را می رویم، رسیدند سر دو راهی مسیحی از آن طرف می رفت مثلاً می رفت طرف شرق، حضرت علیه السلام هم می آمدند طرف جنوب که کوفه است، اما دید امیرالمؤمنین علیه السلام، این روایت در اصول کافی است در باب عشرة کافی، اما دید امیرالمؤمنین علیه السلام دارد دنبالش می آید، گفت آقا مگر شما کوفه نمی روید؟ فرمود چرا، گفت این طرفی که کوفه نمی رود، می رود ده ما، حضرت علیه السلام فرمود می دانم، گفت پس چرا داری می آیی؟ فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله ما به ما دستور داده با یکی که سلام و علیک می کنیم وقت خدا حافظی، دو سه قدم بدرقه اش بکنیم، گفت من این دین را قبول کردم، این یک اخلاق، یک رفتار، گفت من قبول کردم، حالا آدرس کوفه ات را می دهی، این حالا در اصول کافی دنباله اش نیست، فرمود بله، مسجد کوفه، گفت چه کاره ای؟ خدمتگزار خلق خدا، اسمت؟ علی بن ابی طالب علیه السلام، ای داد بیداد، این رئیس جمهور مملکت است. این گونی گرفت کولش، بغلش، گذاشت روی قاطر من، چی؟ هیجان زده شد، حضرت علیه السلام فرمود، چرا هیجان زده ای ما دو تا با هم رفیقیم، رفیق که از رفیق هیجان زده نمی شود، بار تو افتاده بود اخلاق اقتضا می کرد کمکت کنم، بارت را بار بکنم، ببینید مسیحی را جذب می کند، یهودی را جذب می کند، این ها همه از برکات تقواست.

روضه حضرت علی اکبر علیه السلام

دو تا فرزند ابی عبدالله علیه السلام شهید شدند یکی از آنها شش ماهش بود که شنیدید، یکی هم آن جوانی که نمونه نداشت، اصلا هم وزن نداشت، نمونه نداشت، من دیگر یکی - دو - سه ساله، واقعا طاقت بیان مصائب را ندارم، خیلی به من فشار می‌آید یک مقدار باید کلی‌تر بگویم، علی اکبر علیه السلام روی خاک افتاده بود دور هم افتاده بود، ابی عبدالله علیه السلام باید می‌آمد بالای سرش.

پس بیامد شاه معشوق الست	بر سر نعش علی اکبر نشست
سر نهادش بر سر زانوی ناز	گفت کای بالیده سرو سرفراز
ای ز طرف دیده خالی جای تو	خیز تا بینم قد و بالای تو
این بیابان جای خواب ناز نیست	این منم صیاد تیرانداز نیست
خیز بابا تا از این صحرا رویم	نک به سوی خیمه لیلا رویم
این قدر بابا دلم را خون مکن	زاده لیلا مرا محزون مکن

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا، و لوالدی والدینا. و لمن وجب له حق علینا، اللهم اشف مرضانا، اللهم اهلك اعدائنا، اللهم اجعل عاقبة امرنا خیرا، اللهم ارحم لموتانا. برحمتک».



جلسہ مقیم

سید امارتقوا

اخلاقان را الهی کنید

سخن، در مسئله بسیار مهم و مورد توجه خداوند و انبیاء علیهم السلام و ائمه طاهرين تقوا بود. کلمه تقوا عربی ست فارسی اش به معنای خود نگاه داشتن، حفظ کردن خویش از افتادن در ورطه گناهان و معاصی است. گناهی که بخشی از آن فقط ظلم به خود انسان است و بخش عمده‌ای از آن ظلم به دیگران است. انسان ظالم در حقیقت انسانی است که هماهنگ با خداوند نیست، هماهنگ با انبیاء علیهم السلام نیست. هماهنگ با ائمه طاهرين نیست. یکی از سفارشات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که مرحوم علامه مجلسی رحمته الله در بحار نقل کرده. در یکی از جلدهایی که مسائل معنوی پیغمبر صلی الله علیه و آله را ذکر می کند این است که پیغمبر صلی الله علیه و آله به همه امت از زمان خودشان تا قیامت خطاب کردند: «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ». چون ما می توانیم و برایمان این امکان است پیغمبر صلی الله علیه و آله امر کردند ما را که متخلق به اخلاق خدا شویم. یکی از اخلاق پروردگار این است که ظالم به کسی، به چیزی و به موجودی نیست. مهربان است، حکیم است، اهل گذشت است، نان رسان است، رزاق است، نیکوکار است، محسن است، اینها چیزهایی نیست که ما نتوانیم عمل بکنیم ما می توانیم برای همه خوب باشیم، برای خودمان خوب باشیم، برای زن و بچه مان، اقوام مان خوب باشیم، ما قدرت داریم که به کسی بدی نکنیم، ظلم نکنیم، حق کسی را پایمال نکنیم، چون همه این کارها از دست ما برمی آید، قرآن، انبیاء، ائمه طاهرين ما را دعوت کردند به اینکه خوب باشیم و نهیمان کردند

از اینکه بد باشیم، دعوت کردند کارهای خوب را در حد خودمان انجام بدهیم و از کارهای بد بپرهیزیم، مخصوصاً بعضی از ماها که سَنَشان هم بالا رفته، ممکن است زود از کوره در بروند، تلخ بشوند، بد حرف بزنند، اینجا ما که سن بیشتری داریم باید مواظبت بیشتری هم داشته باشیم، تحمل بکنیم، بردباری بکنیم، صبر داشته باشیم و هر برخوردی و هر پیشامدی را به خوبی به نیکی و به درستی حل بکنیم. گناه فقط این گناهان در ذهن ما نیست، در ذهن ما یک سلسله مسائل است که اعتقاد داریم گناه است درست هم است، روابط نامشروع گناه است، شراب‌خواری گناه است، قماربازی گناه است، مال مردم را بردن گناه است، این‌ها گناه است، اما یک سلسله مسائلی هم هستش که مردم نه همه‌شان، یک عده‌اشان، واقعا فکر می‌کنند گناه نیست، یکی همین عصبانیت است، از کوره در رفتن است، خشمگین شدن است که در این فضای عصبانیت هم چشم آدم رها می‌شود، خیلی تند نگاه می‌کند. هم زبان آدم رها می‌شود، بی ربط می‌گوید، یاوه می‌گوید، گاهی ناسزا می‌گوید، گاهی فحش می‌دهد، گاهی هم که در این عصبانیت‌ها گاهی در خیابان‌ها دیدیم دست و پای آدم هم رها می‌شود می‌زند، مشت می‌کوبد، لگد می‌زند، فریادهای نامناسب می‌کشد، خود این عصبانیت گناه است بعد منشأ گناهان دیگر هم می‌شود، منشأ فحش دادن می‌شود، منشأ تندخویی می‌شود، منشأ زدن با دست می‌شود، منشأ لگد کوبیدن می‌شود، در این کتک‌کاری‌ها هم اگر پوست طرف قرمز بشود، سیاه بشود، پاره بشود، زخم بشود، بشکند، تاماش دیه دارد، حالا ممکن است کسی زیر بار نرود و ندهد، ولی شرعا مدیون است، باید برود بپرسد، من در گوش کسی زدم قرمز شد، سیاه شد، پاره شد، خون آمد، زخم شد، شکست، این‌ها شرعا دیه دارد یا وقتی که لطمه می‌خورد به لباس مردم، به ماشین مردم، این‌ها دیه دارد، به قول قدیمی‌ها تاوان دارد، پس گناه فقط این گناهان مشهور و معروف در ذهن ما نیست. یک سلسله امور دیگر هم گناه است تقوا این کمک را به آدم می‌کند یعنی ترک کردن، آلوده نشدن، وصل به گناه نشدن، کمک می‌کند که آدم از خیلی از گناهان دیگر در امان بماند. مثلاً وقتی آدم عصبانی می‌شود خدا را یاد کند یا به قول پیغمبر ﷺ آب به صورتش بزند یا بنشیند، و یک مقدار تحمل بکند، خود این خودنگهداری در مقابل آتش خشم، از چند تا دیگر گناه آدم را حفظ می‌کند، اینکه آدم تند نگاه نکند، بد نگوید، عربده بی جا نکشد، مشت بلند نکند، لگد نزند،



لباس مردم را پاره نکند به ماشین مردم لطمه نزند اینها هر کدامش یک گناه است، دیه هم دارد، قصاص هم دارد، دین هم دارد.

منفعت‌های تقوا

تقوا اصلاً منافعش قابل محاسبه نیست. من حالا دقیقاً یادم نمی‌آید یک وقتی باب تقوای کتاب پرقیمت بحار را مطالعه می‌کردم، عددش را دقیق نمی‌دانم اما به نظرم می‌آید که در رده‌بندی که برای این بحث شده، دوازده منفعت کلی برای تقوا در قرآن بیان شده، حالا بخواهند این را تحلیل به جزئیات هم بکنند، خیلی مفصل می‌شود. مثلاً یک سود تقوا _این یک سودش است از یازده تا سود_ آن هم این است که اهل تقوا در قیامت از آتش دوزخ در امانند، این یک سود است، حالا این سود کم است واقعا آدم وقتی که در آیات قرآن و روایات عذاب‌های رنگارنگ را می‌بیند، به خودش می‌گوید اگر تقوا غیر از این یک دانه منفعت را نداشته باشد که انسان را از آتش دوزخ امنیت می‌دهد همین برایم کافی است، کم نیست این منفعت شما به قرآن اگر دقت بکنید، می‌بینید جهنمی‌ها پنج بار، پنج بار، بیشتر نه، اجازه دارند با شخص پروردگار حرف بزنند، پنج بار، حالا ما که هیچ کدامان، به لطف خدا با این بستگی به اهل بیت علیهم‌السلام با این دو رکعت نمازمان، با این یک روزه‌مان، با این یک خرده کار خیرمان، با این خمس دادنمان، اهل دوزخ نیستیم، و اهل جهنم نیستیم، چون من می‌خواهم بار پنجم را بگویم ابتدا لازم بود این را بگویم که احترام شما و ادب به مجلس رعایت بشود. پنج بار با پروردگار عالم اجازه حرف زدن مربوط به دوزخی‌هاست، چون مثل دنیا نیست، که هر کس هر چیز دلش خواست بگوید، هر کس هر چیز دلش خواست بنویسد، تا بعداً حسابش را برسند، یکی از ویژگی‌های قیامت که در سوره مبارکه هود بیان شده، این است. **﴿يَوْمَ تَأْتِي لَا تَكَلُمُ نَفْسٌ إِلَّا بِذَنبِهَا﴾**، ترکیب آیه از نظر ادبی نکره در سیاق نفی است. حالا یعنی چه؟ این یک نکته علمی است خیلی هم

به درد این مجلس نمی‌خورد که من توضیح بدهم، شرح بدهم. نکره در سیاق نفی معنی‌اش این است در این آیه، قیامت یک نفر اجازه حرف زدن ندارد مگر پروردگار عالم اعلام بکند که شما حق حرف زدن داری و الا همه زبان‌ها بسته است، هیچ کس اجازه ندارد حرف بزند، هیچ کس، می‌دانید چه کسانی در قیامت هستند، جزء گروهی که در قیامتند انبیاء هستند، ابراهیم هم هست، موسی هم هست، عیسی هم هست، ولی بدون اجازه خدا یک نفر طبق آیه شریفه حق حرف زدن ندارد، روز عجیبی است. حالا می‌رویم می‌بینیم، تمام وعده‌های قرآن تحقق پیدا می‌کند، و در مقابل چشم همه بینندگان قرار می‌گیرد، همه از قبرها در می‌آیند در حالی که ساکت هستند، انگار در آنجا اصلا صدای نفس هم نمی‌آید.

تقوا انسان را از حبس حق مردم باز می‌دارد

اینجا در کتاب شریف در اصول کافی، در جلد دوم، یک روایتی نقل شده سنگین است این روایت، البته این روایت هم ان شاء الله در قیامت کاری به کار ما ندارد، یعنی به کار مردم مؤمن، اینکه می‌گویم کاری به کار ما ندارد، نه اینکه کاری به کار همه ندارد، شما همین امروز بعد از نماز جماعت مسجد بروید بیرون اگر من با شما باشم، نشان می‌دهم که فردا این روایت با چه کسانی کار دارد، چه کسانی، یک طایفه‌اش همین زنان و دختران بی‌حجاب‌اند، ما بد حجابی نداریم، ما یا حجاب داریم یا بی‌حجابیم. این روایت با آنها کار دارد، با حرام‌خورها کار دارد، با ستمگرها کار دارد، با آنهايي که حق مردم را حبس می‌کنند، و با شکل‌های مختلف می‌گویند ده میلیون بده جواز را امضا بکنیم، صد میلیون بده تا مجوز این کارخانه را به تو بدهیم، این حقش است یک خانه بسازد جواز حقش است، کارخانه درست کردن حقش است، مغازه باز کردن یا ساختن مغازه حقش است، این‌ها که همه حق مشروع است، امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی سر کار آمد تمام استاندارهای قبلی را عوض کرد به تمام استانداران جدیدش نوشت این سه تا حکومت قبل از من حق مردم را نگه می‌داشتند وقتی حق مردم را آزاد می‌کردند و به مردم می‌دادند که رشوه



بگیرند، به استانداران می‌نویسد: گذشتگان من هلاک شدند و رفتند جهنم، شما مواظب باشید، هر حقی مردم دارند بی رشوه به آنها بدهید، این‌ها حق مردم است. این جور که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید من کاری به مسئله فقهی رشوه در غیر دادگاه‌ها را ندارم، رشوه دادگاه‌ها که، پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید دهنده و گیرنده و دلالتش هر سه ملعونند، و هر سه اهل دوزخ‌اند، من کاری حالا به رشوه‌های غیر دادگاه‌ها و دادگستری‌ها ندارم، اگر باشد که ملعونند، اگر نباشد هم که خوش به حالشان، اما این که می‌گوید قبلی‌های من حقوق مردم را نگه داشتند، وقتی آزاد کردند که توانستند از مردم رشوه بگیرند، فقهی این رشوه را من بحث نمی‌کنم حرفی هم نمی‌زنم اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید، قبلی‌ها رفتند جهنم، به احتمال قوی برمی‌گردد به همین حبس حق، چون یکی از گناهان کبیره حبس حق مردم است، خیلی سنگین است، خیلی زشت است، خیلی بد است تقوا به درد اینجاها می‌خورد که آدم را از ظلم، از گناه از ظلم به دیگران از بردن حق دیگران از حبس حق دیگران در امان می‌برد.

تقوا سبب نجات از ذلت روز قیامت

حالا این دوازده سود کلی که تقوا دارد، یکی از آنها امنیت از آتش دوزخ در روز قیامت است کم است، این امنیت. نه. حالا جهنمی‌ها را یک نگاه به آنها بکنیم، طبق قرآن، اجازه دارند پنج بار با خدا از داخل جهنم حرف بزنند بیرون که بودند در محشر که اجازه نداشتند، به احدی حق حرف زدن داده نمی‌شود مگر به اذن الله حالا پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید، ما ان شاء الله مورد هجوم این روایت نیستیم، اما خیلی‌ها هستند، جواب هم ندارد، پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: اولین کسی که از میان انسان‌ها، قیامت وارد بر خدا می‌شود منم، به اولین کسی هم که اجازه حرف زدن می‌دهند منم، یعنی اول سخنگوی میلیاردها نفر، در قیامت پیغمبر صلی الله علیه و آله ماست، به خاطر عظمتش، جایگاهش، مقامش، چقدر هم ادب دارد در برابر پروردگار، که بی‌اجازه خدا حرف نمی‌زند وقتی به او اجازه می‌دهند، می‌فرماید: حرف من بعد از اینکه به من اجازه دادند حرف بزنم این است با یک دستم قرآن را برمی‌دارم، با یک



دستم هم دست اهل بیتم را در دستم می‌گذارم و به پروردگار می‌گویم از کل امت من بپرس بعد از مرگ من با این قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام من چه کردند. خدایا! چطور زن‌ها می‌گفتند ما مسلمانیم اما به حجاب قرآن من گوش ندادند، برای چه لخت شدند و ریختند بیرون، مگر حجاب در قرآن نبوده، مگر امیرالمؤمنین علیه‌السلام راجع به حجاب سخنرانی خیلی شدید ندارد در کوفه، مگر محرم نامحرمی، قانون اهل بیت علیهم‌السلام نبوده، مگر خدا شراب را حرام نکرده، مگر قمار را حرام نکرده، مگر قاطی بودن زن و مرد را در این جلسات، مهمانی‌ها، عروسی‌ها، آن هم با آن اوضاع حرام نکرده، مگر نشان دادن بدن نیمه‌عریان عروس را در میدان‌ها حرام نکرده، خدایا! بپرس از این امت بعد من با این قرآن و با این اهل بیت من چه معامله‌ای کردند چه کار کردند، یعنی فکر می‌کنید خدا به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌گوید حالا تو و امت تو هم یک مشت مرد و زن درپیتی بودند و نشان کن، گله نکن، خدا این را می‌گوید؟ نه خیر خدا این را نمی‌گوید خدا می‌گوید: امروز این روز است، ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ خدا در تمام اهداف با پیغمبرش هماهنگ است، شما می‌دانید پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود شب معراج دوزخ را که به من نشان دادند من پانزده گروه از زنان امتم را در جهنم دیدم، نگاه کردم دیدم ولی از جبرئیل پرسیدم گفتم این زن‌ها، زن‌های کدام امتند؟ گفت آقا این پانزده گروه زنان امت خودت هستند، پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عذاب‌هایشان را هم بیان کرده، مرحوم مجلسی هم کلّ روایت را فکر کنم در جلد ۱۰۳ بحار، نقل کرده، البته کتاب‌های دیگر هم نقل کردند، اینکه من مدعی‌ام از امت پیغمبرم این مصونیت نمی‌آورد. مصونیت ما در برابر عذاب با تقواست، گناه نکنیم، حالا حداقل هیچ گناه کبیره‌ای را مرتکب نشویم، پافشاری بر گناهان کوچک هم نداشته باشیم. این حداقل است، این حداقل تقواست که امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: «اتَّقِ اللَّهَ بَعْضَ التَّقَىٰ وَ إِن قُلَّ»، تقوا داشته باشید گرچه کم باشد، حداقل باشد، چون اگر تقوا نداشته باشید همه درها بسته است به رویتان، با تقوا



دری را به روی خودتان باز بگذار، «وَ اجْعَلْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ سِتْرًا وَ اِنْ رَقَّ» همه پرده‌های حرمت بین خودتان و خدا را پاره نکنید بگذاری یک پرده ولو نازک بماند که لایق احترام خدا باشید، خوب این پنج بار را دوزخیان اجازه می‌دهند حرف بزنند، اگر اجازه نمی‌داد که جهنمی‌ها از وقتی در جهنم می‌رفتند دیگر تا ابد حرف نمی‌توانستند بزنند. این پنج بار چه می‌گویند. هر پنج بار التماس می‌کنند: ما را به دنیا برگردان دیگر بدی‌هایمان را می‌گذاریم کنار، در همه امور آدم خوبی می‌شویم، برگردان، هر یک بار خدا یک جواب حکیمانه قانع‌کننده به آنها می‌دهد، که هیچ راه برگشتی وجود ندارد، ما که یک‌بار شما را در دنیا آفریدیم، وقت هم به شما دادیم، عمر هم دادیم، پیغمبر ﷺ هم که آمد، هشداردهنده هم آمد، حالا هیچ هشداردهنده‌ای را ندیدی، عقلت هم به تو نگفت این کارت بد است، عقلت که بود، دفعه پنجم که می‌گویند ما را از جهنم در بیاور، بفرست در دنیا، اول هم گفتم آیه مربوط به ما نیست درباره آنهاست، به آنها گفته می‌شود: ﴿قَالَ اٰخِسُّوْا فِيْهَا وَلَا تُكَلِّمُوْنَ﴾، اخیسوا معنیش چیست؟ می‌دانید، هر حیوانی را یک جوری می‌رانند و می‌خوانندش، بعضی از حیوان‌ها را می‌خواهند با آنها حرف بزنند می‌گویند جوجو، پیش پیش، بعضی‌ها را می‌گویند هُش، با هر حیوانی به یک زبانی حرف می‌زنند حیوان‌ها هم می‌فهمند این زبان را به سگ چه می‌گویند؟ چخه، اخیسوا، یعنی این دوزخیان را مثل سگ ردشان کنید، «و لا تكلّموا» تا ابد دیگر حق حرف زدن با من را ندارند، لال بشوند. یک منفعت تقوا امنیت از این عذاب و از این برخورد است. کم است این منفعت؟ کم نیست. می‌توانیم از هر گناهی خودداری کنیم، بله، که می‌توانیم چرا نمی‌توانیم، کرااا من، شما، خودمان را امتحان کردیم، گناه پیش آمده خداوند لطف کرده محبت کرده، احسان کرده آلوده نکردیم خودمان را، می‌توانیم اهل تقوا باشیم قطعاً، می‌توانیم اهل بهشت باشیم قطعاً، می‌توانیم «تخلّقوا باخلاق الله» باشیم، قطعاً می‌توانیم.



۱. نهج البلاغه، حکمت، ۲۴۲.

۲. مؤمنون: ۱۰۸.

دو جوان با تقوا

یک روایتی برایتان بگویم خیلی برای جوان‌ها خوب است، خیلی زیباست البته دو تا روایت است، یکی از آنها مربوط به پیغمبر ﷺ است یکی از آنها مربوط به حضرت باقرؑ است، هر دو هم داستان است، هر دو هم کوتاه است، کم است. بیرون مدینه هوای پنجاه درجهٔ بیابان ریگ‌ها داغ، رسول خدا ﷺ با چند نفر می‌رفتند آنجا هم که دیدید، دشت نیست، صحرا نیست، همه‌اش تپه و سرازیر و سربالا و جای صاف ندارد، گاهی آدم یکی را می‌بیند، او آدم را نمی‌بیند، پیغمبر اکرم ﷺ با این چند نفر دیدند یک جوانی پیراهنش را درآورده و با بدن بدون پیراهن روی این ریگ‌های داغ می‌گلتد، و به خودش می‌گوید، حالا در دلش، یا با زبانش، بچش، بعد هم طاقت نمی‌آورد حسابی با شکم، با پشت، بماند روی این ریگ‌ها داغ است خیلی تا می‌خوابد به پشت سریع برمی‌گردد، روی شکم می‌خوابد سریع بر می‌گردد، جوان، مثل شما جوان‌ها، شما خوبید، اگر خوب نبودید که به مسجد و به این روایات و آیات راه پیدا نمی‌کردید که امید می‌آید، دلیل بر خوبیتان است؛ قدر خودتان را بدانید. بعد بلند شد و پیراهنش را پوشید نمی‌دانست که پیغمبر ﷺ و این چند نفر هم او را دیدند. آمد برود صدایش کرد، با یک دنیا محبت فرمود: جوان چه کار می‌کردی، گفت آقا ما ازدواج نکردیم، جوانیم گاهی تحت فشار قرار می‌گیریم و آن فشار درونی هم به ما می‌گوید می‌خواهی فشار کم بشود؟ یک گناه کن، یک رابطهٔ نامشروع، گفت وقتی تحت فشار قرار می‌گیرم، می‌دوم بیرون مدینه وقت گذاشتم، روی این ریگ‌ها می‌افتم، می‌بینم طاقت ندارم. حالا آن جوان نمی‌دانست فاصلهٔ خورشید تا زمین صد و پنجاه میلیون کیلومتر است، از صد و پنجاه میلیون کیلومتری خورشید ریگ‌ها را داغ کرده، گفت بعد به خودم می‌گویم، تو با این سن بیست و دو، سه سالگی و قدرتت، طاقت یک ذره ریگ داغ را نداری، چه جوری می‌خواهی گناه بکنی خودت را درگیر آتش دوزخ کنی، فشار را می‌شکنی، حالا یک مدت است راحتی، تا حرارت این ریگ‌ها را حس می‌کنی، تحت فشاری، دوباره تا می‌خواهد حمله کند، بدو بدو می‌آیم حمله‌اش را رد می‌کنم، چه گفت پیغمبر ﷺ به این جوان فرمود: به



این اصحاب من دعا کن، تو جزو کسانی هستی که دعایت مستجاب است. یعنی مردم با تقوا دعایشان مستجاب است. با تقوا این یک روایت.

یک روایت امام باقر علیه السلام نقل می‌کنند آن یک خرده مفصل است، من تلگرافی برایتان بگویم بالأخره لات‌های محل یک خانم جوانی را وادار کردند به یک شکلی خودش را بیاندازد در خانه یک جوان پاکدامنی، گفتند اگر بروی و این را وادارش بکنی که گناه بکند، ما جایزه خوبی به تو می‌دهیم. حالا با آن طرحی که کشیدند، نقشه‌ای که کشیدند، مرحوم مجلسی هم نقل کرده، انداختند در این خانه. هوا هم سرد بود یا مطبخش روشن بود، منقلش روشن بود، بالاخره آتش‌ها گل انداخته بود، تا این زن آمد چادرش را انداخت روسری‌اش را انداخت، جوان هم بود خودنمایی کرد، این جوان پاکدامن هم خیلی آرام، رفت سراغ منقل آتش، انگشتش را گذاشت بغل آتش، تا جلز ولز انگشت آمد در بیاید، آن زن، چادرش را پوشید و بدو آمد در کوچه به همین لات و لوت‌ها گفت به دادش برسید، دارد خودش را می‌سوزاند، او هم نمی‌خواست خودش را بسوزاند، ریختند داخل، از بغل منقل کشیدند او را کنار، چه کار کردی، گفت والله یک ذره، یک ذره خیلی خیلی کم مزه آتش قیامت را به بدنم چشاندم، به بدنم گفتم طاقتش را داری؟ دیدم ندارد، گفتم نداری، با این زن کاری نداشته باش. همین. تقوا. باز هم درباره تقوا حرف هست ان شاء الله جلسه بعد.

روژه امام حسین علیه السلام

خانه خدا شب جمعه، شب خیلی نورانی است خیلی نورانی نزدیک اربعین است و حسین جان امسال زوارهایت هم دارند بیشتر شهید می‌دهند، دشمن گرگ‌تر شده، سگ‌تر شده، خوک‌تر شده، این دشمنان عربستان که آمدند عراق، دارند نشان می‌دهند اولاد همان شمر و خولی و سنان و یزیدند، که دیگر ما باور بکنیم این مصائبی که برادران اهل علم روی منبر می‌خوانند، درست است، هرچه بگوییم درست گفتیم. می‌بینید که دارند چه کار می‌کنند، که همین امروز سه تا موشک از راه دور انداختند در کربلا، معلوم است که این‌ها اولاد بنی امیه و یزید و بنی عباس و شمر و خولی‌اند، معلوم است.



حالا یک سؤال از شما برادران و خواهران بکنم، کشتن یک نفر چقدر اسلحه لازم است؟ الان در همین ایران ما آنهایی که عصبانی می‌شوند، دعوایشان می‌شود یک چاقو می‌کشد تو سینه یکی می‌میرد، یا می‌زند در گردن یک کسی می‌میرد. آن وقت کشتن یک نفر که هفتاد و یک داغ دیده بود، تشنه بود، گرسنه بود، چقدر اسلحه لازم داشت. چه کار کردید که وقتی خواهر آمد بدن را نگاه کرد سه تا سؤال کرد ا أنت أخی؟ تو برادر منی. و ابنُ والدی، تو پسر امیرالمؤمنین علیه السلام بابای منی، و ابن امی تو پسر فاطمه زهرا علیها السلام مادر منی؟

زخم تنش ز انجم هفت آسمان فزون	زینب چو دید پیکری اندر میان خون
پامال پیکری نتوان گفتنش که چون	بی حد جراحی نتوان گفتنش که چند
این نیست آنکه در بر من بوده تا کنون	گفت این گلو بریده نباشد حسین من
ور این حسین من تن او از چه غرق خون	گر این حسین من سر او از چه بر سنان
یا خواب بوده آنکه گشت مرا رهنمون	یا خواب بوده ام من و گم کرده‌ام طریق
آمد ز حنجر شه لب تشنگان برون	می‌گفت و می‌گریست که جانسوز ناله‌ای
ره گم نگشته خوش بنشان آمدی بیا	که ای عندلیب گلشن جان آمدی بیا

می‌دانید اول کاری که کرد کنار بدن چه بود. رویش را کرد به طرف مدینه «صلی علیک یا رسول الله ملیک السماء هذا حسینک مرمل بالدماء، مقطّع الاعضاء، مسلوب العمامة و الرداء»^۱

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا، و لوالدی والدینا، و لمن وجب له حق علینا. اللهم به حق الحسین اشف مرضانا، اهلک اعدائنا و انصر امام زماننا، و اجعل عاقبة امرنا خیرا».



۱. الملهوف علی قتلی الطفوف ص ۱۸۰ - مثير الأحزان ص ۷۷.

جلسہ ہشتم

درجات تقوا

اهل تقوی صاحب با ارزش ترین خصلت‌ها

نکات بسیار مهمی را در باب تقوا از آیات قرآن و روایات شنیدید. کسی که تقوا دارد؛ یعنی روحیه خودداری و خودنگه‌داری از گناه، طبق قرآن مجید و روایات و نهج البلاغه با ارزش‌ترین خصلت‌های ارزشی را دارد. دلیلش هم روشن است پروردگار در قرآن می‌فرماید: با ارزشترین شما در پیشگاه خداوند باتقواترین شماست ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾. یعنی بزرگواری و ارزش انسان پیش خدا طبق استفاده‌ای که از این آیه می‌شود، یک بزرگواری و ارزش معمولی است و یک ارزش برتر و بالاتر و بیشتر که آن ارزش بالاتر و بیشتر عاملش و سببش همین تقواست. یعنی آن کسی که روحیه خودداری از گناه را دارد پیش پروردگار از ارزش بیشتری نسبت به دیگران برخوردار است.

حتما از طریق همین مجالس، مساجد، شنیدید که انسان‌ها در پیشگاه پروردگار درجاتشان متفاوت است؛ یکسان نیست. اهل ایمانند که درجاتشان متفاوت است، چون آنهایی که ایمان ندارند، خدا و قیامت را باور ندارند، آنها از این پرونده بیرون‌اند، خارج‌اند، غیر مؤمن، ارزشی پیش پروردگار ندارد، یعنی اهل ایمان ارزش دارند، ارزش‌هایشان متفاوت است، یکسان نیست. برای نمونه این آیه را دقت بفرمایید «یرفع الله الذین آمنوا منکم» از بین شما انسان‌ها آنهایی که اهل ایمانند دارای مقامند. دارای بزرگی‌اند، دارای رفعتند، «یُرفَع



اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ» اما در بین شما اهل ایمان که دارای مقام و مرتبه و ارزش هستید، یک عده‌تان، مقام بالاتری دارید، مقام برتری دارید، منزلت شایسته‌تری دارید، چه کسانی؟ ﴿وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾، مردم مؤمنی که اهل معرفت‌اند، اهل علم‌اند، اهل شناخت‌اند، رفتند درس خواندند، زحمت مطالعه دین را به خودشان دادند و معارف دین را به خوشان دادند این‌ها به درجاتی از اهل ایمان رفعت بیشتری دارند، ارزش بیشتری دارند. ما در این آیه می‌بینیم که ارزش‌ها متفاوت است. و گوناگون است.

ویژگی‌های اهل تقوا

البته همه ارزش‌داران اهل نجات هستند، همه ارزش‌داران اهل بهشت‌اند قطعاً، ولی چون درجاتشان، ارزش‌هایشان با همدیگر مختلف است، پاداش‌ها هم در قیامت مختلف است، چون پروردگار عالم اهل بهشت را هم تقسیم کرده به پنج گروه، که این هشت بهشت در اختیار همین پنج گروه است و هر کدامشان به تناسب ارزش‌شان مقامی خاصی در بهشت دارند. این پنج گروه طبق آیه ۶۹ سوره مبارکه نساء که سوره چهارم قرآن است، فاتحه و بقره و آل عمران و نساء آیه شصت و نهم، و «مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» یعنی مؤمن مطیع مؤمنی که در حدّ توان خودش، قدرت خودش، گنجایش روحی خودش، دستورات پروردگار عالم را و پیغمبر ﷺ را اطاعت می‌کند. این‌ها آدم‌های گمشده‌ای نیستند که حالا ما شناسیم‌شان، آدرسی از آنها نداشته باشیم، این‌ها آدم‌های معمولی هستند، روشنند، آشکارند، «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ» مؤمن مطیع خدا و رسول شما هستید و امثال شما، خوب بالأخره با توفیق پروردگار با اذن پروردگار ما در این مدت عمرمان خواسته‌های خدا را اطاعت کردیم، نماز خواندیم، روزه گرفتیم، مستطیع بودیم حج رفتیم، خیلی راحت بدون اینکه سختمان باشد. خمس‌مان را دادیم، کشاورزیم زکاتمان را دادیم، به پدر و مادر احترام کردیم، حق زن و بچه را رعایت کردیم، با مردم بی‌علت شرعی درگیر نشدیم، تلخی



نکردیم، نراندیم، کاری نکردیم که مردم به دین بدبین بشوند، این می‌شود مؤمن. مؤمن مطیع خدا و پیغمبر ﷺ، در بهشت‌اند. این یک گروه.

گروه‌های مختلف اهل بهشت

«فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ»، این چهار تا گروه هم دنبال هم بیان شدند ﴿مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾، پنج طایفه در این آیه شمرده شدند که این هشت بهشت «جنات تجری من تحتها الانهار» در اختیار این پنج گروه است. ولی ملاحظه می‌کنید که پنج گروه‌اند، همه هم اهل ایماند اما درجاتشان با همدیگر فرق می‌کند، مقامشان با هم دیگر فرق می‌کند، انبیا با شهدا، با صدیقین، با صالحین از نظر رتبه روحی و عقلی و عیار اخلاص و عبادت یکسان نیستند؛ با هم تفاوت دارند. با اینکه تفاوت دارند از نظر درجه و رتبه ولی در آیه ملاحظه می‌کنید همه‌شان جزء «انعم الله علیهم» هستند، یعنی اهل نجاتند، اهل بهشت هستند، و همه‌شان هم نسبت با پادشاهان، در کمال رضایتند، چون آنجا جای امنیت و آرامش است. جای دغدغه و اضطراب و این‌ها نیست که باعث بشود آدم گله‌مند باشد، نه آنجا کسی نسبت به پادشاهش، مقامش، مرتبه‌اش، منزلتش، گله‌ای ندارد. اما یک اصل بر این‌ها به اصطلاح از نظر ایجاد رتبه حاکم است و آن تقواست. هر کس طبق قرآن دارای تقواست، پیش خدا آدم با قیمتی است، آدم باارزشی است، گرچه کلّ مردم دنیا هم برایش ارزش قائل نباشند خوب نباشند. آن ارزیابی که به درد ما می‌خورد و به ما نمره می‌دهد ارزیابی پروردگار است نه مردم، مردم آدم را بد بدانند، خوب بدانند، یا در حقّ آدم قضاوت‌های ناباب بکنند، امله، قدیمی است، فکرش فکر بازی نیست، یا حرف‌های بالاتر مهم نیست، خدا می‌داند که این حرف‌ها را برای بندگان خوبش می‌زنند، که در قرآن فرموده ﴿وَلَا يَخَافُونَ يَوْمًا لَا تَأْتِيهِمْ﴾

۱. نساء: ۶۹

۲. مائده: ۵۴

نمی‌گوید آدم اگر یک صد درصد خوب باشد، همه قبولش دارند هیچ جای قرآن نمی‌گوید، مگر انبیاء علیهم‌السلام را امت‌هایشان دانه دانه قبول داشتند، مگر اولیای خدا را دانه دانه‌شان را مردم قبول داشتند، شما آیات قرآن را ببینید، چقدر در حق انبیاء علیهم‌السلام و لنگاری کردند، یاوه‌گویی کردند، باطل‌گویی کردند، حرف‌های ناروا و ناشایسته زدند. این‌ها با زدن این حرف‌ها خودشان گناه کردند و گرنه این‌هایی که گفتند در انبیاء الهی علیهم‌السلام که نبوده. به قول امام صادق علیه‌السلام این یاوه‌گویان مبطلین یک گناهی مجانی بار خود کردند و رفتند جهنم، هیچ چیزی هم از انبیاء علیهم‌السلام کم نشد، انبیاء علیهم‌السلام هم در مقابل این یاوه‌گویی‌ها صبر کردند، برای خدا دلسرد نشدند، ناامید نشدند، درجه‌شان رفت بالاتر، اجرشان رفت بالاتر، اما و ما شما خدایی نکرده گیر این توقع نیفتیم که چون مؤمنیم، اهل مسجدیم، اهل عبادتیم، اهل خمسیم، زکاتیم، اهل خوردن حرام نیستیم، پس هیچ کس در حق ما نباید هیچ چیز بگوید، نه، پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: «شما تا آخر عمرتان از زبان حسودان و یاوه‌گویان در امان نخواهید بود» این‌ها ادامه دارد، آن ارزیابی به درد ما می‌خورد و برای ما نمره می‌آورد که مربوط به پروردگار باشد، پروردگار یک نشانه‌هایی را در قرآن قرار داده، هر کس آن نشانه‌ها را داشته باشد مؤمن است و ارزش دارد پیش خدا. دو تا نشانه‌اش در همین آیه‌ایی بود که قرائت کردم، اطاعت از خدا، اطاعت از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خدا، این نشانه مؤمن بودن، وقتی من اطاعت کنم از این دو منبع، خوب می‌شوم اهل عبادت، می‌شوم اهل خدمت، می‌شوم اهل بردباری، می‌شوم اهل تقوا چون همه این حرف‌ها را خدا و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به ما زدند ما را دعوت کردند به این خصلت‌های باارزش. خوب خدا من را مؤمن بداند برایم کافی است، دیگر بیشتر که نمی‌خواهم، کل مردم دنیا هم من را بد بدانند، خوب بدانند، مهم نیست.

آرزوهای پوچ انسان‌های ضعیف‌الایمان

یک روایتی یک وقت یک جایی دیدم، جایش را گم کردم، به نظرم هم آمد که در مستدرک البحار، سفینه البحار مرحوم محدث قمی باشد، در باب زبان گشتم دیدم آنجا



نیست حالا نمی‌دانم کجا دیدم، اما روایت خوشمزه‌ای است. به درد همه ما هم می‌خورد که ما در مقابل طوفان‌های زبان مردم اگر خدا ما را خوب می‌داند، از کوره در نرویم، دلسرد نشویم، غصه نخوریم چرا ما که خوبیم ما که مؤمنیم، ماکه حق کسی را نبردیم، مال کسی را نخوردیم، چرا این قدر پشت سر ما دری‌وری می‌گویند یا جلوی رویمان، خوب بگویند، آن چیزی که برای ما مهم است امضای خداست. از کجا بدانیم خدا روی ما امضا دارد، همین علائمی که در قرآن گفتند، در روایات، در ما باشد، ما امضای شده‌ی خداییم و الآن هم هستیم، ان شاء الله حالا بگویند هرچه می‌خواهند بگویند، این روایت خیلی به درد آنهایی می‌خورد که در مقابل یاهوهای دیگران ناراحت می‌شوند، رنجیده می‌شوند، یک خرده دلسرد می‌شوند، خودشان را بیگانه از روزگار به حساب می‌آورند، و خدایی نکرده مثل ضعیف‌الایمان‌های زمان قارون می‌گویند: ای کاش ما هم متجدد و کرواتا و فُکلی و امروزی بودیم که این قدر ما را سرزنش نمی‌کردند، بد و بیراه نمی‌گفتند. آن ضعیف‌الایمان‌های زمان قارون بعد از منبر در سوره قصص نگاه بکنید، این‌ها می‌گفتند: نمازهای خدا را که ما می‌خوانیم، روزه‌های خدا را که ما می‌گیریم، جنگی که اتفاق می‌افتد ما با موسی می‌رویم، در درگیری‌ها ما هستیم، خدا همه دلارها را داده به قارون، چرا به ما نداده؟ ناراحت بودند. وقتی که خداوند به زمین امر کرد دهانت را باز کن قارون، و خانه ثروتش را با خودش فرو ببر، آن وقت آنهایی که می‌گفتند همه حرف‌های خدا را ما گوش دادیم، پول‌ها را خدا داده به این مردک، وقتی دیدند قارون با ثروتش فرو رفت این قدر نشستند خدا را شکر کردند که خوب شد به ما پول نداد وگرنه ما هم مثل این مردک می‌شدیم. اگر خدا باطن پرورنده ما را را به ما نشان بدهد، عجیب آدم آرامی می‌شویم، سر همین پول نداشتن، آرام، سر همین صندلی نداشتن، آرام، آرام.

یکی از این هفت، هشت، تا چهره‌هایی که می‌خواستند رئیس جمهور بشوند یکی از آنها خیلی امید داشت بشود نشد، آن وقت من یک تبریک خیلی جانانه برایش نوشتم. نوشتم از اینکه پروردگار اراده نکرد بار سنگین هفتاد و پنج میلیون بندگان را به گردن تو بگذارد،



من به تو تبریک می‌گویم خدا نگذاشت صندلی گبرت بیاید. من این را از حضرت زهرا علیها السلام یاد گرفتم نمی‌دانستم حضرت صدیقۀ کبری علیها السلام فکر کنم در دعاهای بعد از نماز عصرش است، که خدا را به چیزهایی که به او نداده شکر می‌کند، این خیلی مسئله مهمی است «الحمد لله الذی لم یجهدنی شیئا من کتابه»، خدایا نگذاشتی من دچار وسوسه در حقایق بشوم، نگذاشتی من دچار شک و تردید بشوم، نگذاشتی که من به یک گناه آلوده بشوم، نگذاشتی چه، نگذاشتی چه، خدایا به آنهایی که به من ندادی تو را شکر می‌کنم، مگر فقط به داده‌های خدا آدم باید شکر بکند.

برخی نعمت‌ها به دلیل عدم شایستگی از ما بازداشته می‌شود

سعدی نقل می‌کند، سعدی، واعظ بود آدم باسواد بود شیراز منبر می‌رفت پنج تا از منبرهایش را هم نوشته این را در ابتدای کلیتاش چاپ کردند منبرهای خیلی خوبی است، یعنی یک آدم منبری وارد، این پنج تا منبر را که می‌خواند می‌بیند در منبر آدم هنرمندی بوده. با روایات خیلی سر و کار داشته در گلستانش، در بوستانش، در اشعارش، اشاره به روایات و آیات زیاد دارد ایشان نقل می‌کند: موسی داشت می‌رفت کوه طور، بیرون شهر مصر دید یکی کسی تا نافش رفته در خاک به موسی گفت داری می‌روی کوه طور، گفت بله، گفت من را می‌بینی تا نافم در خاک است، چون دیگر پارچه‌ای که خودم را بپوشانم ندارم، یعنی گداتر از من و تهی‌دست‌تر از من و بی‌پول‌تر از من در این مصر نیست، حالا ما در خاکیم که یکی بیاد یک زیرشلواری به ما بدهد پایمان کنیم بلکه بتوانیم یک جایی برویم هیچ چیز، لخت. حالا که می‌رومی کوه طور به پروردگار عالم بگو یک رسیدگی به زندگی ما بکند، چیزی به ما بدهد موسی رفت، مناجات خودش که تمام شد، به پروردگار عالم گفت که این بنده‌ات ما را واسطه کرده یک چیزی به این بده، خطاب رسید این روحیه لیاقت این که چیزی به او بدهم، ندارد. من به او لطف کردم چیزی به او نمی‌دهم، محبت کردم این حالیش نیست که ندادن مال به او محبت ویژه من به اوست، حالا تو بنده ویژه منی از من



درخواست کردی ما نوک قلم را شل می‌کنیم یک چیزی گیرش بیاید، از کوه طور که برگشت دید یک جا جمعیت زیادی جمعند، داد و بیداد، فریاد، تا چشمشان به موسی افتاد، آرام شدند تا موسی بیاید قضاوت بکند، آمد گفت چه خبر است گفتند آقا یکی عرق خورده مست کرده چاقو کشیده یکی را کشته فرمود: چه نامردی، مردک پست، کیست؟ آوردند او را، موسی دید لختی پریروز است، این یک خرده پول گیرش آمد گفت یک دلی از عزا دریاوریم، فعلا یک ده سیر عرق بدهیم بالا، یک خرده بدنمان گرم بشود بینیم چه می‌شود، این شایستگی نداشت، اگر پول نمی‌دادند به او، می‌رفت بهشت حالا که پول دادم سوار پول شد رفت جهنم. این یکی را هم کشته حالا باید قصاص هم بشود.

پول برخی را جهنمی می‌کند

پول برای همه مرکب برنده به بهشت نیست، خیلی‌ها با پول می‌روند جهنم، خیلی‌ها. صندلی هم همین جور، اگر به من و شما صندلی نداده، بنشینید شبانه‌روز خدا را شکر کنید. معلوم نبود اگر صندلی را به ما می‌داد ما چه بلاهایی سر خودمان و زن و بچه‌مان و آخرتمان درمی‌آوردیم. این خیلی محبت است خیلی، یک وقت به من گفتند صندلی نداری؟ گفتیم هم نخواستیم هم نمی‌دهد به من، هر دوش، ما صندلی می‌خواهیم چه کار، یک صندلی به ما دادند دیگر، طمع که نباید بکنیم، صندلی ما از کل رئیس جمهورهای دو تا پله هم بیشتر دارد می‌خواهم چه کار، که از همه صندلیمان بلندتر است که، بعد هم این صندلی‌ها نهایت سه ساله، چهار ساله، ده ساله، در حکم‌هایی که رهبری به صندلی‌دارها می‌دهد همین‌هاست دیگر، سه سال، پنج سال، نهایتا ده سال، می‌گیرند از آدم، بعد آدم می‌شود بی‌صندلی، اما این صندلی که خدا به ما داده مال سیدالشهداست نه خدا می‌گیرد، نه سیدالشهدا علیه السلام. حالا دیگر صندلی می‌خواهی چه کار آقا پول که داری دیگر، طمع بیشتر برای چه؟ برای چه خودکشی می‌کنی که تمام وقت را می‌گذاری روی پول، نه نماز جماعتی، نه مسجدی، نه احیائی، نه عاشورایی، نه تاسوعایی، با پولت هم که یک روز

یکی از این جلسات را برپا نمی‌کنی، یک قرآن برای ابا عبدالله علیه السلام نمی‌دهی، خمس هم که نمی‌دهی، خوب باز پول می‌خواهی چه کار، تو که خودت را جهنمی کردی، عذاب بیشتر برای چه می‌خواهی، قانع شو به همان یک مقدار جهنمی که برای خودت درست کردی، یا با صندلی، یا با پول، یا با شهوت جنسی، چه خبرت است؟ **﴿فَمَا أَصْبَرَهُ عَلَى النَّارِ﴾** چه طاقتی نسبت به عذاب جهنم دارید که مدام دارید بار می‌کنید.

بی ارزشی قضاوت مردم و اهمیت قضاوت خداوند سبحان

ارزیابی خدا برای ما قیمت دارد، حالا آن روایتی را که جایش را گم کردم موسی بن عمران حالا من این روایت را خیلی تهرانی برایتان معنی می‌کنم، به پروردگار گفت که خدایا نمره ایمان من، عمل من، اخلاق من، اصلا نمره من پیش وجود مقدس تو چقدر است، می‌گوید بالاترین نمره در کشور ما بیست است، می‌دانید حالا یکی را هم که می‌خواهند تعریف بکنند می‌گویند آقا از خوبی نمره‌اش بیست است، در راندگی نمره‌اش بیست است، در منبر نمره‌اش بیست است، در گریه بر ابی عبدالله علیه السلام نمره‌اش بیست است، این دیگر یک نقطه تعریف است، به پروردگار گفت ما پیش تو نمره‌مان چند است، موسی! بیست است، عیبی نداریم ما؟ نه، نقصی نداریم ما؟ نه، گفت من پاک پاکم، خوبم؟ خوب، خدایا در این ملت کسی هم پشت سر ما حرف می‌زند، خطاب رسید تا دلت بخواهد، این قدر دری‌وری می‌گویند، یاوه می‌گویند، باطل‌گویی می‌کنند. گفت خدایا ما که عیبی نداریم برای چه این قدر پشت سر ما بد می‌گویند، حالا من از تو یک تقاضا بکنم خطاب رسید تقاضا کن، گفتش که جلوی بدگویی زبان‌های مردم را در حق من بگیر خدا فرمود: نمی‌گیرم، گفت: چرا، فرمود: برای اینکه پشت سر من که خدایم و خلقشان کردم و نشان را دارم می‌دهم، برو بین مردم بگرد، ببین چه چیزها می‌گویند. اصلا یک عده‌ای پشت سر



من می‌گویند عالم خدا ندارد، من هستم، من خلقشان کردم، من روزی‌یشان را می‌دهم، همین‌ها هم که می‌خواهند بگویند عالم خدا ندارد، همین قدرت حرف زدن را خودم به آنها دادم، همین را خرج می‌کنند می‌گویند عالم خدا ندارد، تو داری با کمک من حرف می‌زنی. اما می‌گویند ندارد، یکی می‌گوید خدا دارد اما درست بلد نیست خدایی کند یکی می‌گوید پول‌ها را همه را داده به قارون، چرا به ما نداده، یکی می‌گوید چرا یوسف را این‌قدر زیبا آفرید، ما را چرا این‌قدر بی‌کیافه آفرید. برو، داخل مردم ببین پشت سر خود من چقدر حرف می‌زنند، که پیغمبر ﷺ فرمود اصلاً توقع نداشته باشید که هیچ چیز پشت سرتان منفی نگویند می‌گویند، شما مردم مؤمن حسود دارید، مخالف دارید، کینه‌ورز نسبت به خودتان دارید، حرف‌های مردم هم تمام نمی‌شود، دریا دریا هم یاوه بگویند ضرری برای شما ندارد، من باید امضای‌تان کنم که کردم، من باید ببرم‌تان بهشت که می‌برمتان، دیگر چه می‌خواهد یک چیزی تهران می‌گویند، نمی‌دانم کرج هم می‌گویند، می‌گویند: مرگ می‌خواهی برو گیلان، دیگر چه می‌خواهی، اگر خدا قبولت دارد دوستت دارد عبادات را قبول می‌کند، تو را بهشت هم می‌برد، خوب دیگر آرام باش، حالا هرکس هرچه می‌خواهد بگوید، بگویند.

یک چیز زیبایی، می‌گویم زیبا به نظرم زیبا بود برایم پیش آمد قشنگ بود، رفته بودم اداره گذرنامه گذرنامه‌ام را عوض بکنم فکر کنم یکی از افسرهایی که پشت میز بود که کار من با او بود این جوانی بود حدود سی سالش بود، یک مثلاً هفت-هشت سال بود استخدام شده بود، خیلی هم وارد این مسائل دینی و نمی‌دانم مسجد و آخوند و این‌ها نبود، معلوم بود، اما خوب آدم آرام بااخلاقی بود، یکی دیگر از مأمورین بالا دستش گفتش که ورقه‌های ایشان را خودت پر کن، یعنی گفت حالا دیگر خودکار نده به خودش بنویسد، گفت چشم، به آن مقام بالاتر، حالا باید از من بپرسد که آن ورقه تعویض گذرنامه را پر بکند، گفت آقا اسمت؟ نمی‌شناختند من را، حسین، فامیلت؟ فامیلم، متولد کی هستی؟ این سال تولد، اسم پدر؟ پدر، مادر؟ مادر، بعد رسید به اینجای ورقه‌ای که نوشته تابعیت گفتم

ایران، یک جا نوشته دین، گفت دینتان چیست؟ گفتم مسیحی، آخر تو عبا و عمامه و قیافه و از من مثلا باید بپرسی دینت چیست، تا گفتم مسیحی دو تا بغل دستی‌هایش خیلی خندشان گرفت به او گفتند آدم حسابی این فلان کس است، باز هم من را شناخت گفت خوب ببخشید دینتان. حالا در یک اداره هم رفتیم و فکر کردند ما مسیحی هستیم خوب باشیم، یا بی‌دینیم، خوب باشیم. خدا باید ما را بپذیرد، خدا باید ما را امضا کند، خدا باید ما را قبول کند.

خوبان عالم انسان‌های مؤمن را دوست دارند

مردم یا زبانی دارند هماهنگ با قبولی و امضای خدا، آنها هم مردمی هستند که قرآن می‌گوید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ اللَّهُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾ واقعا خوبان عالم هر جا ما را ببینند با ما خوب تا می‌کنند خوب، هر جا. واقعا این جور است من پنج بعد از ظهر در لندن سوار هواپیمایی انگلیس شدم چون آن روزی که می‌خواستم برگردم ایران و بعد از آن هم منبر داشتم هواپیمای ایران نمی‌آمد لندن، خوب باید دو روز می‌ایستادم وقت نداشتم، بلیط هواپیمای لندن را گرفتم، به تهران سوار شدم، خوب ساعت آنجا با ما چهار ساعت فرق دارد یعنی من ۵ بعد از ظهر که آنجا سوار شدم ایران ساعت ۹ شب بود، آنجا کاملا آفتاب بود چهار ساعت مانده بود به غروب اما اینجا ۹ شب بود، من دو تا نماز را باید در هواپیما می‌خواندم یکی نماز مغرب و عشاء را یکی نماز صبح را، چهارصد تا هم مسافر در هواپیما بود، که جایتان خالی هیچ کس هم غیر من نماز نخواند، همه هم ایرانی بودند، فقط من یکی نماز خواندم با چیزهای دیگرش گوشت خوک خوردند، عرق خوردند، چهار دفعه، چون چهار بار هفت ساعت در هوا بودیم دیگر، چهار بار پذیرایی می‌کردند، من به سر مهماندار هواپیما که اونیفرم انگلیسی تنش بود آمد رد بشود یک ساعت بود در هوا بودیم هنوز آفتاب بود ولی ایران دیگر شده بود ساعت ده شب. به او گفتم آقا! من هوا که تاریک شد، یعنی



رفتیم در تاریکی باید نماز بخوانم، هم نماز مغرب و عشاء را هم نماز صبحم را، گفت هیچ مانعی ندارد، حالا اونیفرم انگلیسی هم تنش بود، من هم در هواپیما لباس‌هایم را گذاشته بودم داخل یک ساک دستی با یک پیراهن عربی نشسته بودم، سرش را آورد در گوش من آهسته اطرافش را پایید گفتش که تابع چه مذهبی از مذاهب اسلامی هستید؟ گفتم شیعه، گفت شما صبر کنید هوا تاریک بشود، من یک پتو برایتان جلوی طیاره می‌اندازم مهر هم می‌گذارم، قبله را هم از خلبان می‌پرسم، من هم مثل خودتان هستم. اما خوب نمی‌شود اعلام بکنم. یعنی قرآن می‌گوید پاکدلان هر جا ببینند تو را دوستت دارند. حالا یک عده‌ای هم هر دری‌وری می‌خواهند بگویند هوا که تاریک شد دیدم آمد گفت تشریف بیاورید پتو انداختم جای مناسب، قبله را هم پرسیدم نمازتان را بخوانید نماز صبح هم وقتی پتو انداختم مهر گذاشتم می‌آیم خبرتان می‌کنم که همان کار را هم کرد. شما مؤمنید مؤمنان شما را دوست دارند ملائکه هم شما را دوست دارند، جن مؤمن هم شما را دوست دارد، این را که من دارم می‌گویم از قول حضرت مجتبی علیه السلام می‌گویم، انبیاء علیهم السلام هم شما را دوست دارند، ائمه علیهم السلام هم دوست دارند، ما یک هم چنین پشتوانه‌های قوی داریم. بی‌دین‌ها یک دانه از یارها را ندارند، راحت. اما ما یار داریم دنیا به دادمان می‌رسند، برزخ به دادمان می‌رسند، قیامت به دادمان می‌رسند، ما باید شاد زندگی کنیم باید با خنده و با نشاط زندگی کنیم، ما باید از خدای خودمان به این نعمتی که به ما داده آن هم نعمت این همه رفیق راضی باشیم. ولی هرچه که ما مایه تقوایمان را بیشتر بکنیم، در پیشگاه خداوند ارزش‌مان بیشتر می‌شود، مقام‌مان بالاتر می‌رود، تا به عرش این آیه **﴿ان اکرمکم عندالله اتقاکم﴾**. یعنی ما می‌توانیم تا قلّه بالارزش‌ترین شدن‌ها گرچه وقتان هم در دنیا کم شده باشد عیبی ندارد گذشته قابل جبران است و همین آینده کم هم قابل به دست آوردن سنگین‌ترین سرمایه‌های معنوی است ما هرچه عیار تقوایمان را بیشتر بکنیم، عیار ارزش و کرامت‌مان در پیشگاه پروردگار قطعاً بیشتر می‌شود، سنگین‌تر می‌شود، وزین‌تر می‌شود، و محبت کلّ طوایفی که گفتم به

جایگاه، نشانه‌ها و آثار تقوا

ما بیشتر می‌شود، این‌ها همه حلقه‌وار به هم وصل است فرشتگان ما را دوست دارند، تقوایمان که بیشتر بشود، بیشتر دوستان دارند. خدا ما را دوست دارد تقوا بیشتر بشود، بیشتر دوستان دارد انبیاء علیهم‌السلام ما را دوست دارند، تقوا بالاتر برود آنها هم دوستیشان می‌رود بالاتر، تقوا آقا برکات عجیبی دارد تقوا کلید باز کردن درهای فیوضات است تقوا قفل است، که در جهنم را به روی انسان تا ابد قفل می‌کند تقوا، تقوا، تقوا. این سه باری که گفتم متن یک روایت که ابراهیم مخارق از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند به حضرت علیه‌السلام عرض کردم همه شما را من دوست دارم، امام صادق علیه‌السلام پنج، شش تا سفارش به ما کرد، اولش سه بار تکرار کرد، شیعیان ما! اتقوا الله، شیعیان! اتقوا الله شیعیان! اتقوا الله، از گناه کنار بکشید از گناه اجتناب کنید، اجتناب کنید.



جلسه پنجم

معنای تقوا

سکینی دادگاه قیامت

از کسانی که حافظ کل قرآن بود و برای تعلیم قرآن، آموزش معانی آیات قرآن، تربیت مردم در خطرناک‌ترین روزگار، روزگار حکومت بنی امیه و در هنگامی که اهل واقعی قرآن در مضیقه بودند و هر آن بیم قتل آنها می‌رفت، سعید بن جبیر بود. نوشته اند از اصحاب حضرت زین العابدین علیه السلام بوده است. به شدت هم علاقمند و عاشق امیرالمؤمنین علیه السلام بود و عاقبت هم به خاطر کارهای مثبتش تبلیغش، مربی بودنش، تعلیم قرآنش، به دست حجاج بن یوسف گرفتار شد و شهید شد. یک روز کسی خدمت این مرد قرآنی، این مرد الهی آمد از او سؤال کرد سعید با این اطلاعاتی که تو از قرآن داری، از آیات قرآن، مفاهیم قرآن، داری، تقوا معنیش چیست؟ سعید بن جبیر که وارد بود آگاه بود به هر سؤال کننده‌ای به تناسب درک و فهمش جواب بدهد؛ که این خودش یک هنر بسیار مهمی است که انسان بلد باشد بداند و بفهمد باید هر کسی را مطابق شأنش، ظرفیتش و گنجایشش، جواب بدهد. به این شخص سؤال کننده گفت: - چون سؤال کننده هم عرب بود، اعراب قدیم هم با لباس بلند رفت و آمد داشتند خیلی از مناطق شان هم بیابان و کویر بود، پر از تیغ‌های خشک بود اگر کسی پیاده می‌خواست در این بیابان‌ها، در میان این خارستان‌ها رفت و آمد بکند، ناچار بود خیلی مواظبت بکند که لباسش، بدنش، در معرض حمله این خارها، این تیغ‌ها، این گیاهان خشک قرار نگیرد، نمی‌دانم دیدید ندیدید، یک خارهایی در آن بیابان‌هاست که اسم یک نوعش را امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه بردند حسک



سُعدان، خیلی خار تیز و خشک و یک حالت انگار نشکنی دارد، که حضرت علیه السلام در یکی از فرمایشاتشان می‌فرمایند «وَاللَّهِ لَأَنَّ أَيْتَ عَلَيَّ حَسَكِ السُّعْدَانِ مُسَهَّدًا وَ أُجْرًا فِي الْأَعْلَالِ مُصَفَّدًا أَحَبُّ إِلَيَّ^۱» اگر علی بن ابی طالب علیه السلام را اول شب ببرند و با بدن بدون پیراهن روی خار سعدان بخوابانند که این خار با وزن بدن نمی‌شکند بلکه از همه طرف در بدن فرو می‌رود، چون تیز است خیلی هم درد دارد، حالا آدم روی یک گیاهی می‌خوابد گیاه خودش هم می‌خوابد و می‌شکند، ضرری به بدن نمی‌زند زخم نمی‌کند، اما این گیاهی که حضرت اسم آوردند نمی‌شکند در همه بدن فرو می‌رود، اگر من را شب تا صبح آیت یعنی سر شب تا صبح، بیتوته شنیدید که می‌گوید شب در مسجد کوفه بیتوته کرد، یعنی نخواهید از اول اذان مغرب و عشا تا طلوع فجر نخوابید. اگر من را اول شب تا صبح روی چنین تیغ تیز نشکن فرورونده در بدن بخوابانند، و بعد بیایند دست و پای من را به زنجیر ببندند و روی این خار و تیغ بکشند_ معلوم است اگر یک بیابانی پر از چنین خاری باشد به نام سعدان و آدم را ببندند نتواند فرار بکند نتواند دفاع بکند و روی این تیغ تیز نشکن بکشند او را، خوب هر تکه گوشت آدم سر یک تیغ گیر می‌کند و دیگر چیزی از آدم باقی نمی‌ماند، حضرت علیه السلام می‌فرماید: چنین بلایی اگر به سر من بیاید «أَحَبُّ إِلَيَّ» پیش من خیلی شیرین‌تر است بهتر است «مَنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ وَ غَاصِبًا لِشَيْءٍ مِنَ الْخَطَامِ»، _ شیرین‌تر است که تکه تکه بشوم روی این تیغ تا اینکه من را در دادگاه الهی سر پا بایستاند بگویند شما در دنیا که بودی به بعضی از بندگان خدا ظلم کردی و چیزی از مال مردم را نامشروع بردی. این برای من شیرین‌تر است. روی حسک سعدان تکه تکه بشوم و همچنین دادگاهی را برایم سرپا نکنند.

باز در همین بیابان‌های عرب یک تیغ تیز نشکنی است که خود اعراب اسمش را گذاشتند ضریح با ضاد، با عین، که پروردگار اسم این گیاه را در سوره غاشیه جزء سی‌ام قرآن برده، چون عرب‌ها می‌شناختند این گیاه را یک خار سفت سخت، نشکن تیزی است که در بین



حیوانات یکی از حیواناتی که قویترین آرواره و دندان را دارد شتر است. شتر اگر فقط یک لقمه از این ضریع را بخورد، تمام لثه و دهان خونین می‌شود این قدر این تیغ سفت است، تیز است، نشکن است، چون عرب‌ها این تیغ را می‌شناختند، خداوند اسمش را در قرآن آورده به چه مناسبت وقتی پروردگار عالم می‌آید شرح حال قیامتی مردم بی‌دین را می‌دهد، مردمی که می‌توانستند دیندار باشند می‌توانستند آدم‌های خوبی باشند می‌توانستند حلال و حرام خدا را رعایت کنند می‌توانستند اهل عبادت باشند، اهل خدمت به خلق باشند، اما یک راه دیگر را انتخاب کردند تمام عمرشان یاد خدا نبودند، اهل عبادت نبودند، اهل خدمت نبودند، آدم‌های درستی نبودند آدم‌های باوقار سنگین و بارزشی نبودند و به یکی از آیات سوره هود خودشان، خودشان را جهنمی کردند خدا که کسی را جهنمی نمی‌کند، اگر کسی برود جهنم با پای خودش رفته نه با هل دادن خدا. این در همه آیات مربوط به دوزخ هست.

خاصیت غذای جهنمی‌ها

در جهنم در سوره غاشیه درباره خوراک و آشامیدنی این مردم بی‌دین، این مردم ظالم، این مردمی که عبادتی نداشتند، خدمتی نداشتند، خیلی عجیب است! می‌فرماید غذایشان، یک غذا داریم یک آشامیدنی داریم، غذای این‌ها، طعامشان، ﴿لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ﴾ ببینید چون اعراب می‌شناختند ضریع را، این گیاه سفت نشکن، و تیغ، و تیز، می‌گوید غذای دوزخیان گیاه ضریع است گیاهی که در زمین جهنم درمی‌آید، عجیب این است که آتش جهنم این گیاه را شعله‌ور نمی‌کند و خاکسترش نمی‌کند اما پخته آتش است. این‌ها می‌خورند، باید هم بخورند، نمی‌توانند هم نخورند، اما پروردگار عالم می‌فرماید این طعام دوزخیان دو صفت دارد، دو خصلت دارد، ﴿لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنَ الْجُوعِ﴾، نه

۱. غاشیه: ۶

۲. غاشیه: ۷



خوردگان را سیر می‌کند و نه به بدنشان اضافه می‌کند. فقط باید بخورند، حمالی برای بدن، همین، لا یسمن، نه چاقشان می‌کند که قدرتی بگیرد بدن، «و لا یعنی من جوع» نه گرسنگیشان را برطرف می‌کند این هم یک غذایی است، آدم شکمش را پر نکنند سیر نشود، آخر گرسنگی جزء ألم‌هاست در قدیم در کتاب‌ها می‌نوشتند، می‌نوشتند گرسنی ألم است، ألم یعنی چه؟ با الف، یعنی درد، ناراحتی، رنج، ببینید آدم که گرسنه‌اش می‌شود، خیلی هم که شدید بشود به خودش می‌پیچید عصبانی می‌شود از کوره در می‌رود، ألم است دیگر یک نوع درد است، دواي این درد چیست غذا، حالا دوزخیان قرآن می‌گویند، گرسنه، چه گرسنه‌ای، طعامشان چیست؟ ضریح، گیاه نشکن و تیغ‌دار، می‌خورند سیر نمی‌شوند، یعنی این طعام ذاتش سیرکننده نیست، چاقشان هم نمی‌کند یعنی برای بدن هیچ کاری نمی‌کند آشامیدنی‌شان چیست؟ ﴿سُقَىٰ مِنْ عَيْنٍ آتِيَةٍ﴾ یک چشمه‌ای در جهنم است که آبش با آتش دوزخ جوش آمده، آتش دوزخ چند درجه است. نمی‌دانیم، نمی‌دانیم، دانشمندان نوشتند حرارت مرکز خورشید بیست میلیون درجه است. شما اصلاً فکرش را بکن، امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید آتش جهنم بزند بیرون کل آسمان‌ها را درجا نابود می‌کند، خورشید چیست! چند درجه است!

دعوت مردم به سوی حق با زبان نرم

چه خوب است آدم بنشیند با افرادی که آدم‌های بدی هستند، آدم‌های گنه‌کاری‌اند، آدم‌های بی‌دینی‌اند، نرم حرف بزند و به آنها بگوید شما پیغمبران خدا را دروغگو می‌دانید ائمه علیهم السلام را دروغگو می‌دانید، حالا این بی‌دین‌ها در ایران هیچ کسی را که قبول نداشته باشند خیلی‌هایشان امیرالمؤمنین و امام حسین علیهم السلام را قبول دارند خیلی‌هایشان، حالا آنها را آدم نگویید به آنها بگوید شما علی علیه السلام را قبول دارید، می‌گوید جانم فدایش، امام حسین علیه السلام را قبول داری؟ بله، خوب این علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام را راستگو می‌دانی؟



بله، می‌دانی این‌ها گفتند کسی که خدا را عبادت نکند خادم خلق نباشد، آدم درستی نباشد می‌رود جهنم. می‌دانی غذای جهنم چیست؟ ضریح است، می‌دانی آب خوردنش چیست؟ چشمه‌ای که با آتش جهنم به جوش آمده صرف می‌کند برای دو روز خوش‌گذرانی، تا ابد بروی جهنم آن غذا را به تو بدهند و آن آشامیدنی را به تو بدهند طاقت می‌آوری، تو همین سر سفره پنج- شش تا از این چوب خلال‌ها را بجو، ببین دندان‌ت، لثه‌ات، آرواره‌ات طاقت می‌آورد. همین چهار تا خلال یک خرده برو بالاتر، یک شیشه را خرده کن بخور، نه یک خرده برو بالاتر، میخ‌ها را بخور، نه یک خرده برو بالاتر، زغال را بگذار روی گاز سرخ بشود یک لقمه زغال بخور، طاقت داری خوب می‌گویند طاقت ندارم، اثر هم دارد با حرف زدن با این‌ها امیرالمؤمنین علیه السلام یک جمله بسیار زیبایی دارند به ما می‌گویند می‌گویند از گنه‌کار ناامید نباشید، حرف بزنید با آنها حالا از ده تایشان دوتایشان ممکن است گوش ندهند، ولی هشت نفرشان گوش می‌دهند، این‌ها خوابند امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه از آنها تعبیر می‌کند به خواب رفته، خوابند، خوابند، قلبشان خواب است که توجهی به خدا ندارند، به حلال و حرام ندارند، به انبیاء علیهم السلام ندارند، به ائمه علیهم السلام ندارند، خواب را می‌شود بیدار کرد نمرده که، مرده را نمی‌شود بیدار کرد اما خواب را می‌شود.

بهترین اخلاق

وجود مبارک ابی عبدالله علیه السلام داشتند در کوچه می‌رفتند، یک کسی از شام که در فرهنگ معاویه بزرگ شده بود این آمده بود مدینه دید یک آقایی را مردم به او احترام می‌گذارند، گفت این کیست، چون نمی‌شناخت نیامده بود مدینه، گفتند حسین بن علی علیه السلام است، گفت کدام علی؟ علی بن ابی طالب، آمد جلوی ابی عبدالله علیه السلام را گرفت شروع کرد به یاوه‌گویی، باطل‌گویی، توهین به امیرالمؤمنین علیه السلام، توهین به حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام، امام علیه السلام جلوی او را نگرفت، در دهانش نزد، خوب دارد حرف می‌زند بگذار ببینم آخرش به کجا می‌رسد، چه می‌گویند تحمل، بردباری در برابر بیمار، خواب، اشتباه‌کار،



آخر بعضی از دوستان متدین ما در ایران، تا یک کلمه خلاف می‌شنوند از کوره در می‌روند، خفه شو بی‌تربیت، پست، برو بیرون، نه! بگذارید حرفش را بزند، تا نوبت شما بشود، دیگر حرف‌هایش که تمام شد، خوب ابی‌عبدالله علیه‌السلام هنرمندترین آدم عالم خلقت است، می‌داند این خواب است باید بیدارش کرد، این در شام تبلیغ کردند علی بن ابی طالب بد بوده، بد اخلاق بوده، خلافاکار بوده، این را خوابش کردند خامش کردند، حرف‌هایش که تمام شد، خیلی نرم حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام فرمودند که شما مسافری، گفت بله، خوب معمولاً مسافر یک نیازمندی‌های دارد، شما در این شهر قوم و خویشی داری؟ نه، خانه داری؟ نه، این چند روزه که می‌خواهی بمانی جا داری؟ نه، پول لازم داری؟ نه، مالم خوب است، فرمودند خوب شما اگر جا ندارید خانه ما جا هست، چند روز می‌خواهی بمانی، هر چند روزی می‌خواهی بمانی بیا بمان، صبحانه‌ات حاضر، ناهارت حاضر، شامت حاضر، پول هم نداری پول به تو بدهم، اگر در این شهر بدهکاری نمی‌توانی بدهی، بدهکاری‌ات را بپردازم، خوب این وقتی این مطالب را از ابی‌عبدالله علیه‌السلام شنید چرتش پاره شد، از خواب بیدار شد، دید این‌هایی که شنیده همه‌اش دروغ بوده، الآن آمده خودش دارد می‌بیند که این شخص منبع ادب، وقار، بردباری، حوصله، بزرگواری، جود، سخا، کرامت، دارد مقایسه می‌کند که ما این‌ها را ندیدیم، آنچه که گفتند غیر این است که الآن داریم می‌بینیم خوب آدم بیدار می‌شود گفت حسین جان! من یک نیاز دارم. یک حاجت، یک درخواست، بیشتر هم نه، فرمود بگو، گفت تو با این خوبی، با این اخلاقت، با این رفتارت، با این منش، معلوم است مورد محبت پروردگاری اگر دعا کنی خدا دعایت را مستجاب می‌کند، من نیاز به یک دعای تو دارم فرمود چه دعایی می‌خواهی، گفت همین الآن دعا کن خدا دستور بدهد زمین دهانش را باز کن من را فرو ببرد، دیگر در دنیا نباشم بعد از این توهین‌هایی که کردم، فرمود، نه، چرا بروی زیر زمین حالا همین روی زمین هستی بیدار شدی، کافی است، گذشته‌ات را هم خدا می‌بخشد، این را اگر ما بتوانیم هنرمندانه و با محبت و با حوصله حرف‌های خدا و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام را انتقال بدهیم قبول می‌کنند بیدار می‌شوند.



یکی از بهترین معانی تقوا

برگردم به اول منبر، از سعید بن جبیر عرب پرسید تقوا چیست؟ سعید به او فرمودند که شما در این بیابان‌های پر تیغ عرب راه رفتی گفت بله راه رفتم، گفت در راه رفتنت چه کار کردی که سالم به آنجایی که می‌خواستی بروی رسیدی؟ چه کار کردی؟ گفت سعید! در این بیابان‌های پر از تیغ تیز نشکن، هم مواظب لباسم بودم به سر تیغ گیر نکند جر نخورد، هم مواظب ساق پایم بودم که تیغ فرو نرود، یک خرده آن طرف تر سی تا زخم با پای خون‌آلود از کنار این تیغ‌ها دربیایم، گفت رفتی یک دانه تیغ لباست را پاره نکرد، یک دانه تیغ به پایت زخم نزد بارک الله! این را که تو انجام دادی اسمش تقواست، تقوا یعنی عزیز دلم تو در یک دنیایی زندگی می‌کنی خارستان است، خار ربا، خار زنا، تیغ دروغ، تیغ غیبت، تیغ تهمت، تیغ خوردن مال مردم، تیغ نگاه بد، تیغ اخلاق بد در آن پر است، مواظب برو تا به بهشت برسی و الا اگر از این‌ها زخم بخوری از پا در می‌آیی دیگر قدم رفتن به بهشت را نداری، این تقواست؛ چقدر زیبا معنی کرد.

شهادت به جرم محبت علی علیه السلام

سعید بن جبیر آدم فهمیده‌ای بود، اهل قرآن بود، حافظ کل قرآن مجید بود، وقتی هم گرفتند او را، حجاج گفت من الآن دستور می‌دهم تو را بکشند، تا یک نفر از ارادتمندان علی علیه السلام را در این دنیا کم کنم، گفت خوب، تو دستور بده من را بکشند، من مرگم می‌شود شهادت در راه علی علیه السلام من اهل نجاتم، و اما تو می‌شوی قاتل و اهل جهنم، چون بدون قانون و قاعده داری من را می‌کشی، تو می‌روی جهنم، گفتش که بنشانیدش برای اعدام، نشانند او را برای اینکه تحقیرش بکند، گفت که صورتش را بگذارید روی خاک این جور سرش را ببرید، ولی صورتش آمد روی خاک با لحن الهیش این آیه را خواند، «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ» سعید! ما تو را از خاک خلق کردیم «وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ»، یک چند وقتی به خاک برت می‌گردانیم، «وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى» قیامت



هم از همین خاک با همین بدن درت می‌آوریم. همین یعنی فکر کرد حجاج حالا اگر صورتش را بگذارند روی خاک تحقیر می‌شود شکست شخصیتی می‌خورد و، این آیه را خواند که یعنی اصلا تو نمی‌دانی چه به چیست، در این عالم، بعد هم ما شصت سال این صورت را در سجده روی خاک گذاشتیم، خود سجده به آدم رفعت می‌دهد، مقام می‌دهد، خیال کردی صورت من را روی خاک گذاشتی من را خردم کردی، تحقیرم کردی، گفت سرش را ببرید، وقتی سر سعید را بریدند، می‌گویند سر بریده خوب هنوز یک چند لحظه جان دارد، با این چشمش تند به صورت حجاج نگاه کرد، حجاج از این شکل نگاه کردن اولاً در کتاب‌ها نوشتند حجاج در زمانی که در حکومت بنی امیه سر کار بود در مناطقی که فرماندار بود و حاکم بود، تا روز کشتن سعید صد هزار نفر را کشت، تک تک ها، همه را به جرم عشق امیرالمؤمنین علیه السلام، و بعد هم اگر یکی هم اصلا با امیرالمؤمنین علیه السلام کار نداشت ولی می‌آمدند شهادت می‌دادند، این عاشق علی علیه السلام است می‌گفت سرش را ببرید، آن وقت بدبخت اصلا کاری به امیرالمؤمنین علیه السلام نداشت، این محبت شده بود جرم.

به خون خویش نویسم به روی لوح مزارم که من به جرم محبت قتیل خنجر یارم این کینه‌ها بوده، الآن یک عده زن، بچه، جوان، پیر، آن جورى که من امسال توانستم به دست بیاورم از شهرهایی که در خود عراق تا کربلا ششصد کیلومتر فاصله است؛ دارند پیاده می‌روند. آن وقت همین نسل حجاج و شمر و یزید، زوار را پیش خودشان محکوم به اعدام می‌کنند، جرمشان هم فقط پیاده رفتن به طرف ابی عبدالله است همین، به این جرم می‌کشند مردم راه، زن راه، بچه راه، کوچک راه، بزرگ راه، این خط از زمان آدم علیه السلام تا حالا بوده. ولی قرآن مجید می‌گوید با پف دهان شما نور خدا خاموش شدنی نیست و نمی‌شود، نمی‌شود، سفیر رومانی که قبلا یک کشور کمونیستی بوده، حالا هم اصلا دین ندارد، حالا آن وقت اعتقاد به کمونیست داشت، دیوار کمونیست خراب شد، سفیر رومانی در عراق سه، چهار شب پیش، از بغداد پا می‌شود می‌رود کربلا می‌گوید آخر بیست میلیون پیاده کجا دارند می‌روند چیست داستان، چیست؟ حالا شما ده نفر را بکشید سفیر رومانی می‌آید راهنمایش می‌کنند می‌گوید من می‌خواهم بروم آنجایی که این آقا دفن است، آنجا را

ببینیم و ببینم چیست هزار و پانصد سال پیش یکی از شما را کشتند چه خبرتان است؟ چه کار دارید می‌کنید. می‌آید حرم ابی عبدالله علیه السلام آن منظره را می‌بیند، آخر حرم نور خداست نور انبیا علیهم السلام در آنجا می‌تابد، نور اولیا در آنجا، چنان تحت تأثیر قرار می‌گیرد پایین پای ابی عبدالله علیه السلام می‌گوید من را شیعه کنید بعد ببرید بیرون، من بدون شیعه شدن بیرون نروم از این مکان، خوب حالا ده تا را شما می‌کشید، این می‌رود سی تا را در رومانی، زن، بچه، دختر، پسر رفیق، بلد است با سواد است شیعه می‌کند، شما هرچه می‌کشید خیزش تشیع خیلی بیشتر می‌شود، امروز من در اخبار دیدم، یک گروه تعزیه‌خوان، در برلین آلمان، برلین، یکی شده بود زین العابدین علیه السلام، یک خانمی شده بود زینب علیه السلام، یکی شده بود یزید، نمی‌دانم یکی شده بود چه، با این‌ها مصاحبه می‌کردند این تعزیه‌خوان‌ها ذاتا آلمانی بودند به زبان آلمانی هم تعزیه می‌خواندند، با آن خانم باحجابی که مصاحبه می‌کرد که نقش حضرت زینب علیه السلام را داشت، گفت شما چطور شیعه شدید؟ گفت چطور ندارد کسی زینب علیه السلام را بشناسد و شیعه نشود، با آن جوانی که نقش زین العابدین علیه السلام بود مصاحبه کرد گفت شما؟ گفت کسی حسین علیه السلام را بشناسد شیعه نشود، عاشق نشود، آن وقت یکی دیگر را نشان داد با آلمانی داشت نوحه می‌خواند، زن و مرد داشتند سینه می‌زدند البته فارسی، عربی هیچ چیز بلد نبودند زبانشان آلمانی بود، مگر این نور خاموش می‌شود. ابداء، این معنی زیبای تقوا از قول سعید بن جبیر.

دعا و روضه

من خیلی خوشحال شدم با اینکه دیشب برای دیدن و زیارت این عبد صالح و مؤمن الهی جناب دکتر کاظم عینی رفته بودم، اما اوایل سخن بود دیدم ایشان را آوردند در آن مجلس حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام ایشان، فرزند آقای مؤمنی، دیگر مریض‌های شیعه، خانه خداست، نزدیک شب اربعین است خدایا به حقیقت زین العابدین علیه السلام همه بیماران شیعه را مخصوصا این‌هایی که تکیه‌گاه مردم بودند و به بندگان تو یک عمری خدمت کردند و به

ویژه آقای دکتر را که به این کرج حق دارد، واقعا حق دارد. شفای کامل عنایت بفرما. دل زن و بچه‌هاشان را با شفا دادن به آنها خوش بگردان.

«لا اله الا الله»، من خیلی سریع دو-سه تا تیکه برایتان بگویم، در قرآن در سوره یوسف خدا می‌فرماید: یوسف به دادش‌هایش گفت این پیراهن من را ببرید بیندازید روی سر بابایم، چشمش بینا می‌شود. یک پیراهنی که به تن یک پیغمبر مالیده شده، پارچه، این شفا می‌دهد. این دیگر که در قرآن است از خودمان در نیاوردیم که این عربستانی‌های ملعون ایراد بگیرند، می‌گویند پارچه هم شفا می‌دهد. بله، این قرآن می‌گوید: حضرت یوسف گفت پارچه را ببرید، بیندازید روی سر بابایم «یأتی بصیرا»، چشمش که چهل سال گریه کرده کور شده، باز می‌شود. این یک. قرآن می‌گوید کاروان که از مصر در آمد تا کنعان بیست شبانه‌روز راه بود ولی این پیراهن را که در بار بسته بودند رو شتر بود از شهر مصر درآمد، یعقوب در کنعان به خانواده‌اش گفت اینی، به خانواده‌اش گفت، گفتش که «اجد ریح یوسف» بوی یوسف می‌آید خانواده‌اش گفت خرفت شده، بی‌عقل شده، اما نه بی‌عقل نشده بود راست می‌گفت اویس قرن آمد مدینه پیغمبر ﷺ را ندید رفت سه روز بعد پیغمبر ﷺ آمد فرمود، «اشم رائحة رحمان من طرف الیمن» از یمن بوی خدا می‌آید، این‌ها را که دو تایش در قرآن بود می‌خواهم این‌ها را بدانید که این را که می‌خواهم بگویم باورتان بشود.

دیروز یا امروز صبح اول طلوع آفتاب چون بعد از نماز صبح کاروان را راه انداختند، اول طلوع یا امروز یا دیروز نمی‌دانم من، کاروان آرام آرام بود، تازه آفتاب درآمد بود زینب کبری ﷺ به یکی فرمود به نعمان بن بشیر که مأمور ماست ما را به مدینه برگرداند بگو بیاید من کارش دارم، نعمان آدم حکومت بود، اما آدم با اخلاقی بود آدم نرمی بود، خیلی مدارا می‌کرد، نعمان آمد، زینب کبری ﷺ فرمود نعمان، اینجا کجاست؟ گفت چطور خانم، چطور، سؤالتان برای چیست؟ فرمود: برای اینکه کاروان رسید اینجا من بوی حسینم را استشمام کردم. گفت خانم اینجا دو راهی کربلا و مدینه است، فرمود نعمان! ما را نبر



مدینه، ببر کربلا گفت چشم خانم، دستور داد قافله را ببرند به طرف کربلا خوب شما می‌دانید شتر، دیدیم همه‌مان، وقتی یکی می‌خواهد سوار بشود می‌خوابانندش، چون بلند است نمی‌شود سوارش شد، وقتی هم که می‌خواهد پیاده بشود، دوباره شتر را می‌خوابانند، زین العابدین علیه السلام می‌فرمایند ما صد قدمی، شصت، هفتاد قدمی قبرها که رسیدیم، این زن‌ها دخترها بچه‌ها، خودشان را از بالای شترها ریختند روی زمین، همه دوان دوان دویدند سر قبر ابی عبدالله علیه السلام. این دم‌هایی که گاهی ما در جلسات می‌گیریم برای آن روزهاست همه ریختند روی قبر واحسینا.

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا، اللهم اشف مرضانا، اللهم اصلح امورنا، اللهم اهلك اعدائنا، اللهم اید و انصر امام زماننا».

جلسه دهم

نشانه‌های اهل تقوا

دو نشانه کلی اهل تقوا

درباره تقوا یک بحث بسیار مهمی که باقی مانده و زمانی طولانی را می‌طلبد که این بحث باقی مانده کامل بشود، نشانه‌های اهل تقواست. که این نشانه‌ها را هم کتاب خدا از ابتدای سوره بقره تا آخر بیان فرموده و هم روایات و اخبار، امیرالمؤمنین علیه السلام هم جداگانه برای یک نفر که درخواست خودش بود نزدیک صد و ده نشانه بیان کردند. این عدد صد و ده از نظر حروف ابجدی مطابق با کلمه مبارکه علی علیه السلام است عین و لام و یاء، این سه حرف از نظر علم اعداد و حروف و پرونده ابجدی مساوی با صد و ده است، البته امام علیه السلام به آن شخصی که به حضرت علیه السلام اصرار کرد نشانه‌های اهل تقوا را برای من بگو اسم خودشان را نبردند که خود من تمام نشانه‌های اهل تقوا را دارم، ولی اینکه صد و ده نشانه را بیان کردند برای اهل دل، برای اهل حال روشن است که امام که خودشان تجسم واقعی و عینی تقوا بودند، نشانه‌هایی که در وجود خودشان بود، کم نداشت، کامل بود را بیان کردند. البته حضرت علیه السلام نمی‌خواستند بیان بکنند ابتدا هم درخواست آن مرد را قبول نکردند، یک شخصی بود از عاشقان امیرالمؤمنین علیه السلام از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام، انسان خردمندی بود عاشق ارزش‌ها بود، این می‌آید محضر مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام به حضرت علیه السلام عرض می‌کند صِف با صاد است، صف، یعنی توصیف کن وصف کن، نشانه‌ها را بیان کن، صف لی المتقین، این پرهیزکارانی که می‌گویند، این اهل تقوایی که می‌گویند، این همه که قرآن اهل تقوا را مطرح کرده انبیاء علیهم السلام مطرح کردند این‌ها علی جان چه نشانه‌هایی دارند. فتسائل علیه السلام عن جوابه، امام علیه السلام اولین باری بود

که نوشتند در پاسخ این پرسش خیلی سنگین به ایشان آمد، سخت به ایشان آمد که جواب بدهند فقط یک آیه قرآن خواندند از سوره مبارکه مؤمنون فرمودند: اهل تقوایی که دلت می‌خواهد بشناسی اینانند که خدا در قرآن کریم بیان کرده ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾ بعد سکوت کردند. فرمودند: اهل تقوا که خدا نشانه‌هایشان را بیان کرده، این دو تا نشانه کلی را دارند با هیچ گناهی رفیق نیستند، ارتباطی ندارند، گرد گناه نمی‌گردند، دنبال گناه نمی‌روند، گناه هم سراغشان بیاید این‌ها با گناه رابطه برقرار نمی‌کنند. این یک نشانه‌شان،

معنای احسان در عبادت

نشانه دوشمان «و هم محسنون»، محسنون از نظر ادبی جمع مذکر مفردش محسن است. محسنون یعنی تمام اهل تقوا تمام کارهای خوب را که زمینه‌اش برایشان آماده باشد انجام می‌دهند، محسن، چرا به آن می‌گویند محسن. قرآن هم دارد در آیات دیگر مثلا در سوره آل عمران دارد «و الله يحب المحسنون»، خدا عاشق مردم محسن است. محسن یعنی چه؟ محسن که معنیش انجام دهنده همه کارهای خوب است، پیغمبر ﷺ و قرآن آمدند احسان را کار خوب را به دو بخش تقسیم کردند: یک بخش کار خوب در ارتباط با پروردگار است که پیغمبر ﷺ به ابوذر فرمودند احسان یعنی چه ابوذر؟ چقدر این معنا لطیف است چقدر لطیف ابوذر! «الإحسان أن تعبد الله كأنك تراه»^۱، خدا را هر وقت عبادت می‌کنی به گونه‌ای عبادت کن که انگار روبه‌رویش ایستادی داری او را می‌بینی. یعنی با چشمت داری می‌بینی او را. خوب آدم، در مقابل یک شخص محترم، یک باشخصیت، یک با عظمت چگونه رفتاری دارد، ما وقتی در مقابل یک فرد عظیم بزرگ باکرامتی قرار گرفتیم، کاملا ادب را مقابل او رعایت می‌کنیم، جلف‌بازی در نمی‌آوریم، حرف‌های جلف نمی‌زنیم، بازیگری نمی‌کنیم، می‌گوید به گونه‌ای خدا را عبادت کن که انگار با چشم سر داری می‌بینی او را، اما حالا که تو او را نمی‌بینی، چون چشم ما قدرت دیدن او را ندارد و قدرت دیدن خیلی چیزها را در این عالم

۱. نحل: ۱۲۸.

۲. روضه المتقین، ج ۲، ص ۱۰۵.



ندارد در خیلی از نگاه‌ها هم ما خطای در دید داریم، خورشید یک میلیون و سیصد هزار برابر کره زمین است اما ما به همین اندازه می‌بینیم آن را، نه، ما به اندازه یک مجمع بزرگ می‌بینیم که نورافشانی می‌کند، این را که ما می‌بینیم این اصلا حجم خورشید نیست، اگر دیده ما درست می‌دید وقتی به خورشید نگاه می‌کرد یک چیزی می‌دید یک میلیون و سیصد هزار برابر زمین، اما هیچ وقت خورشید را به اندازه‌ای که هست نمی‌بینیم؛ این خطای دید است. یک خرده از خورشید بالاتر، بالاتر بالاتر را اصلا نمی‌بینیم، یعنی ما میدان دیدمان خیلی محدود است. یا کره ماه یک ششم زمین است یعنی شش تا کره ماه را درون هم بگذارند، می‌شود اندازه کره زمین ولی واقعا با اینکه نزدیک به ما هم هست حدود سیصد و شصت هزار کیلومتر حدودا یک مقدار کمتر با ما فاصله دارد ولی ما واقعا شب‌های چهاردهم ماه، ماه را که می‌بینیم اندازه یک ششم زمین می‌بینیم. نه خیلی کوچک می‌بینیم. یک دایره کوچک ولی آن هست، نه ما اشتباه در دید داریم. یک چهل، پنجاه سال هم که از عمرمان رد می‌شود خطاهای جلوی چشم‌مان را نمی‌بینیم، دکتر می‌گوید من یک چیزی به تو می‌دهم اسمش عینک است خطاها را آن عینک چند برابر می‌کند که بتوانی بخوانی، خوب این چشم ضعیف خطاکار دارای میدان محدود ما که پروردگار هم عنصر نیست، جسم نیست می‌تواند خدا را ببیند؟ هرگز نمی‌تواند ببیند پیغمبر ﷺ به ابوذر می‌گوید احسان معیش این است خدا را عبادت کن. که انگار داری او را می‌بینی «فإن لم تکن تراه»، حالا که تو نمی‌بینی او را مواظب باش در عبادت، «فإنه یراک»، او دارد تو را می‌بیند، تو در محضر او هستی تو او را نمی‌بینی اما او تو را می‌بیند حالا می‌خواهی نماز بخوانی دارد می‌بیند تو را، یک نماز بادب بخوان یک نماز سنگین و رنگین بخوان، به قول پیغمبر اکرم ﷺ نماز کلاغی بخوان، آن هم در محضر پروردگار حضرت ﷺ وارد مسجد شد یک جوانی خیلی تند نماز می‌خواند حمد و سوره را با هم قاطی کرد، رکوع نرفته بلند شد، سجده نرفته بلند شد، وقتی نمازش تمام شد حضرت ﷺ فرمود عین کلاغی که نوک می‌زند دانه را برمی‌چیند، این نماز را این جوری خواند. این نماز کلاغی است نه نماز اسلام، نه نماز دین، نه نماز الهی این اصلا خدا را حس نکرده، توجه ندارد که خدا دارد او را می‌بیند، این بی‌ادبی کرد در برابر پروردگار مهربان عالم.

یک نماز زیبا

من قبل از انقلاب - خیلی کم یادم می‌رود وقتی هم دیدم تا حالا یادم که می‌آید واقعا غصه‌ام می‌شود، گرفتار حسرت قلبی می‌شوم - داشتیم با ماشین با چهار تا از دوستان‌مان، یک ماشین می‌رفتیم مشهد، از همین جادهٔ امل و بابل، یک جوری راه افتادیم که تقریبا اول نماز ظهر رسیدیم به شهری که آن زمان که رد شدیم، به آن می‌گفتند شاه پسند، بعد اسمش عوض شد، شد اسلام‌شهر، کوچک هم بود آن زمان، حالا بزرگ شده، یک مسجدی گوشهٔ میدان شهر بود، شهر هم همان یک دانه میدان را داشت، که همهٔ اتوبوس‌ها و ماشین‌هایی که مسافر بودند دور همان میدان می‌ایستادند، چون غذاخوری‌های شهر هم در همان یک قطعه بود، دو تا خیابان بیشتر نداشت آن وقت من به دوستانم گفتم دارند اذان می‌گویند دلتان می‌خواهد بایستیم نماز بخوانیم، دلتان هم نمی‌خواهد برویم یک شهر بعدی چون من در مسافرت‌ها همیشه مهار سفر را می‌دادم به دوستانم، آزادشان می‌گذاشتم، هیچ‌وقت حکم به دوستان نمی‌کردم، دستور نمی‌دادم، گفتم هر جوری دلتان می‌خواهد، می‌خواهید اینجا نماز بخوانید، می‌خواهید برویم جلوتر، می‌خواهید در بیابان پتو بیاندازیم نماز بخوانیم، گفتند نه همین‌جا نماز بخوانیم، این دوستان ما هم آن زمانی که من با آنها داشتم می‌رفتم مشهد، در یک جلسهٔ شبانهٔ دههٔ سوم محرم با من آشنا شدند، خیلی اهل دین نبودند یکی، دوتایشان را یک نفر تشویق کرده بود از هم‌محلّی‌هایشان که بیایید برویم روضه است، منبر است، آنها گفتند منبر چیست روضه چیست؟ بالاخره آورده بودشان، و این‌ها هم علاقمند به دین شده بودند، هم آمدند با من آشنا شدند، همان سال هم به ما پیشنهاد دادند ایام عید برویم مشهد، گفتیم خوب برویم عیبی ندارد، اینکه نمی‌خواستیم هم فشار به آنها وارد بشود حالا بگویند یکبار با یک آخوند رفتیم سفر یا همه‌اش باید نماز می‌خواندیم، یا ذکر می‌گفتیم، یا سکوت می‌کردیم، خیلی هم خوش گذاشت به آنها، می‌گفتند ما کمتر مسافرتی به این خوشی به عمرمان رفته بودیم، ماشین را آوردند نزدیک مسجد ما تا پنج نفری رفتیم وضو گرفتیم آمدیم، نماز جماعت تمام شده بود خیلی هم خوب بود، معلوم بود امام جماعتش یک امام جماعتی است که خیلی نماز طولانی نمی‌خواند، بین



دو نماز خیلی معطل نمی‌کند، سر ظهر هم بود دیگر آنهایی هم که می‌آمدند مسجد همه کاسب بودند. شاید ما تا پیاده شدیم و ماشین پارک کردیم و وضو گرفتیم آمدیم مسجد، نماز تمام شده بود، این‌ها نمازشان را خواندند من هم آمدم یک گوشه نماز دو رکعتی بود دیگر دو رکعت نماز خواندم، نشسته بودم یا تسبیح می‌گفتم یا آرام بودم، تا آنها هم خودشان را آمده بکنند برویم، دیدم که یک باربری وارد مسجد شد، اگر یادتان باشد باربرهای قدیم گاری و چرخ نداشتند یک کوله‌پشتی‌هایی بود که دو تا دستشان را می‌کردند در آن کوله‌پشتی‌ها رو پشتشان بود، و بار می‌گذاشتند رویش که راحت‌تر ببرند؛ شاید این باربر هفتاد سالش بود، کوله‌پشتیش را درآورد گذاشت بغل دستش آنکه مسافر نبود، اهل آنجا بود. من هم نشسته بودم می‌دیدمش، یعنی من جلوتر نشسته بودم او دو متری من، من به دیوار تکیه داده بودم مثلا دیوار دست چپ مسجد، محراب هم همینجا بود، این هم دو قدم پایتتر از من هم نزدیک دیوار نمازش را بست، من آن نمازی که پیغمبر ﷺ فرمودند الصلاة معراج المؤمن من در نماز این باربر دیدم، چه نمازی خواند، یک تن صدای بسیار زیبا و نازک حمد و سوره‌اش را که آرام می‌خواند اما رکوع و سجودش را، با تن صدایی که مثلا یک کسی با باحالت‌ترین صدا دارد روضه می‌خواند، این جور صدا و این دو تا چشمش چه وقتی حمد و سوره می‌خواند چه رکوع، چه سجود، چه تشهد، چون من تا آخر این نماز را نشستم، حالا رفقا رفتند داخل ماشین ولی من نشستم تماشا می‌کردم، این دو تا چشم پر از اشک، و من دنبال تشهدش فکرم رفت تا رسیدیم به سلام نماز که اینجا حضرت می‌فرماید آخرین سلام را که می‌خواهی بدهی، سلام اولت به پیغمبر ﷺ است و سلام خطابی است، نمی‌گویی السلام علیه، سلام بر او، می‌گویی السلام علیک، سلام بر تو، یعنی پیغمبر ﷺ شخصیتش، عظمتش، روحش الآن روبرویت است، سلام حضوری است اگر می‌گفت السلام علیه بگوئید، یعنی پیغمبر ﷺ از شما غایب است، اما به ما گفتند واجب است بگویی السلام علیک، یعنی پیغمبر روبرویت حاضر است، تو در یک چارچوب محدود دنیایی، پیغمبر ﷺ که اشراف به تمام هستی دارد روح مقدّسش، سلام دوم، السلام علینا، یعنی خدایا من تنها بنده تو نیستم، میلیاردها بنده صالح و شایسته داری به من امر کردی در سلام کلّ آنها را

شریک کنم یعنی هیچ وقت من نگو همیشه بگو ما، اگر دچار من گویی بشوی خیلی خودت را محدود کردی و محروم کردی.

در دعا کردن بخیل نباش

یک عربی آمد مسجد رسول خدا ﷺ نشست بود نماز خواند در قنوت نمازش گفت «اللهم اغفر لی، و لرسولک»، خدایا من و پیغمبرت را بیامرز، نمازش که تمام شد پیغمبر ﷺ صدایش کرد، فرمود مگر تو بخیلی، مگر تو بیماری، مگر تو نفهمی، در قنوت نماز داری دعا می‌کنی در قنوت دعا مستجاب است، رفتی در خانه کریم، در خانه ارحم الراحمین فقط برای من و خودت چیز می‌خواهی خوب برای همه عالم بخواه شعور نداری مگر با چه کسی داری حرف می‌زنی. این هم دعا شد تو کردی، خدایا من و پیغمبر ﷺ یعنی در همه عالم فقط من و توایم، ما الآن خودم نمی‌دانم این کار درست است یا نه، واقعا نمی‌دانم، خوب اگر می‌دانستم می‌گفتم خوب درست است یا می‌گفتم نه غلط است واقعا به خودم حق قضاوت نمی‌دهم که درست است، نمی‌دانم، یا نادرست است باز هم نمی‌دانم، واقعا نمی‌دانم.

یک کسی تهران بود اهل نماز شب بود خیلی هم باحال نماز می‌خواند از آن اول یازده رکعتش گریه می‌کرد، تا آن سجده آخر نماز وترش که یک رکعتی است. این در قنوتش هر شب چهل نفر را دعا می‌کرد اما چه کسانی را هر چه آدم بد معروف در تهران بود، هر چه زن معروف بد در تهران بود، این خواننده‌های رادیو و نمی‌دانم خواننده‌های کاباره‌ها و در این چهل تا ردیف کرده بود، این‌ها را دعا می‌کرد، مثلا بیست تا لات، چاقوکش، عرق‌خوری که مرده بودند آنها را اسم می‌برد، بیست تا از این خواننده‌های زن زمان شاه را که همه می‌شناختند و معروف بودند، این‌ها را دعا می‌کرد، یک بار یکی از دوستان به او گفت آخر اینها هم آدمند تو دعایشان می‌کنی، گفت آدم که بودند گناهکار بودند مردند، یک نفر در دنیا نیست به این‌ها دعا کند این‌ها در مرده‌ها از همه غریب‌ترند، ما دعا می‌کنیم اگر مستجاب بشود خوب خدا تخفیف به آنها می‌دهد، مستجاب هم نشود من نمی‌دانم مستجاب نشود، واقعا مستجاب نمی‌شود، می‌گفت من که خبر ندارم، اما بخل نداشته باشد انسان، می‌خواهی دعا کنی که بگویی خدایا



مشکل من را حل کن، بگو خدایا مشکل کل مشکل‌داران را که یکیشان هم منم، خدا کلّ مریض‌ها را کلّ ناراحت‌ها را کلّ بی‌پول‌ها را، کلّ گرسنه‌ها را، کلّ ورشکسته‌ها را، همه را دعا کن. شما این سوره بقره را کم سوره‌ای نبینید، خیلی نکات برجسته‌ای در این سوره دوم قرآن مجید است یکی از آنها این است ابراهیم وقتی خانه کعبه را ساخت دعا کرد «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ»، خدایا من را این اسماعیل را مادرش هاجر را، ساره زنم را که در شام است، خدایا همه ما خانواده را از بندگان تسلیم نسبت به خودت قرار بده ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ﴾، هر چه اولاد تا قیامت به من می‌دهی آنها را هم مسلمان واقعی به من بده، یعنی نمی‌دید اولادها را اما دعا می‌کرد، یعنی اگر می‌خواهیم دعا بکنیم دعای جمعی بکنیم، می‌خواهی به شهدا دعا بکنی بگو از زمان آدم اولین شهید هابیل تا حالا، می‌خواهی به فقرا دعا بکنی در ماه رمضان شکل دعا کردن را یادمان دادند «اللهم اغن كل فقير»، خدایا هرچه فقیر در دنیا است این را دارا کن، نمی‌گوید «اللهم اغن كل فقير المؤمن»، می‌گوید «اللهم اغن كل فقير، اللهم اشف كل مريض»، اما نمی‌گوید مریض‌های ما شیعه‌ها را، می‌گوید کل مریض، این جور آدم در خانه خدا می‌رود از خدا باید درخواست بکند.

در این دعای ابو حمزه چقدر زیبا زین العابدین علیه السلام دعا می‌کند یک تکه‌اش این است «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ، وَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِحَيِّنَا، وَ مَيِّتِنَا، وَ ذَكَرْنَا وَ أَنْثَانَا وَ كَبِيرِنَا وَ صَغِيرِنَا وَ حَرَّانَا وَ مَمْلُوكِنَا»، کلّ را دعا می‌کند.

وقتی رسید به این سه تا سلام و سلام به پیغمبر صلی الله علیه و آله از السلام علیک ایها النبی، اصلا این چشم‌هایش انگار دارد پیغمبر صلی الله علیه و آله را دارد می‌بیند، السلام علینا و علی عباد الله الصالحین، حالش همین جوری تغییر کرد، السلام علیکم، یعنی سلام بر کلّ شما ملائکه کلّ انبیاء، صالحین، صدیقین، شهدا، اولیا، خوبان عالم، این‌ها را آدم می‌خواند باید توجه هم داشته

۱. بقره: ۱۲۸.

۲. دعای ماه رمضان.

۳. دعای ابوحمزه ثمالی.

باشد، که دارد به چه کسانی سلام می‌دهد، اصلا انگار از نماز نمی‌خواست بیاید بیرون، بعد دیگر نمازش با گریه تمام، آخر آدم نصف شب گوشه خلوت نماز بخواند و گریه کند یک خرده آسان است. اما روز روشن چهار ساعت رفته در بازار باربری کرده بعد هم خورد و خمیر، حالا بیاید در هشت رکعت نماز ظهر یک نماز بخواند انگار آخرین نماز عمرش است، و دیگر بعد از نماز می‌خواهد برود، این جور نماز بخواند، این جور. این یک نوع احسان است. آن کسانی که عباداتشان اینگونه است در ارزیابی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله محسنند.

احسان در خدمت به خلق

و یک ورق دیگر احسان، حل مشکلات مشکل‌داران است، مخصوصا در این روزگار گرانی، نزدیک عید، خیلی‌ها بچه کوچک دارند، در مدرسه اسم عید را می‌شنوند شاد می‌شوند، می‌گویند بابا برایمان کفش نو می‌خرد، لباس نو می‌خرد، بابایم ندارد بخرد، ما بیاییم آنهایی که ندارند با خودمان شریک کنیم، آخر بعضی‌ها می‌گویند ما آقا پولی نداریم، آقا به اندازه یک بچه لباس نو بخر، یک کفش نو بخر، آن کسی که می‌تواند ده تا بخرد، چون من هم خیلی خبر از خانواده‌ها دارم خودم، نزدیک هزار خانواده در اختیارم هست که سالی یک بار من با دوستانم به این‌ها همه برنامه‌های سالشان را می‌دهیم، البته خیلی‌هایشان هم سال به سال قطع می‌شوند، از آن وقتی که شروع کردیم بچه‌هایشان را پول مدرسه، لوازم افزارشان را دادیم بچه‌ها حالا بعضی‌هایشان مهندس‌اند بعضی دکترا، خود این‌ها دارند کمک می‌کنند، به خیریه، دیگر این‌ها بریده شدند به جایشان خانواده‌های دیگر، آدم باید دست و دل‌باز باشد. من یک شب در یک منبرم چشمم به یکی از رفیق‌های قدیمی‌ام افتاد گفتم چه عجب! گفت خیلی پرسیدم کجا منبر می‌روی دلم تنگ شده بود، آمدم بینم، گفتم مفتی من را نبین، گفت چقدر باید بدهم، گفتم ما الان دو ماه دیگر اول اسفند به هزار تا خانواده همه چیز می‌خواهیم بدهیم گوشت، مرغ، نخود و لوبیا، عدس، ماکارونی، نمی‌دانم لباس، کفش، نوشت افزار مدرسه، گفت باشد، من هم یک چیز کمی کمک می‌کنم، حالا بعدا هم اگر دلت خواست به من خبر بده، گفتم حالا کمک کن هر جوری می‌توانی هر چقدر می‌توانی، یک چکی را نوشته بود تا کرده، داد به من و رفت، خوب من می‌خواستم بروم

منبر بعدی، باز کردم دیدم، که اصلا فکر نمی‌کردم پنجاه میلیون تومان نوشته، تازه با یک حالی هم می‌گفت باز هم اگر مشکلی بود به من خبر بدهید این‌ها اخلاق خدا را دارند، این‌ها دل نرمی دارند، وقتی من به او می‌گویم کمک کن، تندی این بچه‌های خودش را در نظر می‌آورد این بچه من لباس نو می‌خواهد بچه‌های دیگر هم می‌خواهند این کفش می‌خواهد بچه‌های دیگر هم می‌خواهند، خرج و مدرسه می‌خواهد، دیگران هم می‌خواهد، سلام نماز به ما می‌گوید تنها نکنید خودتان را، تنها نباشید، السلام علیکم، السلام علینا، همه شما همه ما، من نگو، من بگویی باختی، من نیستی تمام دنیا در به وجود آوردن تو سهیم‌اند، ابر، باد، خورشید، ماه، ستاره‌ها کشتی‌ها، راننده‌هایی که بار می‌برند این ور و آن ور همه در زندگی ما سهیم‌اند، این‌ها میلیاردها عالم دست به دست هم داده، زندگی ما را سرپا کرده نگوییم من، اصلا منی وجود ندارد، یک فرد تنها وجود ندارد، ما همه با هم هستیم، همه هم‌خونیم، همه برادریم، «انما المؤمنون اخوة» امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک می‌گوید: می‌روی مصر به همه به یک چشم نگاه کن اگر شیعه‌اند مالک! برادر دینی‌ات هستند، اگر نه اهل ادیان دیگرند، هم‌نوعتند، انسانند، به دینشان چه کار داری، زوری هم که نمی‌خواهیم کسی را دیندار کنی، مالک! نگاه بکن یا مردم برادر دینی تو هستند یا مردم هم‌نوعتند، یعنی از نظر ریشه مالک به یک مرد و زن می‌رسید دو نفرتان.

خوب این آیه را حضرت علیه السلام خواندند برای اینکه اصرار داشت نشانه‌های اهل تقوا را بدانند، واقعا هم همین یک آیه برای ما کافی است، اگر ما بخواهیم جزء گروه باتقوایان عالم بشویم و این مرد قانع نشد به این یک آیه «و لم یقنع» قانع نشد، اصرار کرد «فعزم علیه»، فشار آورد مصر شد امام علیه السلام فرمود: حالا که خودت دلت می‌خواهد خیلی خوب برایت توضیح می‌دهم، و این صد و ده صفت را فرمود، که خوب یک وقت خیلی وسیعی می‌خواهد پرونده تقوا باز، اما جلسه تمام، تا ببینیم آینده خدا برای من و شما برای ما چه رقمی زده باز همدیگر را می‌بینیم، وارد این مسائل شیرین الهی و معارف آسمانی بشویم یا نه از امروز تا اربعین سال دیگر نوبت مردن یک تعدادیمان است که خبر نداریم، در هر صورت در نبودن در بودن، همدیگر را دعا بکنیم، از خدا مغفرت بخواهیم، رحمت بخواهیم، برای آنهایی که رفتند برای آنهایی که هستند، برای

آنهایی که از اربعین امسال تا اربعین بعد زنده بودید، رقم مرگشان می‌خورد دعا بکنید خدا مستجاب می‌کند، درخواست بنده‌اش را حتما هم مستجاب می‌کند.

روضه اربعین

من آخر روضه اربعین را برایتان بخوانم اولش را نه؛ سه شبانه روز این زن‌ها و دخترها و بچه‌ها کربلا بودند، سه شبانه روز کنار این قبرها. البته بیشتر این‌ها کنار قبر ابی عبدالله علیه السلام بودند گاهی بلند می‌شدند می‌رفتند سر قبرهای دیگر، قبرها که همه نزدیک هم بود یک قبر دور بود قمر بنی هاشم، یک قبر دورتر بود حرّ بن یزید ولی بقیه همه یک جا دفن بودند، روز سوم، امام چهارم علیه السلام به زینب کبری علیه السلام فرمود عمه جان! بگو همه آماده برگشتن بشوند، این هشتاد و چهار تا در قلّه ایمان و تقوا بودند فرمان زین العابدین علیه السلام امامشان بود، گفتند چشم حالا چرا حضرت علیه السلام یک هفته نماندند، ده روز نماندند، امام علیه السلام چرا فرمودند برویم. چون دیدند دو درمیان، سه در میان ممکن است این‌ها از بین بروند این جور که اینها دارند ناله می‌زنند، گریه می‌کنند، بی طاقت ممکن است از بین بروند، همه سوار شدند. هنوز کاروان راه نیفتاده بود که مادر علی اصغر آمد پیش زین العابدین علیه السلام گفت یابن رسول الله امکان دارد به من اجازه بدهید من کربلا بمانم البته بعدا آمد مدینه، فرمودند رباب! می‌خواهی بمانی بمان، زنان قبیله بنی اسد خوب هر روز می‌آمدند زین العابدین علیه السلام سفارش حضرت رباب را به آنها کرد. از فردا به بعد می‌آمد سر قبر ابی عبدالله علیه السلام خودش روی قبر می‌انداخت حبیبی یا حسین! می‌گفت محبوب من چرا جواب من را نمی‌دهی، دو سه روز که گذشت زنان بنی اسد گفتند خانم به ما اجازه می‌دهید سر قبر ابی عبدالله علیه السلام چهار تا ستون بز نیم سایبان درست کنیم؛ شما از اول آفتاب تا غروب که می‌آید این آفتاب گرم شما را اذیت می‌کند، آزار می‌دهد، پوست صورتتان را لطمه می‌زند، فرمود: زنان من تا وقتی که کربلا هستم برای من سایبان نزنید من خودم بدن ابی عبدالله علیه السلام را روی خاک روبروی آفتاب دیدم. من بعد از حسین سایه نمی‌خواهم.

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا، و لمن وجب له حق علینا، اللهم اشف مرضانا، اللهم اصلح امورنا، اللهم اهلك اعدائنا، اللهم اید و انصر امام زماننا».

